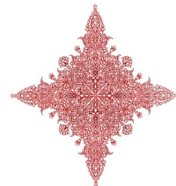


آرگش سمفونی حقیقت

مجموعه مقالات شهید آرگش



مجموعه مقالات به قلم شهید آرگش کارزان
گردآوری: کمیته‌ی اجتماعی شهید «آرگش کارزان»
گرافیک و صفحه‌آرایی: مرکز مطبوعات و رسانه‌ی پژاک
انتشارات گریلا

این کتاب به منظور گرمی‌داشت شهید راه آزادی
شهید **آرگش کارزان** (جمال‌رحمانی) و تمامی شهدای راه
آزادی است.



فهرست

پیشگفتار..... ۵

بیوگرافی..... ۷

مجموعه مقالات

ایستار کردها در خاورمیانه..... ۱۰

دولت و همگون سازی ملت ها..... ۱۴

پشت پرده‌ی شهروندی در ایران..... ۱۷

دولت نهادی سازمان های مردم نهاد..... ۲۲

دموکراتیزاسیون، تنهاگزینه‌ی پیش روی حکومت ایران..... ۲۶

از بهمن ۵۷ تا بهمن ۹۲..... ۳۰

روز آوا، میعادگاه نیروهای چپ..... ۳۴

اورمیة، سرزمین مشترک کردها، آذری ها، ارمنی ها و آشوری ها..... ۳۷

رهران خورشیدند تابخشندگی دوباره‌ی راه پمانند..... ۴۱

نوروز، پیام آور آزادی..... ۴۳

دیدگاه هم‌زمان شهید آرگش

شهید آرگش، کادری توانمند و مدیری لایق / ریاست مشترک کودار..... ۴۷

انقلابی بودن عصیان است / آرزین زانا..... ۵۰

رفیق آرگش آمیزه‌ی صداقت و فروتنی و لبخند / یوار آبدانان..... ۵۲

شهید آرگش، واقعیت مبارز آبوبی بود / شروین مظلوم..... ۵۴

آرگش یعنی پایانی بر سمفونی مرگ ایمان / شهید زاگرس مانی..... ۵۶

آرگش دریای صبر و آرامش / آمدشاهو..... ۵۷

آرگش، حیات خود را در طوفان مبارزه معنا بخشید / گوران شاهو..... ۵۹

شهید آرگش، تصویر و تصور یک حقیقت / رزین کمانگر..... ۶۲

گه‌شهی بزه / کاوه‌ندا ناگری..... ۶۴

پیشگفتار

فریاد

بایستی برگزینی... یا ماندن و روزمرگی و روزها و روزگاران دوباره و صدمه و هزار باره، یا رفتن و پا نهادن به راهی که زندگانی می‌آفریند و تو را از انبوه مردگانی که می‌پندارند زنده‌اند متمایز می‌گرداند. کوله‌باری لازم است تو را در این راه پر پیچ و خم که بتوانی راه را از بیراه جدا کرده و به مقصد مطلوب خویش برسی. مقصد کجاست؟ اصلاً چرا بایستی سختی راه بر جان خرید و راه پیمود؟ چه باید با خویش در این راه برد؟ آیا در این راه تو را همراهی بایسته خواهد بود؟ مگر همین بودنی که در آنی چه عیبی دارد؟ اگر سرت به کار خودت باشد و آسوده بخوری، بخواهی و گاهگاهی چشم بربندی از آنچه بر اطرافت می‌گذرد چه خواهد شد؟ این‌ها و صدها سؤال دیگر همان تلنگرهایی هستند که بر دروازه اندیشه و احساس یک انسان فرود می‌آیند و آرامی از اندیشه‌اش خواهند زدود.

نه!

من آفریده نشده‌ام که با عادات و روزمرگی‌هایم پیمان بندم و بسازم با آنچه میدانم که نایسته است و مرا بودنی باید که هستی‌ام با پستی نه یکی باشد و نه بدان آلوده باشد!

من آفریده گشتم تا بدانم راز هستی را و این راز هیچ نیست جز آزادی...

من انسانم و در انسان بودن جای بی‌مبالاتی و نادیده‌انگاشتن حتی ذره‌ای بی‌معناست و اگر اینگونه باشد آنگاه آنچه روی دهد جهانی خواهد بود که هیچگاه روی آسایش به خود نخواهد دید و نزاع، سیمای همیشگی آن خواهد بود. در کجای دفتر آفرینش آمده که انسان بودنش به بهای پایمالی هستی دیگری معنا خواهد یافت؟! نه! این هرگز نه خواسته من است و نه بهایی که برای چند نفس زندگانی فانی بر خویش خواهم پذیرفت! همانگونه که آن پیر فرزانه نیز گفت: انسانم آرزوست!

هیچگاه به افسانه هابیل و قابیل باور نداشته‌ام و می‌دانم این تنها یاوه‌گویی‌ای است برای اینکه راه بگشایند بر شکست اخلاق و زیبایی!

من شهیدم!

در پس این کلمه هزارها و هزارها درد و حسرت نهفته است! در نهان این کلمه هزارها و هزارها امید و خیال‌خانه دارند! در ورای این کلمه بیشمار تن‌ها و روح‌هایی چشم به راهند که پروانه‌آسا رفتند تا بی‌نهایت حقیقت!

پس بر من است ادامه راه و فروخته نگاه داشتن این آتش که خاموشی‌اش هرگز نباید!

من شهیدم!

هیچگاه آسوده بودن در خیال‌خانه نگزیده و هیچگاه منیت در وجودم جوانه نخواهد زد! من بر من حرام است و من هستم و مایی که از آن آنم! این است آنچه مرا سوار بر بال اراده و استقامت تا بندر جاودانگی خواهد رساند و در آستان دریای حقیقت فرو خواهد گذارد!

من شهیدم و شهادت درسی است که با خون مشق خواهد گشت و در مکتب عشق با ایثار آزموده خواهی گشت!

من شهیدم و در دل هر قطره باران که سیراب می‌گرداند خاک تشنه سرزمینم راه مسکن گزیده‌ام و حتی مرگ نیز نخواهد توانست مانع گردد بر اراده آزادگی!

من شهیدم و در لالایی مادرانه در گوش فرزندان آینده نجوا خواهم کرد که زندگی را تنها می‌توان زمانی زیست که با آزادی آراسته باشد!

من شهیدم و لاله‌های سرخی که بر پیشانی خویش حک کرده‌اند راز همیشه جاودانه بودنم راه، مژده می‌دهند بهاری را که در باغچه دل سرزمینم سبز خواهد گشت و بی‌کفن خفتگان آسوده خواهند غنود در آغوش خاک پذیرنده آن زمان که آزادی ابدی گردد...

بیوگرافی

در عصر کلاشدرگی، انسان با خلاء و سرگشتگی در فلسفه و معنادهی به پیرامون مواجه است. از سپیده دم طلوع انسانیت تاکنون تمامی تلاش بشر این بوده که هستی و گیتی را معنادار و معنادهی نماید تا بتواند حضور خود را در این جهان به نمایش بگذارد. در دوران مدرن ما جز با انسانی توده وار و تنی خالی روبه رو نیستیم. سیر تاریخ اثباتی براین حقیقت است که انسان انقلابی و جستجوگر با وجود بحران در ساختارمعنا و تضاد میان روح و جسم که زاییده ی دوران تمدن است، همواره در پی کسب و نیل به حقیقت حیات و یافتن معنایی برای فلسفه ی آن بوده است. بنابراین عدم وجود حیات آزاد و معنامند را با فدای جسم خود در راه بر ساخت آن بیان می کند. شهید با اینار گواهی می دهد در جامعه ای که از معنا و حقیقت تهی گشته با مبارزه بار دگر حیات را معنادهی و بازتعریف می کند. در کردستان هر مقوله ای ویژگی و ابهت خاص خود را دارد. اینار، شهادت، مبارزه و انقلاب. در تاریخ سرشار از جانفشانی و اینارگری کردستان شخصیت هایی بوده و هستند که با تعمق و تفکر به مرتبه ی والای خودآگاهی رسیدند و نام و یاد و خاطره شان همواره در میان حافظه ی مردمانش باقی خواهد ماند. شهید آرگش یکی از همان شخصیت هایی است که در راه اهداف مقدس و متعالی انسانی از هیچ هزینه ای هراس نداشت. انسانی که به واقعیت سرزمین و مردمانش پی برد و راهی جز مقابله، مبارزه و انقلاب نمودن در برابر تاریخ اندیشی و سیستم غیرانسانی برنگزید. تجمیع صفات خوب انسانی و اخلاقی در شخصیت وی موجب شده هنوز هم ورد زبان رفقاییش باشد. یاران شهید آرگش او را به متانت و صداقت و فروتنی می شناسند و هنوز تجسم لبخند همیشگی وی در اذهان و قلب های همزمانش باقی ست.

شهید جمال رحمانی با کد سازمانی آرگش کارزان در سال ۱۹۸۱ در روستای لون سادات در دامنه ی کوهستان شاهو در شهر کامیاران متولد شد. شهری که فرهنگ اینار، مقاومت و مبارزه در آن عمیق بوده و انقلابیون بزرگی را در بطن خود پرورانده است. شهید آرگش همانند هر فرد کردی که در یک سرزمین مستعمره زاده و زندگی کرده از همان ابتدا به عمق تبعیض و ستم ملی پی برده و این رویکردها موجب شده تا راه مبارزه و انقلاب را در پیش گیرد. وی در سال ۲۰۰۳ از طریق دوستان خود و به خصوص شهید فرزند کمانگر با جنبش آپویی آشنا می گردد. در این سالها به دلیل تحصیل در دانشگاه شهرضا در استان اصفهان، سیاست های

استبدادی رژیم ایران را به‌شکلی آشکار لمس می‌نماید. بنابراین وی در انتشار نشریات دانشجویی و فعالیت‌های دانشجویان کرد در دانشگاه‌های ایران به‌شکلی فعال مشارکت می‌نماید. وی در سال ۲۰۰۷ از سوی نیروهای امنیتی در دانشگاه شهرضا اصفهان بازداشت و به بازداشتگاه اطلاعات سنه انتقال می‌یابد. دستگیری وی در حالی صورت می‌گیرد که یک سال پیش نیز برادر وی، ربیبن رحمانی از سوی اداره‌ی اطلاعات در شهر کرمانشاه بازداشت و در زندان دیزل‌آباد این شهر زندانی شده بود. شهید آرگش پس از هشت ماه تحمل حبس و صدور ۹ ماه حبس تعزیری و ۵ سال حبس تعلیقی از سوی دادگاه انقلاب سنه از زندان این شهر آزاد شد.

شهید آرگش پس از آزادی از زندان به‌دلیل اعمال فشارهای حکومت ایران از تحصیل در دانشگاه محروم شد و در نهایت در سال ۲۰۱۰ به صوف گریلا پیوسته و به مبارزات خود در کوهستان ادامه می‌دهد. وی در طول دوران مبارزات انقلابی خود در فعالیت‌های ایدئولوژیک و اجتماعی نقش شایانی داشته و مقالات و گزارشات سازمانی وی نشان‌دهنده‌ی عمق تفکر و دانش وی و احساس مسئولیت فراوان در برابر وظایف است. یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی شخصیتی وی، مشارکت با عشق و علاقه‌ی خاص در تمامی فعالیت‌های سازمانی بود و در طول مبارزات خود هرگز در برابر هیچ مسئولیتی کوتاهی ننمود.

شهید آرگش در سال ۲۰۱۸ در راستای ارتباط نزدیک با خلق و انجام وظایف انقلابی در برابر سیاست‌های پلید رژیم ایران، راهی شرق کردستان گردید. وی تا زمان شهادت خود نیز همچون مبارز واقعی آپویی از هیچ تلاشی دریغ نوزید. وی در ۷ سپتامبر ۲۰۱۸ مصادف با ۱۷ شهریور ۱۳۹۷ همراه با چهار تن از هم‌زمان خود در نتیجه‌ی حملات توطئه‌گرانه‌ی رژیم پلید ایران، به کاروان شهدای راه آزادی کردستان پیوست. جای دارد در اینجا یاد شهدای گرانقدر شهید تولهلدان سنه، روژها بکان، دلوان فدایی را گرامی بداریم. یاد و راهشان جاودانه باد.

در کتاب پیش‌رو مجموعه‌ای از مقالات شهید آرگش گنجانده شده و آن را به همه‌ی کسانی که در پی حقیقت و آزادی هستند تقدیم می‌کنیم. در بخش دیگر دیدگاه هم‌زمان شهید آرگش در مورد مبارزات و شخصیت وی است. بی‌گمان این اثر کمترین خدمت به شهدای راه آزادی است. امید داریم با مطالعه‌ی این اثر گامی راسخ در برابر مبارزات انقلابی و تداوم راه شهدا برداشته باشیم.



مجموعه مقالات
شهید آرکش

ایستار کردها

در خاورمیانه کائوتیک

مدهاست که خاورمیانه روی آرامش به خود ندیده است و روزانه با تغییر موازنات قدرت منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای روبه‌رو می‌باشد. هیچ کدام از طرف‌های درگیر در خاورمیانه از وضعیت موجود راضی نبوده و هر کس در این کائوس در پی منافع خود بوده و می‌خواهد همه چیز را به نفع خود سوق دهد و اگر تغییری نیز از طرف نیروهای درگیر صورت می‌گیرد، سعی می‌شود آن را به نفع خود مصادره نماید.

در هفته‌های اخیر شاهد حوادثی بودیم که همگان را مجاب نمود تا قبول نمایند که بحران خاورمیانه ادامه داشته و به این زودی‌ها نمی‌توان انتظار پایان یافتن بحران‌ها را داشت. آنچه مشاهده می‌شود مبارزه خلق‌های منطقه جهت رسیدن به خواسته‌هایشان می‌باشد. همچنین می‌توان دید که حتی بعد از قیام‌هایی که در تعدادی از کشورهای خاورمیانه موجب بروز انقلاب گردید اما به دلیل برآورده نکردن مطالبات مردمی، این انقلاب‌ها با مداخله‌ی نیروهای خارجی از مسیر اصلی خود منحرف شد، دوباره آتش قیام‌ها خاورمیانه را در بر گرفته است.

مهم‌ترین رویدادهایی که در چند هفته‌ی گذشته بر معادلات جهانی تاثیر عمیقی گذاشته و تاثیر آن تا مدت‌ها نیز ادامه خواهد داشت، سقوط دولت مرسی در مصر، توافق فلسطین و اسرائیل، مقاومت خلق‌مان در غرب کردستان در برابر داعش و زمینه‌سازی برای کنفرانس ملی کردها در هولیر می‌باشد. بدون شک هر رویدادی در هر یک از کشورهای خاورمیانه بر تمام منطقه و حتی جهان نیز تاثیرگذار خواهد بود.

از مصر شروع کنیم؛ سقوط یکباره‌ی دولت اخوان‌المسلمین مرسی بر موازنات منطقه‌ای تاثیر زیادی داشت. مرسی نه تنها قادر به برآورده‌سازی نیازهای خلق نبود، حتی نتوانست کاملاً در راستای اهداف موردنظر کشورهای غربی عمل نماید، سقوط دولت مرسی با وجود اختلاف میان طرفین در موضوعاتی مانند بحران سوریه، باعث نگرانی ایران شده و به گونه‌ای که دولت ایران در عملی عجولانه آن را محکوم کرده و سقوط مرسی در مصر را کودتای ارتش در برابر دولت این کشور بیان نماید.

با بررسی علل نگرانی ایران از سقوط مرسی می‌توان گفت درهای دیپلماسی که پس از انتخاب روحانی بر روی ایران گشوده شد، شامل مصر می‌شود. ایران و مصر که از اوایل انقلاب به دلیل پشتیبانی رژیم مصر از شاه ایران، روابط دیپلماتیک آنان قطع شده بود در دوران مرسی با وجود

اختلافاتی بر سر موضوعاتی مانند سوریه و فلسطین، روابط دیپلماتیک خود را گسترش دادند. قدرت گرفتند دوباره ارتش در مصر، باعث نگرانی و ناخشنودی دولت ایران شد، چون رژیم ایران و مصر در دوران حسنی مبارک و قدرت ارتش در این کشور دارای تنش‌های بسیاری در سطح دیپلماتیک بودند.

با سقوط مرسی طعم شیرین روابط ایران و مصر به پایان رسید و دولت ایران که برای گسترش روابط خود با مصر در دوران مرسی مشتاق بوده، باید منتظر بماند و ببیند که دولت جدید در مصر به چه میزان درهای دیپلماتیک خود را بر روی ایران خواهد گشود. ایران که با بیشتر کشورهای عربی همسایه‌ی خود دارای اختلاف دیدگاه و مشکلات فراوانی در مورد مسائل مختلف می‌باشد و کشورهای عربی منطقه از ترس جاه‌طلبی‌های ایران دست به دامان غرب شده‌اند، میل فراوانی به داشتن روابط با کشور عربی بزرگی همانند مصر دارد.

یکی از رویدادهای مهم دیگر منطقه، موضوع توافقات اسرائیل و فلسطین در مورد حل بعضی از مسائل فی‌مابین آنان می‌باشد. این توافق با ناراضی‌های ایران روبه‌رو شد. حکومت ایران که سال‌ها با ابزار فلسطین توانسته بود برای خود در منطقه و جهان اسلام مشروعیتی کسب نماید، منفعت خود را در اختلاف و درگیری‌های بیشتر در منطقه می‌بیند نه چاره‌یابی مسائل. حماس که سال‌ها به‌عنوان برگ برنده‌ی ایران در برابر اسرائیل به کار برده می‌شد، پس از تحولات سوریه و با نزدیک شدن حماس به ترکیه و حمایت از گروه‌های مخالف بشار اسد، پیام روشنی به ایران داد که دیگر نمی‌خواهد بازپچه‌ی دست ایران باشد. علاوه بر این‌ها، موضوع قرار دادن شاخه‌ی نظامی حزب‌الله توسط اروپا در لیست ترور، دست ایران را در رویارویی با اسرائیل کوتاه‌تر نمود. هر چند ایران تمام تلاش خود را می‌کند تا در تحولات منطقه از هلال شیعی شامل ایران، عراق، سوریه و حزب‌الله لبنان در برابر کشورهای غربی و عربی منطقه محافظت نماید، اما همیشه تحولات منطقه مطابق آنچه ایران می‌خواهد، به پیش نمی‌رود.

هر چند پس از انتخاب روحانی به ریاست جمهوری ایران، شاهد چراغ سبز اروپا و آمریکا و دنیای عرب به دولت جدید بودیم، اما این چراغ سبزها به علت امید به تغییر سیاست‌های ایران در برابر مسائل مختلف منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. در صورت ادامه سیاست‌های پیشین ایران، فشارها بر آن کشور نیز افزوده می‌شود. البته در حال حاضر علاوه بر بازگذاشتن درهای مذاکره، شاهد فشارهایی همچون تنگ‌تر نمودن حلقه‌ی تحریم‌های سیاسی و اقتصادی می‌باشیم.

یکی از موضوعاتی که در چند روز گذشته چشم جهانیان را خیره نمود، بیرون راندن نیروهای القاعده از شهرهای غرب کردستان توسط نیروهای ی.پ.گ بود. نیروهای القاعده که به بهانه‌ی مبارزه با رژیم اسد به سوریه اعزام شده‌اند، اینک در مرزهای ترکیه مستقر شده و برای برهم زدن آرامش غرب کردستان توسط رژیم ترکیه تحریک می‌شوند و هر از چندگاهی با کمک دولت ترکیه به شهرهای غرب کردستان حمله‌ور شده و با ایجاد ناامنی در مناطق آرام غرب کردستان به چپاول، غارت و تجاوز می‌پردازند.

در چند هفته‌ی گذشته نیروهای ی.پ.گ که نیروهایی مردمی و برخاسته از خود مردم هستند و وظیفه‌ی دفاع از مردم را در برابر هر تهدیدی برعهده دارند، به پاکسازی مناطقی پرداختند که نیروهای القاعده در آن حضور داشتند. پس از این مقاومت بود که خلق‌مان در غرب کردستان سیستم خودمدیریتی را اعلان نمود و

به جهانیان نشان داد که می‌خواهد با اراده‌ی خود زندگی کند و می‌تواند خود را مدیریت نماید. دولت ترکیه که سابقه‌ی دیرینه‌ای در انکار کردها و حقوق آنان دارد پس از مقاومت خلقمان در برابر نیروهای داعش و به‌ویژه اعلان سیستم خودمدیریتی دموکراتیک به تهدید غرب کردستان پرداخت. ترکیه که تمامی محاسبات منطقه‌ای آن، از پشتیبانی مخالفان بشار اسد گرفته تا اخوان‌المسلمین در مصر اشتباه از آب درآمد، در واقع بازنده‌ی اصلی معادلات منطقه‌ای می‌باشد. از طرفی مجبور به مذاکره با کردهای درون کشور خود شده، و از طرف دیگر در غرب کردستان تهدیدات دولت ترکیه جوابگو نبوده و این دولت مجبور شد شرایط خودمدیریتی دموکراتیک کردها در غرب کردستان را تا حدودی قبول نماید. کردها در هر چهار بخش کردستان به پیشاهنگی جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد، مبارزات خود را گسترش داده و مصمم به ادامه‌ی مبارزه تا رسیدن به خواسته‌های مشروع و برحق خود می‌باشند.

باید بدانیم که خلق کرد فارغ از احزاب در هر چهار بخش کردستان دارای روح مشترکی بوده و غم و شادی هر بخش از کردستان باعث غم و شادی بخش‌های دیگر کردستان شده است. حکومت ایران باید بداند که تنها راه برای نجات او از شرایط موجود پیشبرد پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران می‌باشد. نباید ایران علل وضعیت داخلی و خارجی خود را تنها به دنیای غرب و دشمنی آن‌ها نسبت دهد، بلکه علت اصلی وضعیت ضعیف و منزوی گشتن ایران در منطقه و جهان به سیاست‌های نادرستش در داخل و خارج بازمی‌گردد که در رأس آن‌ها سیاست انکار خلق‌های ایران می‌باشد.

مرزهای ساختگی اشغالگران هیچ‌گاه نتوانسته خلق کرد را از هم جدا نماید. می‌توان به نمونه‌ای از این همبستگی در چند سال گذشته هنگام زلزله‌ی وان در شمال کردستان اشاره نمود که باعث غم و اندوه فراوان بخش‌های دیگر کردستان شده و خلقمان در شرق، غرب و جنوب با ارسال کمک‌های خود به زلزله‌زدگان وان، نشان دادند که این مرزهای ساختگی اشغالگران نیز نتوانسته روح اتحاد خلق‌مان را از بین ببرد. همچنین اعلام پشتیبانی پیشمرگ‌های دیرین جنوب کردستان جهت جای گرفتن در کنار نیروهای مدافع خلق (ی.پ.گ) اشاره نمود. این در حالی است که حکومت اقلیم جنوب همچنان بر بستن دروازه‌های مرزی خود ادامه داده و از رساندن کمک‌های انسان‌دوستانه جلوگیری می‌نماید.

پس از سال‌ها تلاش رهبر آپو جهت ایجاد کنگره‌ی ملی برای کردها در هر چهار بخش کردستان و برقراری اتحاد ملی کردها و همچنین فراخوان‌های چندین ساله و دعوت از احزاب کرد برای اتحاد توسط جنبش آزادی‌خواهانه‌ی خلق کرد، در نهایت هفته‌ی گذشته احزاب کردستانی برای ایجاد آن گام‌هایی برداشتند. احزاب سیاسی کرد دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که در شرایط بحرانی خاورمیانه تنها راه رسیدن خلق‌مان به آزادی و دموکراسی، اتحاد می‌باشد. مصداق بارز این مسئله را می‌توان در تحلیلات رهبر آپو به روشنی مشاهده کرد: «در شرایط بحرانی مانند شرایط امروز خاورمیانه که آن را کائوس می‌نامد، نیرویی پیروز خواهد شد که دارای بیشترین سازماندهی باشند.» گویا احزاب کردستانی با درک این مسئله به این نتیجه رسیده‌اند که در شرایط امروز خاورمیانه تنها با اتحاد خواهند توانست موقعیت و حقوقی که خلق کرد سال‌ها برای رسیدن به آن مبارزه می‌کند، بدست آورند. این کنگره که آرزوی سالیان خلق کرد می‌باشد، باعث شادی و امید بیشتر خلق کرد شده است. همچنین بستری است تا خاطرات تلخ برادرکشی را که بارها در کردستان تکرار

شده، به فراموشی بسپارد. رژیم‌های اشغالگر کردستان که همواره از کردها به‌عنوان کارت بازی‌های سیاسی استفاده کرده و کردها نیز به علت اختلافات بارها از طرف رژیم‌های اشغالگر به بازی گرفته شده‌اند با ایجاد چنین کنگره‌ای به همه‌ی حکومت‌های اشغالگر این پیام را خواهند داد که دیگر بار قادر نخواهند بود کردها را به بازی بگیرند.

تحولات منطقه‌ای و پروسه‌ی آشتی در شمال کردستان با وجود تمامی مشکلات بر راه پروسه‌ی آشتی و اعلان خودمدیریتی دموکراتیک خلق مان در غرب کردستان و گام برداشتن کردها در برقراری کنگره ملی، حامل پیامی برای دولت‌های منطقه‌ای و جهانی و به‌ویژه دولت‌های حاکم بر کردستان خواهد بود که دیگر قادر به انکار خلق کرد نمی‌باشند و خلق کرد در هر بخش از کردستان خواهان چاره‌یابی دموکراتیک مسائل و مشکلات خود با دولت مرکزی می‌باشند و در این راه نیز مبارزه نموده و حاضر به پرداخت هر هزینه‌ای خواهند بود. طی چند روز آینده دولت جدید روحانی فعالیت خود را آغاز می‌نماید. دولت جدید روحانی برای ایجاد تغییرات در ایران باید اولویت خود را به چاره‌یابی مسئله‌ی خلق‌های ایران به ویژه خلق کرد قرار دهد. چون بزرگ‌ترین مسئله‌ی موجود که در حال حاضر سرچشمه‌ی تمامی مشکلات در ایران می‌باشد، مسئله خلق‌ها است. اگر ایران می‌خواهد در خاورمیانه‌ی نوین به عنوان کشوری دموکراتیک که متعلق به تمام خلق‌های ایران باشد، حضوری قوی داشته باشد و به ارائه‌ی نقش پردازد، ملزم به چاره‌یابی این مسائل است.

حاکمیت ایران باید به خوبی از عملکرد دولت ترکیه درس بگیرد. دولت ترکیه سال‌ها کرد و مسئله‌ی کرد را انکار می‌کرد، اما عاقبت مجبور به مذاکره و یافتن راهی جهت چاره‌یابی این مسئله شد. ایران باید بداند که تنها راه برای نجات ایران از شرایط موجود، پیشبرد پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران می‌باشد. حکومت ایران با چاره‌یابی مسئله‌ی خلق‌ها و با داشتن پتانسیل‌های فراوان، توانایی آن را دارد که به نمونه‌ای دموکراتیک برای کشورهای منطقه تبدیل شود. اگر بتواند در راه تغییر در سیاست‌های خود اقدامات عملی و گام‌های مؤثر بردارد که در غیر این‌صورت سرنوشتی به جز همسایگان و هم‌کیشان سیاسی‌اش نخواهد داشت.

دولت و همگون‌سازی ملتها

اگر فرهنگ عبارت است از ذهنیت انسان، نحوه‌ی اندیشیدن و معیارهای قبول و رد او در مورد مسائل و به مفهوم دنیای معنایی، هنر، ذهنیت و علم انسان‌ها تعبیر می‌گردد، می‌توان فرهنگ را به‌عنوان روح جوامع نامید. به‌گونه‌ای که زنده بودن هر جامعه‌ای به زنده بودن فرهنگ آن جامعه بستگی دارد. روح مقاومت هر خلقی را می‌توان فرهنگ نامید. خلق‌ها با فرهنگ خود است که به حیات خود ادامه می‌دهند، شیوه‌ی زندگی هر خلقی را می‌توان فرهنگ آن خلق نامید. فرهنگ خلق‌ها هزاران سال است که مورد هجوم حاکمان قرار گرفته و در طول دو قرن اخیر به صورت شدیدتری شاهد این حملات از سوی دولت‌های متجاوز بوده‌ایم. دولت - ملت که در بنیاد خود، در تضاد با فرهنگ هزاران ساله‌ی خلق‌ها می‌باشد از سیاست نابود کردن فرهنگ مقاومت، برابری و همزیستی خلق‌ها بهره برده و به جای فرهنگ غنی خلق‌ها، «فرهنگ دولتی» که فرهنگی در راستای استحکام حاکمیت و از بین بردن اراده و مقاومتشان در برابر استعمار است، را به جای آن به جامعه تحمیل می‌کند. همان‌گونه که رهبر آپو می‌گوید: «جامعه‌ی بدون عناصر ذهنیتی و معنایی به جسد بی‌جان می‌ماند که برای هر نوع تجزیه و نابودی آماده است.»

بیشترین حمله به فرهنگ خلق‌های ایران و شروع حملات سیستماتیک به فرهنگ خلق‌ها در زمان رضاخان بود. بعد از ایجاد شکل جدید دولت یعنی «دولت - ملت» در ایران تحت زمامداری رضاخان نیز به شدیدترین صورت ممکن حملات و برنامه‌هایی علیه فرهنگ خلق‌های ایران انجام شد. در این راستا به هر صورتی درصدد نابودی فرهنگ خلق‌های ایران به هر روشی از جمله سیستم آموزشی و قوانین به اصطلاح مدرن برآمدند. سیاست‌هایی مانند «ایجاد زبان رسمی و ممنوعیت زبان‌های دیگر خلق‌های ایران»، «لباس رسمی» و «کشف حجاب اجباری» و سیاست‌هایی از این دست همه در راستای نابودی فرهنگی خلق‌های ایران بود.

این سیاست‌ها در تمام دولت‌های بعد از رضاخان تا به امروز ادامه داشته و در جمهوری اسلامی به‌صورت وسیع‌تر و با شیوه‌های دیگر در حال انجام است. نظام ایران از همان روزهای اول انقلاب و با شروع دوران سرکوب آزادی‌خواهان و خلق‌ها در راستای به تسلیم واداشتن خلق‌های ایران، به «انقلاب فرهنگی» دست زد. اهداف انقلاب فرهنگی در راستای تغییر فرهنگ خلق‌های ایران و آداب و سنن ادیان و مذاهب و همچنین یکدست کردن فرهنگ آن‌ها در راستای توسعه و تعمیق فرهنگ فارس شیعی - دولتی می‌باشد. این حملات تا به حال به شیوه‌های گوناگون ادامه دارد.

برای اولین بار دخالت دولت در فرهنگ خلق‌ها، در ایران از سال ۱۳۴۵ شروع شده و در این سال سیاست دخالت دولت در بخش‌های فرهنگی در ایران وارد قانون اساسی شده و مهندسی فرهنگی به صورت قانون درآمد. یعنی دولت در این زمان عرصه‌ی فرهنگ را به عنوان یکی از عرصه‌های فعالیت‌ی خود تعریف نموده و قانونی نمود. دخالت دولت در فرهنگ به این معنی می‌باشد که دولت شیوه‌ی اندیشه، زندگی و معیارهای جوامع را تعیین می‌کند و به این ترتیب شیوه و معیارهای زندگی خلق‌ها نه توسط خودشان بلکه توسط حاکمان تحمیل می‌شود و این یعنی زمینه‌سازی ذهنیتی برای اینکه فرهنگی در بین خلق‌ها ایجاد شود که به وسیله‌ی آن بتوان به بهترین صورت ممکن بر خلق‌ها مسلط گردید. در واقع برای تسلیمیت کامل در مقابل حاکمیت و دولت انجام می‌شود.

در این مورد می‌توان مثالی ساده را عنوان کرد: دولت تعیین می‌کند که نوروز ارزش است یا ضدارزش، جشن «پیر شالیار» ارزش است یا ضدارزش، لباس، زبان، دین، مذهب و مراسم خلق‌ها ارزش یا ضدارزش. در حالی که نوروز برای تمامی تنوعات خلقی در ایران یک ارزش بشمار می‌آید و نماد آزادی‌خواهی، مقاومت، نماد هویتی، تاریخی و فرهنگی این خلق‌ها بشمار می‌آید.

یکدست‌سازی فرهنگی، مهندسی اجتماعی و ایجاد فرهنگ ملی در قرن ۱۹ و ۲۰ و همزمان با ایجاد و گسترش دولت-ملت‌ها آغاز شد. دولت-ملت‌ها برای ایجاد ملتی به قول خودشان یکپارچه و فرهنگ ملی‌ای که بر اساس آن بتوانند این ملت را هر چه قدرتمندتر و بزرگ‌تر نمایند، در اروپا و بعد از آن در ابتدای قرن بیستم در خاورمیانه ایجاد گردید. دولت-ملت‌های مدرن، زمینه را برای نابودی فرهنگی خلق‌های دیگر فراهم آورد. از آن زمان به بعد بود که در خاورمیانه خلق‌ها با آسیمیلاسیون فرهنگی‌ای روبه‌رو شدند که در تمام تاریخ به گستردگی این امر صورت نگرفته بود. از این پس تا مدت‌ها با رواج نماد‌های فرهنگی به اصطلاح ملی و تقدس آن‌ها سعی در ایجاد دولت ملی و مرکزی نمودند. به تصور خودشان با یکدست‌سازی فرهنگی می‌توان به ملتی واحد رسید. اما بعد از جنگ جهانی دوم و اواسط سده‌ی بیستم مجبور شدند سیاست‌های خود را به گونه‌ای دیگر گسترش دهند و دیگر دولت ملی و فرهنگ ملی جوابگو نبوده و بیشتر سیاست‌ها در راستای پلورالیسم (تکثرگرایی فرهنگی) بود. دولت‌های اروپایی بعد از سال‌ها گسترش ناسیونالیسم و نابودی فرهنگی و جنگ‌های خونین جهانی، به این نتیجه رسیدند که چنین سیاست‌هایی جوابگو نبوده به این دلیل سعی در قبول پلورالیسم و سیاست چندفرهنگی نمودند. اما در ایران و خاورمیانه مرحله‌ی ناسیونالی که از اواسط قرن بیستم شکل گرفته بود، ادامه داشته و تداوم چنین سیاست‌هایی و پشتیبانی از این نگرش در منطقه توسط نیروهای جهانی راه را برای قتل‌عام و جنگ در منطقه فراهم نموده است. خلق‌های موجود در خاورمیانه تا پیش از این مرحله سال‌ها به صورت مسالمت‌آمیز با هم زندگی نموده و در ابتدا نیز حتی به راحتی ناسیونالیسم به وجود آمده در منطقه را که همزیستی خلق‌ها را برهم زده و مایه‌ی اختلاف میان آن‌ها شده و فرهنگ‌های بسیار را به مرز نابودی کشانیده را قبول نداشته‌اند. سیاست‌های رضاخان و آتاتورک هنوز در ایران و ترکیه اجرا می‌شود، ناسیونالیسم ترک و ایرانی، هنوز در فکر ایجاد ملت واحد و نابودی فرهنگ خلق‌های ایران هستند. نابودی فرهنگ خلق‌ها فقط در دوران حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی اجرا نشده بلکه یکی با پیشبرد ملی‌گرایی صرف و دیگری به نام مذهب و آمیزه‌ای از ملی‌گرایی و مذهب‌گرایی چنین سیاست‌هایی را حتی

به شیوهی شدیدتری انجام می‌دهند. انقلاب خلق‌های ایران در سال ۱۳۵۷ به دلایل گوناگون تاریخی منجر به حاکمیت جمهوری اسلامی گردید. این حکومت در ابتدا در قانون اساسی خود به وجود فرهنگ و هویت خلق‌های ایران اعتراف نمود و برای آزادی‌های فرهنگی در قانون اساسی حقوق و آزادی‌هایی را قائل شد. اما تا به حال هیچ یک از این قوانین به مرحله‌ی اجرا در نیامده است. زبان، هویت و فرهنگ خلق‌های ایران نه تنها به طور رسمی شناخته شده نیست، بلکه خلق‌های ایران تحت شدیدترین فشار و نابودی فرهنگی هستند. زبان، مذهب، دین، مراسم‌های دینی و مذهبی و ملی خلق‌های ایران ممنوع بوده و هیچ یک از دولت‌های مختلف تا به حال نه توانسته و نه خواسته‌اند که مسائل فرهنگی خلق‌های ایران را حل نمایند.

با گذشت بیش از یکسال و نیم از دوران ریاست جمهوری دولت روحانی که داعیه‌ی توسعه‌ی فرهنگی و چاره‌یابی مسائل خلق‌های ایران را داشت، تاکنون شاهد برنامه‌ای مشخص و عملی در این مورد نبوده‌ایم. این را می‌توان یکی از سیاست‌های حکومت ایران در تقلیل خواسته‌های مردم و کاهش قدرت چانه‌زنی مردم برای خواسته‌هایشان دانست. به این صورت که در فضای انتخاباتی و نیاز به مشارکت مردم در انتخابات، گفتمان جمهوری اسلامی نه تنها در موضوع فرهنگ، نرم و منعطف می‌گردد، بلکه انگار تمامی راهکارها نیز پس از انتخابات جنبه‌ی عملی به خود خواهد گرفت. اما با گذار از مرحله‌ی انتخاباتی نه تنها شاهد تغییر نیستیم، بلکه فضای امنیتی شدیدتری بر جامعه و نهادهای فرهنگی خلق‌های ایران حاکم گردیده است.

در یکسال‌ونیم گذشته تعداد زیادی از فعالان فرهنگی خلق‌های ایرانی به بهانه‌های امنیتی دستگیر شده‌اند. به بهانه‌ی تهاجم فرهنگی غرب و یا وجود فتنه در داخل با فرهنگ خلق‌های ایران به شدت مقابله کرده و در این راستا هر گونه فعالیت فرهنگی را به نام تهاجم فرهنگی سرکوب و سانسور می‌نماید. نظام ایران که تمام سیاست‌های خود را در راستای توسعه و نهادینه نمودن تفکر ولایت مطلقه‌ی فقیه سوق می‌دهد، از طریق آموزش، مطبوعات، رادیو و تلویزیون، نیروی انتظامی و امنیتی و به شیوه‌های نظامی سعی در تغییر در مؤلفه‌های فرهنگی خلق‌ها دارند. حاکمیت می‌کوشد از طریق راه‌های فوق‌العاده ظریف و نرم و کم‌هزینه حاکمیت خود را بر خلق‌های ایران از طریق نابودی و استحاله‌ی فرهنگی ایجاد نماید.

هم اکنون مهم‌ترین خطری که خلق‌های ایران را تهدید می‌کند برخلاف تبلیغات حاکمیت در ایران نه تهاجم فرهنگی خارجی، بلکه این تهاجم از داخل و توسط نظامی است که تمامی توان خویش را در بیشتر حوزه‌ها به کار گرفته است. اگر چه در زمینه‌های مختلفی دولت با حاکمیت موجود و نهادها و کانون‌های قدرت معطوف به ولایت فقیه کاملاً هم‌سو نیست و شکاف میان آن‌ها دیده می‌شود، اما خود دولت روحانی و یا برنامه‌های وی نیز در راه چاره‌یابی مسائل خلقی در ایران فاقد هویتی مشخص یا چشم‌اندازی عملی است. به‌عنوان نمونه از سوی روحانی دخالت دولت در فرهنگ و عرصه‌ی فرهنگ انتقاد صورت گرفته و حتی عنوان می‌دارند که دخالت دولت در فرهنگ را به حداقل برساند و حتی بحث از دولتی فرهنگی به جای فرهنگ دولتی از سوی ایشان می‌گردد، اما تا زمینه‌های بازتعریف مفاهیمی همچون فرهنگ، خلق و یا حتی قوانین دولتی و نرّم‌های دموکراتیک و به‌طور کلی گفتمانی فرهنگی در جامعه وجود نداشته و از رشد آن به هر شیوه‌ای جلوگیری گردد، تفاوتی ریشه‌ای میان فرهنگ دولتی یا دولت فرهنگی نخواهد بود.

پشت پرده شهروندی

واکاوی حقوق شهروندی در ایران

یکی از واژگانی که در دویست سال اخیر و با آمدن مدرنیته‌ی سرمایه‌داری وارد قاموس سیاسی دولت و حکومت‌ها شده، واژه‌ی شهروندی و شهروندی مدرن می‌باشد. حقوق شهروندی را که بخشی از حقوق بشر می‌نامند، امروزه یکی از جنجالی‌ترین واژگان بوده که هر کس بر حسب سلیقه و طبق منافع خود، هم چون حقوق بشر از آن تعریفی دارد.

امروزه دموکراسی در هر کشوری را بر حسب میزان رعایت حقوق شهروندی و حقوق بشر موجود در آن جامعه تعریف می‌کنند. در دنیای امروز حقوق شهروندی وسیله‌ای برای فریب بیشتر مردم و جذب آراء توسط نظام‌های حاکم شده است. در این مقاله سعی می‌نماییم ابتدا به تعریف شهروندی در دنیای امروز اقدام نماییم و سپس اهداف پنهان سیاست شهروندی در دولت ملت‌ها را بیان نماییم. سپس با نگاهی کوتاه به حقوق شهروندی در قانون اساسی ایران این موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم. در تعریف شهروند از نظر دولت‌ها آمده است: شهروند کسی است که در چارچوب یک جغرافیای سیاسی (یک دولت) قرار داشته و از حقوقی که در قانون اساسی برای آن مقرر شده، بهره می‌گیرد. برای نخستین بار افلاطون و بعد از آن سقراط، واژه‌ی شهروندی را بکار بردند و سپس در دوران رنسانس در فرانسه موضوع شهروندی و حقوق شهروندی مطرح گردید. در ایران برای اولین بار در زمان امیرکبیر و سپس در دوران مشروطه از وظایف حکومت در مقابل مردم (به معنای امروزی حقوق شهروندی) بحث به میان آمد. در سال ۱۲۸۳ ه. ش قانونی به نام احترام به آزادی‌های مشروع و ارتقای حقوق شهروندی و حمایت از حریم خصوصی افراد به تصویب مجلس ایران رسید.

حقوق شهروندی در معنای امروزی و در قاموس سیاسی دولت‌ها به معنای چگونگی روابط فرد و دولت بوده و در قالب حقوقی، چگونگی این روابط و سازوکار آن مشخص شده است. به عبارتی دیگر همان روابط ارباب- برده‌ی قدیم، جای خود را به دولت ملت و شهروند امروزی داده است. حقوق شهروندی را می‌توان به حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مدنی تقسیم‌بندی نمود.

البته باید گفت که شهروندی یکی از واژگانی می‌باشد که در دوران سرمایه‌داری و با پیشرفت لیبرالیسم پیشرفت نمود. یعنی اساس شهروندی در هماهنگی کامل با دولت‌ملت می‌باشد. یعنی می‌توان گفت پدیده‌ی شهروندی ابزاری در دست دولت و با هدف از بین بردن تنوعات و یکدست کردن جوامع می‌باشد. البته دولت‌ملت این کار را ابتدا با جدا کردن فرد از جامعه و به انزوا کشاندن وی انجام می‌دهد. چون فرد بریده شده از جامعه و تنها، کاملاً آمده‌ی آسیمیلاسیون و از خودبیگانگی می‌باشد. تمام دولت‌ملت‌ها، یک زبان، یک دین، یک مذهب و یک فرهنگ رسمی را به عنوان زبان، دین، مذهب و فرهنگ حاکم پذیرفته و تمام فرهنگ‌های دیگر، واقع در چارچوب آن دولت، در حاشیه قرار

دارند. دولت‌ملت به شیوه و راه‌های متفاوت از جمله حقوقی، اعمال فشار، جنگ نرم و یا به حاشیه راندن، درصدد یکدست نمودن جامعه و از بین بردن فرهنگ‌هایی غیر از فرهنگ رسمی می‌باشد. با بازی با واژگانی مانند شهروندی و حقوق شهروندی، هدف خود را مخفی می‌نماید. به گونه‌ای وارونه می‌خواهد نشان دهد که هدف از شهروندی، برابری همگان در برابر قانون و بهره‌مندی یکسان همگان از حقوق می‌باشد. اما در واقعیت، شهروندی دولت‌ملت به جز یک برگ کاغذی که در آن شهروندی فرد عنوان شده، چیز دیگری نیست. انسان که آزاد آفریده شده با شهروندی در درون مرزهای یک دولت یا یک جغرافیای خاص محدود می‌شود. انسان در گذشته به راحتی می‌توانست از یک سرزمین به سرزمین دیگر یا از کشوری به کشور دیگر رفته و در این مورد محدودیتی برای کسی وجود نداشت. اما امروزه با پدید آمدن شهروندی، حتی اگر یک نفر به دلایلی مجبور به ترک کشور خود شود به راحتی نخواهد توانست وارد کشور دیگر شده، حتی اگر جان وی در نیز خطر باشد.

یکی از مؤثرترین شیوه‌های تمامی دولت‌ملت‌ها برای شهروندسازی، شیوه‌ی آموزش می‌باشد. دولت‌ملت‌ها از طریق ادارات خود، مدارس، مراکز مذهبی و مطبوعاتی و ... با هم‌باران ذهنی همیشگی خود، درصدد ترغیب مردم به فرهنگ رسمی حاکم و دور کردن مردم از فرهنگ خود می‌باشد. مثلاً اگر نگاهی به ایران ببینیم، در ایران فرهنگ حاکم با ساخت تاریخ پرشکوهی برای خود (تاریخ هخامنشی) و اعلان و آموزش همیشگی آن از راه‌هایی همانند رادیو و تلویزیون و کتاب‌های درسی مدارس و ... و نیز کوچک نشان دادن دیگر فرهنگ‌های غیررسمی موجود در جامعه، به گونه‌ای همگان را به سمت فارس شدن ترغیب و در واقع مجبور می‌نماید. فارس نمودن کرد، عرب، بلوچ و ترکمن و دیگر خلق‌های ایران. (به عنوان مثال اگر نگاهی به برنامه‌های طنز در رسانه‌های دولتی ایران ببینیم، همه‌ی این برنامه‌ها در راستای تمسخر و تحقیر فرهنگ‌های غیرفارس عمل می‌نماید).

در دولت‌ملت قوانین به گونه‌ای تنظیم می‌شود که برای رسیدن به حقوق شهروندی که در قانون اساسی به آن اشاره شده، لازم است هر کس به تمامی از فرهنگ خود دست برداشته و در فرهنگ حاکم ذوب شود. یعنی با زبانی صحبت نماید که به عنوان زبان رسمی شناخته شده و باید مذهبی را انتخاب کند که مذهب رسمی دولتی می‌باشد. به عنوان مثال در ایران به این دلیل که به حقوق جزئی که در قانون به آن اشاره شده، دست پیدا کند یا لاقلاً بتواند در رده‌هایی در مدیریت دولتی جایی بگیرد، باید فارس بوده و دارای مذهب شیعه باشد. حال اگر به عنوان یک کرد سنی نیز باشی با انکار کرد بودن خود و تماماً دور شدن از فرهنگ و تغییر مذهب خود به شیعه، می‌توان مقامی اگر چه جزئی هم باشد در دولت برای خود دست و پا کرد. یعنی مبنای رسیدن به مقام دولتی در ایران، انکار هویت و فرهنگ خود می‌باشد. نمونه‌ی چنین کسانی که در ایران توانسته‌اند به رده‌های بالای حکومتی دست یابند، وجود دارد. به عنوان مثال می‌توان از محمدرضا رحیمی استاندار پیشین استان کردستان و معاون اول احمدی‌نژاد نام برد. این شخص که کرد و اهل یکی از شهرستان‌های استان کردستان می‌باشد و در دوران استانداری خویش در استان کردستان، بزرگترین جنایات را در حق هموطنانش انجام داد. سیاست این شخص در دوران استانداری خود گسترش اعتیاد، فساد، فقر و آسمیلاسیون خلق کرد بود. این است واقعیت شهروندسازی دولت‌ملت، یعنی از خودبیگانگی انسان‌ها با فرهنگ و تاریخ خویش. این گونه

افراد را می‌توان یک شهروند خوب و مدنظر دولت ملت حاکم در ایران نامید.

در تمام اعصار تاریخ و با وجود امپراتوری‌های بزرگ و خونریزی همچون آشور و روم و با وجود جنگ و درگیری‌های شدید به خاطر تسخیر سرزمین‌ها، هیچ امپراتوری‌ای درصدد یکدست کردن جوامع نبوده و مردم سرزمین‌هایی که توسط یک امپراطوری اشغال می‌شدند، می‌توانستند با زبان و فرهنگ و دین خود زندگی نمایند و هیچ کس سعی نمی‌کرد که مردم سرزمین خود یا سرزمین‌های دیگر را از زبان و فرهنگ و هویت خود دور کند. در بردگی کهن، فقط جسم افراد تحت مالکیت بود، اما در بردگی مدرن که با شهروندی مخفی می‌شود، هم جسم و هم ذهن افراد تحت مالکیت قرار می‌گیرد. می‌توان این وضعیت را بردگی خصوصی و دولتی مدرن نیز نامید.

با پایان یافتن انتخابات ریاست جمهوری در ایران، اگر نگاهی به وعده‌های هر یک از کاندیدهای ریاست جمهوری ببیندازیم، خواهیم دید که در وعده‌های آن‌ها واژه‌ی حقوق شهروندی دیده می‌شود. وعده‌هایی مانند رعایت حقوق شهروندی یا رعایت حریم خصوصی افراد. با توجه به ادعای پان‌ایرانیست‌ها مبنی بر اینکه اولین اعلامیه‌ی حقوق بشر توسط کورش هخامنشی نوشته شده است (بدون توجه به درستی یا نادرستی این ادعا)، در کمتر دوره‌ای از تاریخ ایران شاهدیم که حکومت‌ها خود را در برابر مردم مسئول دانسته و برای مردم نیز حق و حقوقی قائل شوند. همیشه در طول تاریخ ایران، شاهان و سلاطین خود را منسوب به خدا و اراده‌ی خداوند بر روی زمین نشان داده و به این وسیله خود را مالک جان و مال و ناموس همه‌ی مردم نشان می‌دادند. به این بهانه تنها برای مردم حق اطاعت بی‌چون‌وچرا قائل بودند. همین مورد در دوران حاکمیت ولایت فقیه نیز ادامه یافته است.

اگر نگاهی به قانون اساسی و قانون مدنی در جمهوری اسلامی ببیندازیم، خواهیم دید که با توجه به اصول قانون اساسی و با تفسیر این قوانین خواهیم دید که بخش بزرگی از جمعیت در ایران، زنان و یا جمعیتی از بهایی‌ها، یارسان‌ها، دراویش گنابادی، یهودیان و نیز خلق‌های بلوچ، کرد، عرب، ترکمن، گیلک، مازنی و ... از حقوق شهروندی هیچ بهره‌ای نمی‌برند و به این صورت نیز می‌توان بیان نمود که طبق تعریفی که از شهروند می‌شود، حتی جزء شهروند در ایران به حساب نمی‌آیند. چرا که مطابق قانون اساسی بلوچ، کرد و ترکمن‌ها و دیگر خلق‌های ایران به علت داشتن مذهب تسنن و هم به علت داشتن فرهنگ و زبانی غیرفارس اقلیت محسوب گشته، نمی‌توانند از حقوق شهروندی همانند یک فارس بهره‌مند شوند. تمامی این تنوعات فرهنگی، هویتی، زبانی و آئینی که ساختار خلق‌های ایران را تشکیل داده و در طول هزاران سال دارای اشتراکات و ریشه‌های تاریخی هستند و به صورت مسالمت‌آمیز در یک جغرافیا زیسته‌اند را با کلیتی همچون اقلیت می‌شناسد. اگر چه در قانون اساسی ایران، حتی قوانینی در خصوص اقلیت‌ها و حقوق و آزادی‌های آن‌ها نیز گنجانده شده اما در عمل شاهد این نقض قانون از سوی خود نظام حاکم هستیم.

حال برای نمونه به بررسی چندین اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌پردازیم. اصل ۱۳ قانون اساسی ایران بیان می‌کند که مذهب رسمی در ایران، شیعه می‌باشد و در اصل ۱۵ نیز بیان می‌کند که زبان رسمی فارسی است. با نگاهی به این دو اصل می‌بینیم که در جمهوری اسلامی فقط مذهب شیعه و زبان فارسی به عنوان مذهب و زبان رسمی انتخاب شده و دیگر مذاهب و زبان‌ها در ایران غیررسمی بوده و از نظر رژیم،

دیگر مذاهب و زبان‌ها به شیوه‌ای قانونی وجود خارجی ندارند. در واقع انکار این عناصر فرهنگی خلق‌ها به‌صورت قانونی و رسمی از سوی نظام حاکم صورت می‌گیرد. همچنین به راحتی با دیدن این دو اصل می‌توان برداشت نمود که سیاست رژیم در ایران در راستای تک مذهب و تک ملت نمودن خلق‌های ایران می‌باشد و در این راستا نیز از همه‌ی راه‌ها برای یکدست‌سازی استفاده می‌نماید. مثلاً فشارهای روزانه‌ی وارده بر بهائیان، یارسان‌ها، اهل سنت، درویش‌گنابادی و ... در همین راستا و در تأیید این اصل قانون اساسی در ایران می‌باشد. نوع برخورد با این موضوع از سوی نظام حاکم و وجود این اصل در قانون اساسی، نشان دهنده‌ی سیاست‌های کلی رژیم ایران در برابر فرهنگ‌های موجود در ایران می‌باشد. در واقع این اصل نشان دهنده‌ی این موضوع است که رژیم با استناد و تکیه بر این قانون می‌خواهد از هر کسی که در ایران زندگی می‌کند بدون توجه به مذهب، زبان و فرهنگ او، یک فارس شیعه بسازد. همچنین در چند هفته‌ی گذشته، اهانت به اعتقادات آئین یارسان در شهرهای همدان و هرسین از سوی مقامات حکومتی، نشان از ادامه‌ی سیاست‌های گذشته‌شان در مورد فرهنگ‌های متنوع موجود در ایران دارد.

رژیم سال‌هاست که از طریق جنگ ویژه به سیاست نابودی فرهنگ‌های موجود در ایران می‌پردازد. سال‌هاست که در راستای قتل‌عام فرهنگی خلق کرد از هیچ کاری دریغ نمی‌ورزد. حکومت ایران به خوبی آگاه است که با از بین بردن فرهنگ غنی خلق‌های ایران و یکدست نمودن این خلق‌ها، به راحتی خواهد توانست این خلق‌ها را بی‌اراده نموده تا به‌صورت موجودیت‌هایی تسلیم شده و فاقد هرگونه واکنشی باشند. چرا که فردی که از فرهنگ و هویت خود دور شده و از خود بیگانه گشته، آماده‌ی تبدیل شدن و شکل‌پذیری به هر صورتی می‌باشد. اما خوشبختانه شاهدیم که خلق‌های ایران به‌ویژه خلق کرد با آگاهی از این موضوع، در طول تاریخ همواره در حفظ زبان و فرهنگ خود تلاش کرده و هر گونه سیاستی در راستای دور کردن کردها از فرهنگ خود، با مقاومت مواجه شده است.

به‌عنوان نمونه در جریان توهین به اعتقادات و باورهای یارسان‌ها و یا اهانت و بی‌حرمتی به پوشش کردی توسط نیروهای رژیم در مریوان، شاهد بودیم که خلق کرد با اعتراض در برابر این عمل رژیم واکنش نشان دادند. چرا که خلق کرد به این آگاهی دست یافته که توهین به زبان، آئین، و یا پوشش، توهین به فرهنگ، هویت و توهین به خلق کرد است. اگر رئیس‌جمهور منتخب حسن روحانی در سخنانی که در یکی از همایش‌ها، ایران را شامل یک ملت نامیده، ریشه در ذهنیت قدرت و تداوم سیاست یک ملت‌سازی نظام دارد. هرچند نمی‌توان در مورد عملکرد و سیاست‌های روحانی در خصوص فرهنگ و خلق‌های موجود در ایران زود قضاوت کرد اما با توجه به تجربه‌ی روسای جمهور پیشین در ایران در راستای از بین بردن فرهنگ خلق‌های ایران، امیدواریم که این‌گونه نباشد.

در اصل ۱۵ قانون اساسی عنوان شده است که استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس آزاد است. ولی در عمل شاهدیم که نه تنها اجازه‌ی استفاده و آموزش و تدریس زبان‌های دیگر به جز زبان رسمی فارسی داده نمی‌شود، بلکه حتی رژیم استفاده از نام‌های کردی در تمامی حوزه‌ها را نیز به طرز بسیار وقیحانه‌ای ممنوع نموده است. اما با وجود این سیاست‌ها شاهدیم که کردها حتی با وجود عدم اجازه‌ی نامگذاری فرزندان‌شان به زبان کردی و عدم ثبت نام‌های کردی در ادارات

ثبت احوال شهرها، در میان خویش از نام کردی برای نامیدن فرزندان خود استفاده می‌نماید. (در طول چند سال گذشته اسامی همچون زریان، بریتان، عگید و ویان، به طور گسترده‌ای گسترش یافته است.)
 در اصل ۱۹ قانون اساسی عنوان شده است که مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود. در حالی که در عمل می‌بینیم حتی یک فرد کرد یا بلوچ یا عرب در ساختارهای مدیریتی در ایران حضور نداشته و چنین اجزای نیز به آن‌ها داده نمی‌شود. اگر هم کسانی هر چند به تعداد کمتر از انگشتان دست وجود داشته باشند، وابسته به حاکمیت بوده و در زمینه‌ی سرکوب و قتل‌عام فرهنگی خلق‌های ایران کوچک‌ترین شکی به دل راه نمی‌دهند. در واقع این‌ها از خود يك فارس، خود را فارس‌تر نشان می‌دهند.

به‌طور خلاصه می‌توان بیان نمود که بیشتر قوانین موجود در ایران که مربوط به حقوق شهروندی در ایران می‌باشد، جنبه‌ای نمایشی داشته و در عمل هیچ یک از آن‌ها در طول حاکمیت نظام در این سال‌ها جنبه‌ی عملی به خود نگرفته است. در قانون اساسی در مورد حقوق جمعی و خلق‌های ایران بحثی به میان نیامده است. مثلاً در مورد خلق کرد و حق تعیین سرنوشت خود یا در مورد حقوق فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خلق‌های ایران بحثی به میان نیامده است. اصولاً در مورد هیچ یک از مطالبات خلق‌های ایران در قانون اساسی چیزی گفته نشده و حتی اگر در قانون به صورت مواد یا تبصره هم عنوان شده باشند، بیشتر جنبه‌ی نمایشی دارد.

مطالبات خلق کرد و سایر خلق‌های ایران را می‌توان به‌صورت آزادی فرهنگی، هویتی، اتنیکی و مشارکت یکسان سیاسی و دموکراتیک در کنار یکدیگر را جهت تعیین سرنوشت مشترک و مشارکت داوطلبانه در مدیریت امور بیان نمود. البته نکته‌ای را می‌بایست خاطر نشان نمود که تشیعی که حاکمیت ایران درصدد اشاعه‌ی آن می‌باشد، شیعه‌ی دولتی و فردی می‌باشد که به غیر از شیعه‌ی اجتماعی غیردولتی می‌باشد. همچنین فارس بودن که ایران درصدد آن می‌باشد، ربطی به خلق فارس و فرهنگ خلق فارس ندارد، چون خلق فارس در ایران همانند خلق‌های دیگر ایران تحت فشار شدید رژیم می‌باشند.

در پایان پرسشی که باید از مقامات رژیم ایران پرسید این است که آیا در ایران واقعا یک شهروند بلوچ، کرد، عرب و گیلکی از حقوق برابر با یک شهروند فارس شیعه برخوردار می‌باشد؟ آیا به همه‌ی آن‌ها به‌عنوان تنوعات فرهنگی که در ایران حضور دارند نگریده می‌شود؟ اگر به همه‌ی خلق‌های حاضر در چارچوب ایران، به‌عنوان شهروند ایرانی نگریده شده و همه‌ی آن‌ها دارای حقوق و آزادی‌های فردی، مدنی و جمعی برابر می‌باشند، پس چرا این خلق‌ها این همه از سوی رژیم تحت فشار می‌باشند؟ چرا فرهنگ خلق‌های ایران، زبان، مذهب و آیین‌ها و برگزاری مراسم آن‌ها ممنوع می‌باشد؟ اگر این پرسش‌ها از خلق‌های ایران صورت گیرد، مطمئناً جواب منفی است. پس تا زمانی که سران حاکم در ایران به تنوعات فرهنگی موجود در ایران به‌عنوان یک نیروی پیش‌برنده نگاه نکنند و تا زمانی که به سیاست یکدست‌سازی فرهنگی اقدام نمایند و به تنوعات فرهنگی موجود در ایران به عنوان یک تهدید بنگرند و همچنان در ایران دین رسمی شیعه و زبان رسمی فارسی باشد، نه تنها در ایران شاهد پیشرفت نمی‌باشیم بلکه شاهد زمینه‌ای برای هر نوع خشونت و درگیری خواهیم بود.

دولت‌نهادی سازمان‌های مردم‌نهاد

بررسی پیدایش NGO در ایران، موانع توسعه و نحوه

نگرش سیستم ایران به سازمان‌های مردم‌نهاد

سازمان‌های غیردولتی یا NGO ها واژه‌هایی مدرن می‌باشند که همزمان با شهروندی و حقوق بشر و ... به قاموس سیاسی دولت‌ها و جوامع وارد شده‌اند. واژه‌هایی که هم اینک مقیاسی برای پیشرفت یا عدم پیشرفت یک جامعه یا دموکراتیک بودن یا نبودن یک دولت شده‌اند. با نگاهی به گسترش سازمان‌های غیردولتی و عوامل پدید آمدن این سازمان‌ها در جوامع، مشخص می‌گردد در دورانی که دولت-ملت‌ها در تنگنای ایدئولوژیک قرار گرفتند، این سازمان‌ها به اصطلاح غیردولتی گسترش یافتند. سازمان‌هایی که رهبر آپیو از آن به‌عنوان جامعه‌ی حد فاصل بین خانواده و دولت-ملت نام می‌برد. می‌توان جوامع مدنی امروزه را جوامعی دانست که میان دولت-ملت و جامعه‌ی دموکراتیک قرار دارند. این جوامع برحسب اینکه چه اندازه دولتی شده و به دولت نزدیک‌تر می‌شوند، کارکردشان را نیز از دست می‌دهند. عکس این موضوع نیز صادق است. یعنی هر قدر این جوامع از دولت دورتر شوند به جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک نزدیک‌تر شده و نقش خود را باز می‌یابند. یعنی می‌توان گفت هر چه این سازمان‌ها در راستای سازماندهی خلق، بدون کمک دولت گام بردارند و دولت‌ها در زمینه‌ی فعالیت این سازمان‌ها دخالت کمتری داشته باشند، به همان اندازه می‌توانند در راستای دموکراتیزاسیون جامعه گام بردارند.

هم اکنون در بیشتر کشورهای جهان این نهادهای مدنی ضعیف بوده یا کارکردشان را از دست داده‌اند. حتی جوامع و سازمان‌های مدنی در بیشتر کشورها، ماسک و پوششی برای دولت‌ها محسوب می‌گردند. یعنی به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم دولت بر فعالیت این سازمان‌ها نظارت داشته و تأثیرگذار است. بر حسب میزانی این نهادها یا سازمان‌های غیردولتی تا چه اندازه از ارزش‌ها و منافع جامعه در برابر دولت‌ها حفاظت به عمل می‌آورند، می‌توان گفت به همان اندازه به کارکردشان نزدیک‌تر هستند. بر اساس آمارگیری سال ۱۳۸۵ در ایران بیش از ۸۰۰۰ نهاد مدنی وجود داشته‌اند. این سازمان‌ها در زمینه‌هایی مانند حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، ورزشی، علمی، جوانان، زنان، کودکان، محیط زیست و ... فعالیت نموده‌اند. اما این سازمان‌ها چقدر در عرصه‌ی فعالیت خود آزادی عمل دارند؟ تا چه میزان دارای اطلاع‌رسانی بوده یا رشد کرده و توسعه یافته‌اند؟ تا چه اندازه دارای ثبات و دوام کاری و فعالیت بوده و یا اینکه چرا همواره با موانعی نظیر مسائل امنیتی و سیاسی مواجه گردیده‌اند؟ برای پاسخ به این

پرسش‌ها و موارد مشابه آن، واکاوی سیاست‌ها و موانع پویایی نهادهای مردمی و سازمان‌های مدنی و نیز نگرش و برخورد نظام سیاسی در ایران نسبت به این نهادها ضروری است.

عدم توانایی و فعالیت مستقل سازمان‌های مردم نهاد در سیستم دولت‌های هژمون‌گرا امری بدیهی است. در واقع این سازمان‌ها قادر به انجام فعالیت‌هایی مستقل بدون نیاز به دولت نیستند. هم به دولت وابسته بوده و هم تحت کنترل دولت قرار داشته و با فشارهای دولت مواجه هستند. این شیوه در بیشتر دولت‌های آسیایی اجرا می‌شود. دولت‌های اروپایی در بسیاری موارد از این سازمان‌ها به‌عنوان پوششی برای اجرای سیاست‌های دولت استفاده می‌نمایند. در این حالت است که دولت‌ها جلوه‌ای دموکراتیک از خود نشان داده و برای جامعه، مشروع و نیز قابل‌تحمّل‌تر می‌شوند. باز با وجودی که این سازمان‌ها تا اندازه‌ای از آزادی عمل بیشتری برخوردار هستند، اما در راستای سیاست‌های کلی این دولت‌ها عمل نموده و نمی‌توانند خارج از سیاست‌های آن فعالیت نمایند. گاهی این سازمان‌ها تماماً در راستای سیاست دولت‌های متبوع خود و به منظور فشار غیرمستقیم به دولت‌های دیگر نیز عمل می‌نمایند. در واقع سازمان‌های مدنی در هر جامعه‌ای مهم‌ترین کارکردشان فراهم آوردن زمینه‌ی مشارکت همه‌ی جامعه در بخش‌های مختلف می‌باشد. در واقع هر سازماندهی‌ای که خارج از دولت و اقتدار بوده و به منظور حفاظت از فرهنگ، هویت و هستی جامعه در برابر دولت عمل نماید، جزء سازمان‌های مدنی یا غیردولتی بشمار می‌رود. مصداق بارز این موضوع در تاریخ، سازماندهی و تشکیل مجالس محلی، کمون‌های روستایی یا انجمن‌های دینی است که در برابر نهادهای دولتی قدرت‌گرا یا ادیان و مذاهب دولتی ایجاد شده‌اند. اما تا قبل از رسیدن به اقتدار و دولتی شدن، همه و همه نهادها مردمی و متعلق به جامعه بوده و خاستگاه و ضرورت پیدایش آن‌ها، جامعه است.

یعنی می‌توان گفت هر گونه سازماندهی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... که در طول تاریخ در برابر دولت و سیستم دولتی و اقتدار ایجاد شده‌اند را می‌توان به‌عنوان سازماندهی‌های غیردولتی و مردم‌نهاد محسوب نمود. اگر چه این سازمان‌ها و ساختار آن‌ها به شکل امروزی نبوده اما هدف و کارکردشان در راستای حفاظت از ارزش‌های جامعه و دفاع از فرهنگ، هویت و دستاوردهای آن در مقابل دولت و سیستم‌های حاکم بر خلق‌ها بوده است. می‌توان گفت اولین سازماندهی‌های مدنی در طول تاریخ سازماندهی‌های زرتشتیان بوده است. طبقات فرودست جامعه برای حفاظت از خود در برابر طبقات فرادست و در برابر فشارهای وارده از سوی آنان، خود را سازماندهی نموده که از بارزترین این سازماندهی‌ها می‌توان به سازماندهی علویان و ایزدیان اشاره نمود. اولین سازمان‌های غیردولتی در ایران، در دوره‌ی مشروطه شکل گرفت. در ایران نیز در زمان دولت اصلاحات یعنی در فواصل سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۲ نهادها و سازمان‌هایی تحت عنوان NGO یا سازمان‌های مردم‌نهاد ایجاد گردید. یکی از مواردی که در تمام تعاریف از سازمان‌های غیردولتی جلب توجه می‌کند این است که این سازمان‌ها با اهدافی جز مقاصد تجاری فعالیت نموده و هدف آن‌ها کسب سود و منفعت نمی‌باشد. هم چنین عدم وابستگی آن‌ها از هر لحاظ به‌ویژه از لحاظ اقتصادی به دولت از ویژگی‌های آن‌ها می‌باشد. البته در هر کشوری مراحل به رسمیت شناختن سازمان‌های غیردولتی متفاوت است. در بیشتر کشورها برای به رسمیت شناختن و فعالیت قانونی سازمان‌های غیردولتی، احتیاج به مراحل ثبت دولتی وجود دارد، اما در برخی کشورها همانند سوئیس احتیاجی به ثبت این موسسات وجود نداشته و بعد از تشکیل هیئت موسس و مدیره و درج

اهداف در اساسنامه از شخصیت حقوقی برخوردار خواهند بود. می‌توانند از مزایای قانونی استفاده نمایند؛ یعنی دیگر با موانع دولتی مواجه نمی‌شوند.

پروسه‌ی به رسمیت شناختن این سازمان‌ها در ایران، مشروط به گذار از شرایط امنیتی است. اطمینان به اینکه افراد و اعضای این نهادها خطری برای مقابله و انتقاد از سیاست‌های دولت ندارند. اگر چه همواره عدم به رسمیت شناختن این نهادها در ایران وجود دارد اما در صورت فرصت برای ایجاد این نهادها همچون دوره‌ی اصلاحات، موارد امنیتی و در کنترل درآوردن این سازمان‌ها همیشه مدنظر دولت بوده است. یکی از موارد بسیار مهم در قانون تأسیس این سازمان‌ها الزامی بودن زمینه‌ی فعالیت غیرسیاسی می‌باشد. ثبت این سازمان‌ها در سیستم ایران مشروط به این مورد است. این در حالی است که هیچ‌گاه به‌طور صریح به موارد سیاسی و غیرسیاسی فعالیت این سازمان‌ها اشاره نشده است. به‌طور کلی در قانون به موارد سیاسی که این سازمان‌ها نباید به آن نزدیک شوند اشاره نشده و با توجه به شرایط و وضعیت موجود، این مرزهای ممنوعه توسط دولت و به نفع آن تغییر می‌کند. یعنی مقامات دولتی به طوری این قانون را تصویب نموده‌اند که زمینه‌ی قضاوت در مورد سیاسی بودن یک عمل و هدف، باز بوده به گونه‌ای که اگر یک فعالیت باب طبع مقامات حکومتی نباشد، در چارچوب فعالیت سیاسی و اقدام علیه امنیت ملی قرار گرفته، اتهام و مجازاتی برای آن در نظر بگیرند.

صدور مجوز برای سازمان‌های غیردولتی همواره از مجرای دستگاه‌های امنیتی وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، دستگاه‌های نظارت کشوری، استانی، شهری و دستگاه تخصصی پس از تأیید صلاحیت افراد صورت می‌گیرد. بروکراسی اداری در ایران و مراحل دریافت مجوز ثبت سازمان‌های غیردولتی به گونه‌ای است که بعضاً زمان اخذ مجوز برای یک سازمان غیردولتی صنفی سال‌ها طول می‌کشد. مجوزهای صادره نیز موقت بوده و مدت اعتبار آن سه سال می‌باشد که پس از سه سال فعالیت نیز در صورتی که با مشکلی مواجه نشوند، برای تمدید اعتبار باید دوباره اقدام نمایند. این تمدید اعتبار همواره به‌عنوان حربه‌ای برای کنترل بیشتر سازمان‌های غیردولتی استفاده می‌شوند. یعنی در صورتی که این سازمان‌ها طبق میل مقامات حکومتی عمل ننموده و بهانه‌ای هم برای لغو مجوز وجود نداشته باشد، به راحتی در زمان تمدید پروانه‌ی فعالیت موانع و مشکلاتی جدی را برای از میان بردن آنان و به تعطیلی کشاندنشان به وجود می‌آورند.

با بررسی وضعیت سازمان‌های مردم‌نهاد و عدم فعالیت آنان به این موضوع پی می‌بریم که دولت در همان ابتدا با دیدی امنیتی به این سازمان‌ها نگریسته و آن‌ها را خطری برای سیستم خود می‌داند. چرا که در سیستم ایران، هر چیز باید تحت کنترل مقامات حکومتی اداره شود. هر نوع سازماندهی بدون اطلاع کامل مقامات حکومتی، تهدید تلقی می‌شود. حتی تجمع چند نفر برای انجام یک کار و فعالیت فرهنگی یا خیرخواهانه که هدف آن کسب منافع عمومی است، باید با اجازه‌ی دولت صورت پذیرد. فضای محدود و بسته‌ی جامعه‌ی ایران در تمامی حوزه‌ها نمایان است. هیچ حوزه‌ای در این سیستم باقی نمانده که در آن دخالت سازمان‌های دولتی وجود نداشته باشد. البته در ایران، به دلیل کسب وجهه و مشروعیت جهانی و هم به دلیل فشارهای اجتماعی از سوی خلق‌های فعال در جامعه، گاهی در دوره‌هایی اجازه‌ی ایجاد و فعالیت تعداد محدودی سازمان غیردولتی داده می‌شود. این سازمان‌ها هم با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی موجود در

ایران، از تمامی فاکتورها و ویژگی‌های کارکردی سازمان‌های مردم‌نهاد یا غیردولتی، تنها نامی را یدک می‌کشند. تعداد محدودی هم که دارای فعالیت هستند، کاملاً تحت نظارت دولت بوده و جزیی از دولت محسوب می‌گردند. این نهادها ویتزین و دکوری برای نشان دادن دموکراسی در ایران است. به‌طور کلی می‌توان گفت که ایجاد و فعالیت سازمان‌های غیردولتی به گونه‌ای دشوار است که بیشتر افرادی که خواهان ایجاد سازمان‌های غیردولتی و فعالیت در زمینه‌های اجتماعی هستند، عطایش را به لقاییش می‌بخشند. در ایران متأسفانه هیچ گونه زمینه‌ای برای هیچ نوع سازماندهی حتی در زمینه‌هایی مانند محیط زیست، فعالیت‌های خیریه، ورزشی و علمی خارج از دخالت و کنترل دولت وجود ندارد. اصولاً حکومت ایران نه تنها با سازماندهی سیاسی بلکه با هر نوع سازماندهی مردمی مشکل دارد. چرا که با ذهنیت و سیاست موجود در سیستم ایران منافات دارد. آگاهی‌بخشی به خلق و صیانت از ارزش‌های جامعه و سازماندهی مردمی نیازی به دولت ندارد. زیرا زمینه و هدف سازمان‌های مردم‌نهاد و فلسفه‌ی وجودی این سازمان‌ها صیانت از ارزش‌هاست، در نظام ایران پذیرفتنی نیست و به‌عنوان یک تهدید محسوب می‌گردد.

یکی از اصلی‌ترین مشکلات سازمان‌های غیردولتی این است که حکومت برای محدود نمودن دامنه‌ی فعالیت این سازمان‌ها از آنان به عنوان ابزار سوءاستفاده‌ی فعالیت و کنش بیگانگان نام برده و از این مورد جهت دخالت و کنترل بیشتر آنان استفاده می‌نماید. از موارد دیگر و مشکلات پیش‌روی سازمان‌های مردم‌نهاد امر سیاسی است. مقوله‌ای که دولت همواره به‌عنوان مرزی ممنوع برای محدود نمودن این سازمان‌ها عنوان می‌دارد. تلاشی برای جلوگیری از ورود به چرخه‌ی مشارکت سیاسی این سازمان‌هاست. با همین استدلال مانع فعالیت مستمر و پویای نهادهای فرهنگی نیز می‌گردد. حتی سازمان‌های مدنی مانند سازمان‌های غیردولتی که در زمینه‌های فرهنگی فعالیت می‌نمایند با وجود اینکه هیچ‌گونه وابستگی به سیستم قدرت و دیگر تشکلهای و یا احزاب ندارند، با مشکلات و موانع عدیده‌ای از طرف حاکمیت روبرو هستند.

در حالی که بیشترین هدف این سازمان‌های غیردولتی فرهنگی، پیشبرد فرهنگی و فعالیت در زمینه‌ی زنده نگه داشتن فرهنگ‌هاست. اما اغلب این سازمان‌ها بعد از مدت کوتاهی از فعالیت، به علت فشارهای دولتی بسته می‌شوند. اصولاً این سازمان‌ها همیشه تحت فشار قرار دارند تا در زمینه‌ی فرهنگی که دولت آن را مجاز می‌داند، فعالیت نمایند. به‌طور کلی تا زمانی که حاکمیت در ایران با نگرشی همچون تهدید و آستانه‌ی خطر به این سازمان‌ها بنگرد و دامنه‌ی فعالیت آن‌ها در چارچوب هنجارهای نظام حاکم تعریف گردد، روند رشد این سازمان‌ها در حوزه‌ی ذهنیتی حاکمیت خواهد بود. از این رو به سادگی ضمیمه‌ی دولت می‌شوند. به همین دلیل تعداد تأسیس این سازمان و مؤسسات با هر عنوان، تا زمانی که نتوانند از ذهنیت و چارچوب سیستم حاکم خود را برهانند، نمی‌تواند به‌عنوان فرصتی برای توسعه‌ی دموکراسی تلقی گردند.

دموکراتیزاسیون

تنها گزینه‌ی پیش‌روی حکومت ایران

تحولات نوین خاورمیانه در سه سال گذشته، با شتابی باورنکردنی به پیش می‌روند و معادلات منطقه‌ای نیز در حال تغییرات روزانه می‌باشد. این تحولات که با قیام خلق‌ها شروع شد نشان داد که دیکتاتورهای منطقه دیگر به‌صورت فعلی قادر به حاکمیت نبوده و سیاست‌های سرکوب و آسیمیلیسیون دولت‌های منطقه برای خلق‌ها قابل تحمل نیست. پس از شروع قیام‌ها، نیروهای خارجی نیز مداخلات خود را گسترده و آشکارتر نمودند. این دولت‌ها که دارای منافعی در منطقه‌ی خاورمیانه بودند و از ترس اینکه این قیام‌ها سمت‌وسویی یابد که نیروها، منافع خود را از دست بدهند، مداخلات خود را آغاز نمودند. می‌توان گفت که تغییرات در خاورمیانه توسط دو عامل داخلی و خارجی انجام می‌شود. نیروی محرک داخلی برای تغییرات در خاورمیانه، خلق‌های خاورمیانه می‌باشند و نیروی خارجی این تغییرات نیز نیروهای مداخله‌گر خارجی می‌باشند که درصدد تنظیم این تغییرات در راستای منافع خود هستند. البته باید خاطر‌نشان نمود اگر این تغییرات با نیروی خلق‌ها و با کمک آن‌ها انجام شود، کم‌هزینه و همراه با رشد دموکراسی و آزادی می‌باشد، اما تغییرات با مداخلات و تحریکات خارجی با بیشترین هزینه همراه بوده و بیشترین دستاوردی که می‌تواند داشته باشد، یک دموکراسی وارداتی غربی است که این دموکراسی وارداتی در تاریخ خاورمیانه نشان داده که جز وابستگی و غارت ثروت‌های خاورمیانه توسط دولت‌های غربی دستاورد دیگری نداشته و نخواهد داشت. البته تغییراتی که حدود سه سال پیش از شمال آفریقا شروع شد، به تدریج تمام خاورمیانه را فراگرفت و دیگر حوزه‌ی امنیتی برای هیچ دولتی وجود ندارد. حتی این تغییرات چند ماهی است که علاوه بر یمن، لیبی، مصر و سوریه، ترکیه را نیز دربرگرفته است. ترکیه‌ای که زمانی به‌عنوان مدلی برای تمام دولت‌های جدیدی که در خاورمیانه در حال ایجاد بودند، بشمار می‌رفت و از پشتیبانی همه جانبه‌ی نیروهای غربی برخوردار بود، از تغییرات خاورمیانه بی‌نصیب مانده و تحولات در ترکیه در حال انجام است. دیر یا زود این تغییرات ایران را نیز در برمی‌گیرد. تغییراتی که دولت هزینه‌ی آن را تعیین می‌کند و خلق‌های ایران نیز آن را پرداخت می‌کنند. این تغییرات می‌تواند کم هزینه و با دموکراتیزاسیون داخلی در ایران به معنای حل مسئله‌ی خلق‌های ایران یا پرهزینه و همراه با مداخلات خارجی باشد. مداخلات خارجی تنها به معنای گزینه نظامی می‌باشد، بلکه می‌تواند به‌صورت مداخله‌ای

مانند روش سوریه نیز باشد. مقامات ایران همیشه عنوان نموده‌اند که دشمنان آنان از موزاییکی بودن مذهبی و فرهنگی در ایران استفاده نموده و می‌نمایند و هشدار می‌دهند که خلق‌های ایران نباید اجازه دهند که ابزاری برای تفرقه و دخالت بیگانگان باشند. باید از مقامات ایران پرسید که آیا عملکرد حکومت در این سی‌وچند سال، همیشه بهانه‌ای نبوده برای مداخله‌ی بیگانگان در ایران؟ آیا سیاست‌های انکار، آسیمبلاسیون، قتل‌عام و بیواقتدار ایران زمینه‌ساز مداخله بیگانگان نشده؟ پس تنها راه برای جلوگیری از دخالت‌های خارجی در ایران که این همه او را نگران و هراسان نموده، این است که حکومت در مسیر دموکراتیزاسیون گام بردارد.

یازدهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری در ایران، حاکمیت را میان دو راهی‌ای که در بالا بیان نمودیم قرار داد. گزینه‌ی اول انتخاب شد و خلق‌های ایران نیز با مشارکت خود در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، مهر تأییدی به آغاز تغییرات و دموکراتیزاسیون در ایران زدند. یعنی با نگاهی به شعارهای نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی یازدهم، می‌توان فهمید که ایران لزوم تغییرات را در حد سخن پذیرفته و از این به بعد خلق‌های ایران چشم‌انتظار عملی نمودن وعده‌ها و ایجاد تغییرات داخلی در ایران می‌باشند. حاکمیت خود لزوم انجام تغییرات را درک نموده است. به این دلیل بود که پس از آغاز به کار دولت روحانی اعلام نمود که قصد دارد در سیاست‌های داخلی و خارجی خود اصلاحات لازم را انجام دهد. اصلاحات اساسی‌ای که حکومت همیشه از آن واهمه داشته و از آن طفره می‌رفت، اما شرایط به وجود آمده در خاورمیانه که در بالا به آن اشاره نمودیم و همچنین فشارهای واردی داخلی و خارجی و در لبه‌ی پرتگاه بودن، ایران را وادار به اقرار به سیاست و عملکرد نامناسب در عرصه‌ی داخلی و خارجی نمود. میزان اصرار جمهوری اسلامی در ایجاد تغییرات است که نشان می‌دهد می‌خواهد در مسیر دموکراتیزاسیون گام برداشته و به نمونه‌ای برای تمام دولت‌های خاورمیانه تبدیل شود یا به عراق و سوریه‌ای دیگر؟ انتخاب هر یک از این‌ها با حکومت است. در چند ماه گذشته شاهد گشایش‌هایی در سیاست خارجی ایران بودیم و در این زمینه می‌توان به تلاش برای حل مسئله‌ی هسته‌ای از طریق دیالوگ و حل اختلاف با همسایگان اشاره نمود. این موارد البته اگر با باز کردن فضای سیاسی و اجتماعی داخلی همراه باشد، می‌تواند گام‌های مثبتی باشد. تنها نرمش به اصطلاح قهرمانانه‌ی خارجی نمی‌تواند به ایران برای حضور نیرومند در عرصه منطقه‌ای و جهانی کمک کند، بلکه به غیر از امتیازدهی نمی‌تواند دستاورد دیگری برای ایران داشته باشد و طبعاً برای خلق‌های ایران نیز دستاوردی ندارد. همان‌گونه که برای کشوری مانند ترکیه با وجود داشتن روابط خوب با نظام جهانی اما به علت مسائل داخلی‌ای چون انکار و امحای فرهنگ و خلق‌های مختلف موجود در این کشور، شاهد افزایش بحران آن می‌باشیم.

همزمان انتخاب استراتژی جدید برای روابط با کشورهای منطقه‌ای و جهانی و برای حل مسئله خلق‌های ایران، می‌تواند ایرانی نیرومند و تاثیرگذار در منطقه و جهان را سبب شود. حال به بررسی وعده و اقدامات روحانی در چهار ماه گذشته در مورد خلق‌های ایران می‌پردازیم. یکی از عملکردهای دولت روحانی، تهیه و ارائه‌ی منشور حقوق شهروندی می‌باشد. این منشور که به گفته‌ی روحانی به‌عنوان یکی از راهکارهای حل مسائل داخلی ایران و به ویژه حل مسئله خلق‌های ایران می‌باشد، با گذشت بیش از یک ماه از انتشار آن، هنوز مورد مناقشه و تحلیل‌های متفاوت فعالان مدنی و سیاسی در داخل می‌باشد. اگر نگاهی کلی به این منشور بیاندازیم بدون تحلیل جزءبه‌جزء بندهای آن، مشخص می‌شود که این منشور جز تفسیر دوباره‌ی

قانون اساسی ایران، ارزش چندانی ندارد. قانون اساسی‌ای که بیشتر بندهای آن ناقض حقوق خلق‌های ایران می‌باشد. البته نفس ارائه‌ی این منشور به‌عنوان زمینه‌ای برای تغییر قوانین ناقض حقوق خلق‌های ایران، گامی مثبت می‌باشد و نشان می‌دهد که مسئولان ایران به لزوم تغییرات داخلی پی برده‌اند؛ اما منشور به‌صورت فعلی به غیر از یک سند فاقد ارزش یک طرفه که ضمانت اجرایی چندانی ندارد، نیست و قابلیت تضمین حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نخواهد داشت. همچنین برخلاف آنچه اعلام شده بود، قرار بر این بود در تهیه‌ی این منشور علاوه بر حاکمیت، فعالان مدنی و سیاسی در داخل ایران نیز نقش داشته باشند که متأسفانه این گونه نشد و حاکمیت به‌تنهایی این منشور را تهیه نمود. منشوری که بتواند تضمین کننده‌ی حقوق خلق‌های ایران باشد، باید بررسی‌های بیشتری در مورد آن انجام شود و بررسی همه جانبه‌ی مسائل داخلی ایران به‌ویژه مسئله‌ی خلق‌های ایران نقشه‌ی راهی برای حل این مسائل می‌بود. نقشه‌ی راهی که شامل برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت برای تغییرات اساسی در سیاست‌های نظامی باشد که خود مسبب مشکلات موجود است. باید حاکمیت به نگاه امنیتی به خلق‌های ایران اعتراف نموده (هر چند که طی این مدت چند ماهه در مورد نگاه امنیتی تعدادی از مسئولان نظراتی بیان کرده‌اند) و پس از اعتراف و قبول دید امنیتی نسبت به خلق‌های ایران، راهکارها و برنامه‌های لازم برای رفع این دیدگاه تدوین و ارائه شود.

یکی دیگر از عملکردهای روحانی انتصاب علی یونسی به‌عنوان مشاور خود در زمینه اقوام و اقلیت‌های مذهبی بود. یونسی شخصیتی است که خود زمانی وزیر اطلاعات بوده و بیشترین فعالیت سازمان وی نیز در راستای سرکوب هر چه بیشتر خلق‌های ایران و فعالان فرهنگی و مدنی بوده است. انتصاب چنین معاونتی را نیز می‌توان اعتراف به وجود تبعیض، انکار، سرکوب و نقض حقوق خلق‌های ایران دانست. پس از انتخاب یونسی و شروع به کار وی، شاهد مصاحبه‌های متعدد و روزانه‌ی وی با روزنامه‌ها بودیم. با نگاهی بیشتر به مصاحبه‌هایی که وی با روزنامه‌ها داشته، شاهد گفته‌های متناقضی از سوی وی در مورد خلق‌های ایران می‌باشیم. روزی از وجود فضای امنیتی در ایران سخن گفته و به وجود چنین فضایی اعتراف نموده و روز دیگر دیدگاه امنیتی به خلق‌های ایران را انکار کرده و می‌گوید فضا و دید امنیتی نسبت به خلق‌های ایران وجود ندارد. در جایی تبعیض موجود میان خلق‌های ایران را پذیرفته و روز دیگر وجود این تبعیض‌های سیستماتیک را انکار نموده است.

روزی می‌گوید برای حل مسئله‌ی خلق‌های ایران مشکلی وجود ندارد و روزی می‌گوید که کسانی در راه حل مسئله‌ی خلق‌های ایران سنگ‌اندازی می‌کنند. البته که در طول تاریخ حاکمیت موجود همیشه در برابر حل مسئله‌ی خلق‌های ایران نهادهای بسیاری وجود داشته و دارند که سنگ‌اندازی کرده و می‌توان گفت که فلسفه وجود و ماهیت تعدادی از این نهادها در ایران، در راستای عمیق‌تر کردن این مسئله می‌باشد. روحانی و دولت وی باید برای حل مسئله‌ی خلق‌های ایران، در برابر اقدامات سازمان‌ها و کسانی (به ویژه نهادهای امنیتی و نظامی در ایران) که در نظام مسبب این مسائل هستند، بایستند.

عملکرد روحانی در چهار ماه گذشته نشان می‌دهد که نتوانست هیچ کدام از وعده‌های خود در مورد خلق‌های ایران را عملی سازد. البته درست است که روحانی منشور حقوق شهروندی را تهیه و ارائه داده و مشاوری در زمینه‌ی اقوام و اقلیت‌ها انتخاب نموده، اما به‌صورت کنونی نمی‌توانند جوابگوی مطالبات خلق‌های

ایران باشند. البته وعده‌های دیگر روحانی مانند مشارکت خلق‌های ایران در مدیریت نیز تا به حال عملی نشده است. پس از وعده‌های روحانی در رابطه با مشارکت خلق‌ها در مدیریت‌های بومی شاهد هستیم که نه تنها از نیروهای بومی برای مدیریت مناطق کردنشین استفاده نشد، بلکه وزیر کشور در مراسم معارفه‌ی استاندار جدید کردستان برای توجیه عدم استفاده از نیروهای بومی، متوسل به اهانت به خلق کرد شود. وزیر کشور دلیل عدم استفاده از نیروهای بومی را نبود نیروی متخصص و لایق در این مورد در مناطق کردنشین عنوان نمود. البته این سخنان و بهانه‌های وزیر کشور واقعیت ندارد، چون خلق کرد دارای نیروهای متخصص بسیاری می‌باشد که به علت سیاست‌های تبعیض‌آمیز حکومت قادر به طی مراحل عالی مدیریتی نمی‌باشند. این اقدام را نمی‌توان به عدم وجود نیروهای توانا و متخصص در کردستان نسبت داد، بلکه همان‌گونه که یونسی در آخرین مصاحبه‌ی خود در سیستان و بلوچستان اعلام نموده بود، نه تخصص بلکه میزان عملی کردن سیاست‌های حکومت در زمینه‌ی آسیمیلاسیون و انکار است که نشان دهنده‌ی تخصص می‌باشد. از نظر رژیم ایران به میزانی که یک مدیر بتواند سیاست‌های او را در زمینه‌هایی که گفتیم عملی سازد، به همان میزان نیز، مدیری موفق بوده است. البته چنین مدیرانی همیشه وجود داشته‌اند و در سطوح مدیریتی نیز جای گرفته و توانسته‌اند در سطوح بالای مدیریتی در نظام جای بگیرند. اما همان‌گونه که بیان نموده‌ایم معیار برای پیشرفت آن‌ها میزان عملی کردن همان سیاست‌هایی است که ذکر نمودیم. تنها در صورتی که خلق‌های ایران بتوانند به راحتی مدیریت خودشان را انتخاب و مانعی در برابر حضور در سطوح مختلف مدیریتی وجود نداشته باشد، می‌توان گفت خلق‌ها به معنای واقعی خود دارای مدیریت بومی هستند.

در مورد وعده‌ی افزایش سرمایه‌گذاری در مناطق مرزی که روحانی وعده‌ی آن را داده بود، ارائه‌ی برنامه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۹۳ و استعفا‌ی تعداد زیادی از نمایندگان مناطق کرد و عرب‌نشین نیز نشان داد که برنامه‌های دولت روحانی در مورد اقتصاد به گونه‌ای است که حتی مورد اعتراض نمایندگان مجلسی قرار گرفت که در برابر تمامی سیاست‌های حکومت نسبت به خلق‌ها سکوت اختیار کرده و حتی در عملی کردن این سیاست‌ها نیز به نوعی خود مشارکت داشته‌اند. اعدام‌های اخیر، دستگیری‌های گسترده فعالان مدنی و سیاسی، بستن مراکز فرهنگی و توقیف روزنامه‌ها نشان‌دهنده‌ی این مورد هستند که هنوز در ایران کسان و سازمان‌هایی وجود دارند که از هرگونه گشایش فضای سیاسی و فرهنگی در جامعه واهمه دارند. چون منافع آن‌ها در ادامه‌ی سرکوب، خفقان و وجود فضای امنیتی است.

برای حاکمیت در ایران زمان به سرعت در حال سپری شدن است و اگر روحانی خواهان حل مسئله‌ی خلق‌های ایران بوده و خواهان گشایش فضای موجود در جامعه‌ای در حال خفه شدن است، باید گام‌های جدی‌تری برداشته و به جای تغییرات ظاهری و فریب‌دهنده گام‌های عملی بردارد. چون در غیر این‌صورت خلق‌های ایران و حاکمیت باید هزینه‌های گزافی بپردازند و بیش از آن‌که خلق‌های ایران هزینه بدهند، این حاکمیت است که باید هزینه پرداخت کند. چون خلق‌های ایران در طول سی سال گذشته هر نوع هزینه‌ای را متحمل شده‌اند.

از بهمن ۵۷ تا بهمن ۹۲

انقلاب خلق‌های ایران در سال ۱۳۵۷ بر ضد نظام پادشاهی مرکزگرا، استبدادی و فاشیست پهلوی را می‌توان بدون شک یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم نامید. انقلابی که تمام خلق‌ها، فرهنگ‌ها، ادیان و مذاهب ایران در آن مشارکت جستند؛ اما این انقلاب به دلالی از قبیل عدم سازماندهی و رهبری مناسب سازمان و خلق‌ها، استفاده ابزاری از مذهب و دین توسط گروهی خاص و حمایت قدرت‌های جهانی از حکومتی مذهبی برای مقابله با پیشرفت کمونیست، باعث شد که انقلاب توسط گروهی از روحانیون تندرو و قدرت‌گرا مصادره شده و هم‌هی نیروهای فعالی که در انقلاب مشارکت داشتند، به حاشیه رانده شده و در فرصتی دیگر پاکسازی، زندانی و قتل‌عام شوند. با وجود اینکه انقلاب خلق‌های ایران، یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های خاورمیانه بود که تمام اقشار جامعه در آن مشارکت داشتند؛ اما هیچ انقلابی به این اندازه از مسیر و هدف اصلی خود منحرف و دور نگشت. این انقلاب در مدت زمان کوتاهی کمتر از یک سال با پشت کردن به تمامی نیروهای فعال دیگر، از اهداف و آرمان‌هایش دور شد. در طول این سال‌ها خلق‌ها و فرهنگ‌های ایران هر وقت خواستار تحقق اهداف اولیه‌ی انقلاب و یا دستیابی به حقوق اولیه‌ی خود بوده‌اند به اتهاماتی همچون ضدانقلاب، تجزیه‌طلب، جاسوس و کافر بودن، شکنجه، زندانی و اعدام شده‌اند. البته در طول این سالیان شدت این سرکوب‌ها در یک سطح نبوده و با تغییر شرایط و فضای داخلی و جهانی بیشتر یا کمتر شده، ولی به هر حال حکومت ایران در هیچ دوره‌ای و با روی کار آمدن دولت‌های مختلف در راستای چاره‌یابی و حل مسئله‌ی خلق‌های ایران گامی جدی و عملی برنداشته است. در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، تمام عملکرد دولت به قول خودشان در راستای شکوفایی اقتصادی بود، اما سیاست و اعمال رفسنجانی فقط به سود عده‌ای محدود از وابستگان حاکمیت تمام شد و برای خلق‌های ایران هیچ‌گونه فایده‌ای دربرداشت، در دوران خاکی نیز که ایجاد فضای باز در جامعه و تغییرات سیاسی و اجتماعی در دستور کار بود، شعارها و وعده‌هایش در همان سطح ماند و جنبه‌ی عملی به خود نگرفت و عملاً نتوانست هیچ‌گونه تغییری در جامعه‌ی ایران ایجاد کرده و پروژه‌ی اصلاحات در ایران با شکست مواجه شد.

در دوران احمدی‌نژاد نیز که از عدالت و بازگشت به اهداف اولیه‌ی انقلاب صحبت به میان

می‌آمد، در طول هشت سال نه تنها مردم شاهد هیچ‌گونه عدالتی نبودند بلکه فقر، سرکوب و اعدام بیشتر از هر زمانی بود، تنها تشابه دوران احمدی‌نژاد به دوران اولیه‌ی انقلاب در سرکوب و اعدام بود. با مروری کلی بر سیاست‌های دولت‌های پیشین مشاهده می‌کنیم که اغلب این دولت‌ها خواسته‌ها و مطالبات خلق‌های ایران را محدود به خواسته‌های اقتصادی نموده و با وجود این نیز با همه‌ی غنای معدنی، نفتی و طبیعی موجود در ایران، نتوانستند در راستای رفاه و پیشرفت اقتصادی در جامعه گام بردارند. یکی از اصلی‌ترین علل شکست سیاست‌های اقتصادی تمامی دولت‌های پیشین این بود که اقتصاد را حوزه‌ای جدا از سایر حوزه‌ها در ایران تصور می‌کردند، این در حالی است که تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه با هم ارتباط تنگاتنگی داشته و بر همدیگر تأثیرگذارند.

سیاست‌های اقتصادی، مدیریتی و فرهنگی دولت‌های پیشین و شکست آن‌ها باعث ناامیدی هرچه بیشتر خلق‌های ایران از حکومت موجود شده، به همین دلیل نیز روحانی با شعار تدبیر و امید به میدان انتخابات ریاست جمهوری گام گذاشت. البته شرایط منطقه‌ای و جهانی که در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی یازدهم حاکم بود با شرایط دوره‌های پیشین تفاوت زیادی داشت، از یک طرف ایران به دلیل زیاده‌خواهی‌های هسته‌ای از طرف دولت‌های منطقه‌ای و غربی در انزوا گرفتار شده بود و از طرفی دیگر قیام‌های مردمی برخی از کشورهای عربی و سقوط چندین دیکتاتور منطقه‌ای، خواه ناخواه بر روی خلق‌های ایران تأثیر داشته و لزوم تغییر در ایران را بیشتر مطرح ساخت. روحانی بعد از روی کار آمدن خود تا به حال تأکید زیادی بر روی تغییر در سیاست خارجی و اقتصاد داشته است. البته تغییری که در سیاست خارجی مدنظر او قرار دارد، نه تغییراتی راه‌بردی بلکه تاکتیکی و به خاطر کاهش تحریم‌ها و در نتیجه بهبود اوضاع اقتصادی ایران می‌باشد.

یکی از مشکلات اساسی در رژیم استبدادی ایران از اول تا به امروز این مورد می‌باشد که حاکمان و دولتمردان فکر می‌کنند که تنها مشکل خلق‌های ایران مشکل اقتصادی بوده و سرمنشأ تمام مشکلات موجود در ایران را به نیروهای خارجی و تحریم‌های دول غربی نسبت می‌دهند، تصور می‌کنند با گفتگو و نرمش در مقابل غرب و به تبع آن با کاهش شدت تحریم‌ها، اقتصاد ایران به سمت شکوفایی خواهد رفت، در حالی که مشکل اقتصادی تنها بخشی از مسئله‌ی اصلی بوده و این مشکل فقط مربوط به تحریمات خارجی نیست، در این زمینه نباید سیاست‌های غلط اقتصادی حکومت ایران در طول بیش از سه دهه از حاکمیتش، فساد و دزدی‌های میلیاردی و حاکمیت سپاه پاسداران بر بخش‌های اصلی اقتصاد در ایران را فراموش کنیم. علاوه بر این بودجه‌های هنگفت نظامی ایران در طول این سه دهه و هزینه‌های مربوط به مراکز هسته‌ای مزید بر علت شده‌اند. اقتصاد ورشکسته‌ی ایران و وضعیت معیشتی و رفاهی مردم را می‌توان در صف‌های طولانی سبد کالای خانوار مشاهده نمود.

سپاه پاسداران که تمام اقتصاد ایران را در انحصار خود داشته و از آن به عنوان ابزاری برای سرکوب، جذب نیرو، گسترش شبکه‌ی خود، افزایش توانایی نظامی و دخالت در کشورهای دیگر استفاده می‌نماید، به تازگی اعلام نموده که فعالیت‌های اقتصادی خود را محدود می‌نماید. گویی فرماندهان سپاه پی برده‌اند که مسبب وضعیت اقتصادی امروز ایران، کنترل آن‌ها بر تمامی شریان‌های اقتصادی در ایران می‌باشد. لذا تصمیم گرفته‌اند هر چند محدود و با سپردن بخش‌های اصلی اقتصاد در ایران به دوستان و نزدیکان خود، وانمود نمایند که دیگر

در زمینه اقتصادی حضور ندارند. از سوی دیگر بیانیه‌ی سپاه پاسداران در زمینه‌ی حفاظت از زبان فارسی نشان می‌دهد که سپاه پاسداران زمینه‌های دیگری علاوه بر اقتصاد را برای فعالیت‌های خود انتخاب نموده و آن نیز دخالت آن‌ها در زمینه‌ی فرهنگی است. تأسیس اولین شبکه‌ی تلویزیونی خصوصی توسط سپاه پاسداران نیز نشانه‌ی دیگری بر دخالت سپاه در موضوع فرهنگ در ایران می‌باشد. البته هدف سپاه پاسداران را می‌توان کنترل کامل فعالیت‌های فرهنگی در ایران به حساب آورد. در این مدت ۶ ماهه در زمینه‌ی خارجی شاهد نرزش‌های به اصطلاح قهرمانانه‌ی زیادی بودیم که در تصور هیچکس نمی‌گنجید و رژیم ایران در قبال محدود شدن تحریم‌های ایران و آزاد کردن مقدار کمی از دارایی‌های مصادره شده‌ی ایران که یک درصد هزینه شده برای مسئله‌ی هسته‌ای است، راضی شد که فعالیت‌های خود را محدود نماید.

با وجود امتیازات فراوانی که ایران به دنیای غرب داده، تهدیدهای کشورهای غربی علیه ایران همچنان ادامه دارد. ایران زمانی می‌تواند در مذاکرات خود با دنیای خارج و به‌ویژه دنیای غرب موفق باشد که با اصلاحاتی در داخل کشور بتواند پشتوانه‌ی محکم خلق‌های ایران را همراه خود داشته باشد. در حال حاضر به دلیل سیاست‌های انکار، امحا، آسیمیلاسیون، امنیتی کردن فضای جامعه و گرسنه نگه داشتن خلق‌ها در ایران، حکومت دارای پشتوانه‌ی محکمی نمی‌باشد. پیش‌شرط موفقیت ایران در صحنه‌ی بین‌المللی دارا بودن پشتوانه‌ی داخلی می‌باشد. تنها به وسیله‌ی نیروی نظامی نمی‌توان در برابر تهدیدات خارجی مقاومت نمود. همانگونه که شوروی با داشتن تجهیزات نظامی پیشرفته نتوانست خود را از فروپاشی نجات دهد.

این امتیاز دادن‌ها در مذاکرات با غرب باعث شده که روحانی در ۲۲ بهمن امسال مسئله‌ی آشتی ملی را در ایران مطرح نماید. روحانی می‌داند که فضای جامعه‌ی ایران ملتهب بوده و هر لحظه احتمال انفجار دارد. انفجاری که می‌تواند حکومت ولایت‌فقیه را به تاریخ بسپارد. البته موضوع آشتی ملی با واکنش تند جناح مقابل مواجه شد و افرادی که منافع آن‌ها در وجود فضای ملتهب در جامعه است عنوان نمودند که آشتی ملی فقط در صورتی که کشوری با جنگ داخلی مواجه باشد، مطرح است و در حال حاضر به قول ایشان حکومت ایران در خارج در اوج اقتدار و در داخل نیز در اوج محبوبیت، اتحاد و همبستگی است. لازم است چنین افرادی از تخت اقتدار به پایین آمده و با چشمان باز جامعه‌ی ایران را مشاهده نمایند و ببینند که سیاست‌های نادرست حاکمان در این سه دهه چه بر سر خلق‌های ایران آورده است. آشتی ملی‌ای که حسن روحانی به عنوان آرام کننده‌ی فضای جامعه برای ایجاد تغییرات در ایران به دنبال آن است، باید آشتی دولت با خلق‌های ایران باشد و این آشتی فقط در صورتی امکان‌پذیر است که روحانی به وعده‌های خود به خلق‌های ایران جامه‌ی عمل بپوشاند. بی‌گمان اولین قدم در راه آشتی ملی در ایران، آزادی تمامی زندانیان سیاسی است که به عنوان گروگان‌هایی در دستان مقامات نظامی و قضایی رژیم می‌باشند و هر وقت که احساس کنند نیاز به ایجاد فضای رعب و وحشت است از آن‌ها استفاده نموده و چند نفر از آن‌ها را به پای چوبه‌های دار می‌فرستند. اگر نگاهی به کارنامه‌ی ۶ ماهه‌ی دولت روحانی بیندازیم، می‌بینیم که روحانی در این مدت نتوانست به هیچکدام از شعارهایش که در زمان انتخابات داده بود، جامه‌ی عمل بپوشاند. حتی تعدادی از وعده‌های روحانی مانند تدریس به زبان مادری که در قانون اساسی رژیم نیز به آن اشاره شده و بیش از سه دهه است که مسکوت مانده مورد بحث تعدادی از نهادهای اقتدارگرا در نظام قرار گرفته و اجرای آن را کاملاً رد نموده‌اند.

به نظر می‌رسد که چنین سازمان‌ها، نهادها و افرادی از وضعیت بیرون از مرزهای ایران خبر ندارند یا خود را به بی‌خبری می‌زنند، اینان گویا نمی‌دانند در افغانستان و عراق، همسایه‌های دیواربه‌دیوار ایران، چندین زبان به عنوان زبان رسمی وجود داشته و در هر منطقه‌ای تدریس به زبان آن منطقه آزاد می‌باشد. این‌ها باید چشم و گوش خود را باز کرده و به اطراف خود خوب بنگرند، وگرنه زمانی به هوش می‌آیند که دیگر کار از کار گذشته است. به نظر می‌رسد که روحانی و تیمش به اجبار در تغییرات داخلی و خارجی پی برده‌اند و سعی می‌کنند که تغییراتی را هر چند کم در فضای داخلی ایران ایجاد نمایند، اما به نظر می‌رسد که روحانی در مورد شروع این تغییرات از جسارت کمی برخوردار بوده و دارای شخصیتی محافظه‌کار بوده و هنوز در برداشت گام‌های عملی برای تغییرات و ایجاد فضای باز در جامعه با تردیدهای بسیاری مواجه است.

همچنین به نظر می‌رسد نهادهایی که در بالا به آن اشاره نمودیم، می‌دانند که لازم است تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران انجام شود وگرنه با مقاومت شدید خلق‌های ایران روبرو می‌شوند؛ اما سعی می‌نمایند این تغییرات را به حداقل خود برسانند، به‌عنوان مثال در مورد آموزش به زبان مادری، سعی می‌شود که خلق را به حداقل آموزش زبان مادری آن هم به‌صورت اختیاری و محدود راضی نمایند یا آزادی تمام زندانیان سیاسی را به آزادی تعداد محدودی زندانی سیاسی که چند روزی از محکومیت آن‌ها مانده، محدود نمایند یا مشارکت خلق‌های ایران را در تمام سطوح مدیریتی را به انتخاب یک استاندار یا شهردار بومی کاهش دهند. البته بعضی از افراد به اصطلاح اصلاح‌طلب با مقایسه‌ی دوران خاتمی و روحانی و با بیان شکست خاتمی در ایجاد اصلاحات در ایران، ضمن پشتیبانی از روحانی، پیشنهاد می‌کنند که اصلاحات در ایران با قدم‌های کوتاه و محتاطانه پیش رود، یعنی به قول خودشان گام‌های آهسته و محکمی بردارد.

اما فراموش نموده‌اند که شرایط و دوران خاتمی با دوران و شرایطی که روحانی در آن رئیس‌جمهور است، متفاوت می‌باشد. اول اینکه شرایط منطقه‌ای و جهانی که ایران دوران روحانی در آن به سر می‌برد به کلی متفاوت از دورانی است که خاتمی در آن به سر می‌برد. دوم، خلق‌های ایران با تجربه‌ای که از دوران خاتمی گرفته‌اند، دیگر به راحتی فریب شعارهای توخالی مقامات حکومت را نخواهند خورد و این مورد را نیز تحمل نمی‌کنند. پس می‌توان گفت تنها راه نجات حکومت ایران از انزوای بین‌المللی و عدم مشروعیت داخلی، دموکراتیزاسیون و اصلاحات ریشه‌ای می‌باشد. می‌توان گفت روحانی برای ایجاد تغییرات اساسی در ایران، زمان زیادی در اختیار ندارد و عقبه‌های ساعت برای رژیم به سرعت در حال چرخیدن است و خلق‌های ایران حاضر نیستند برای عملی نمودن تغییرات فرصت زیادی به دولت بدهند.

روز آوا

میعادگاه نیروهای چپ

تاریخ ایران مبارزات برابری خواهانه و آزادی خواهانه خلق های ایران است. تاریخی سرشار از رشادت مبارزانی همانند بابک ها، مانی ها، مزدک ها، گل سرخی ها و فرزادهاست. هر کدام از آن ها بخشی از تاریخ مقاومت و قهرمانی خلق های ایران در برابر اقتدار ایرانی بوده اند. اقتدار ایرانی که در شمایل پادشاه، سلطان و ولایت فقیه خواهان تسلیمیت، همگون سازی و نابودی نیروی حاصل از همزیستی و همگرایی خلق های ایران است، حلقه ی گمشده ی ایرانیان همیشه برابری و دموکراسی بوده و خط مبارزاتی همیشه ی ایرانیان برای برابری و دموکراسی بوده است. در هیچ جای خاورمیانه و جهان نمی توان شاهد این همه مبارزه برای ایجاد زندگی کمونال و سوسیالیسم بود. نمی توان مبارزه برای زندگی کمونال و ایجاد جامعه ی برابر را به اواخر سده ی ۱۹ و سده ی بیست و تنها مبارزات کمونیست و سوسیالیست ها محدود نمود، بلکه در طول تاریخ ایران و به عنوانی مختلف شاهد مبارزات برابری خواهانه می باشیم.

در دوران معاصر نیز چپ در تحولات یکصدساله ی اخیر ایران نقش برجسته ای داشته و به ویژه در دوران استبداد رضاخان و محمد رضا پهلوی با مقاومت بی نظیر و سازماندهی اجتماعی و حتی مبارزه ی دفاع مشروع خود توانستند روح تازه ای در کالبد بی جان جامعه و روشنفکرانی که هنوز داغدار شکست انقلاب مشروطه بودند، بدمد. چپ ایران پیش از انقلاب خلق های ایران در سال ۵۷ خورشیدی کارنامه ی موفقی داشت و توانسته بود در زمینه ی سازماندهی خلق ها گام های اساسی بردارد. به طوری که نمی توان نقش تعیین کننده ی آن ها را در انقلاب مصادره شده ی سال ۵۷ که انقلاب خلق ها بود، نادیده گرفت. اما بعد از انقلاب به علت عدم خوانش دقیق اوضاع، اختلاف میان نیروهای چپ، احساس اقتدار زود هنگام انقلاب خلق ها و نیروهای چپ نتوانست به نتیجه ی لازمه برسد؛ یعنی می توان گفت که بعد از انقلاب به علت فریفته شدن نیروهای چپ توسط شبه قدرت دولت، از ریل سوسیالیسم خارج شده و وارد گود مبارزاتی اقتدارطلبانه شدند.

چپ باید ضمن افتخار به گذشته ی خود نگاهی انتقادی به عملکرد گذشته ی خود نیز داشته باشد. چپ ها نباید از نگاه انتقادی به گذشته ی خود ترسیده و هرگونه نگاه انتقادی به گذشته و حال خود را به عنوان حمله و وابستگی به جریانات متحجر و یا وابسته ی سرمایه داری ببیند. در صورت عدم نقد خود نخواهد توانست از تجربیات غنی تاریخی خود برای تکوین خود استفاده

نماید. در حالی که منطقه در حال تغییرات اساسی بوده و بیش از هر زمان دیگری سرمایه‌داری در بحرانی ساختاری، اجتماعی و سیستمی به سر می‌برد و دولت-ملت‌های منطقه بیش از هر زمان دیگری در تنگنای ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی به سر می‌برند. حکومت ایران نیز به عنوان یکی از علل و مراکز بحران منطقه‌ای و جهانی، در داخل و خارج به بن‌بست رسیده و با بحران‌های متناوب و گسترده‌ی داخلی و خارجی روبه‌رو بوده و به‌ویژه با مشکل دموکراسی و مسئله‌ی خلق‌ها روبه‌رو می‌باشد. در حال حاضر نیز فرصت مشابهی همانند فضای پیش از انقلاب ۵۷ بر ایران حاکم است. تنها نقطه‌ی تفاوت آن نسبت به قبل از سال ۵۷ به تفرقه بین نیروهای چپ و دموکراسی‌خواه و میزان حضور آن‌ها در جامعه و در فضای سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی ایران برمی‌گردد؛ یعنی میزان حضور در گود مبارزاتی نسبت به سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ خیلی کم‌رنگ‌تر می‌باشد. بی‌گمان نیروهای چپ باید از عملکرد ابتدای انقلاب تجربه‌های لازم را گرفته و در زمینه‌های فعالیت‌های مشترک گام‌های عملی بردارند. می‌توان گفت بعد از انقلاب اکتبر تا به حال و با توجه به بحران عمیق سیستم سرمایه‌داری سرمست قرن بیستمی و نمایندگان منطقه‌ای آن‌ها، بهترین فرصت برای نیروهای برابری‌خواه و آزادی‌خواه پیش آمده که بتوانند با سازماندهی و همگرایی خود، در همه جا همچون شمال کردستان و ترکیه که جبهه‌ی ضدفاشیسم نیروهای چپ در برابر دولت اردوغان به وجود آمده در برابر فاشیسم دینی و ملی ایران جبهه‌ای از نیروهای آزادی‌خواه و دموکراسی‌خواه به وجود بیاورند.

همان‌گونه که تجربه‌ی روزآوا و مبارزات مشترک نیروهای چپ توانست روح تازه‌ای در رگ‌های چپ ناامید و خسته‌ی قرن بیستمی بدمد، در ایران نیز چنین مبارزاتی مشترکی می‌تواند میخی بر کالبد نیمه جان دولت-ملت مرکزی باشد و پیروزی نیروهای چپ در ایران خواهد توانست تأثیرات مثبت عمیقی بر مبارزات چپ دیگر کشورهای خاورمیانه و جهان داشته باشد؛ یعنی می‌توان گفت ایستگاه بعدی شکست سرمایه‌داری بعد از روزآوا، ایران خواهد بود و سرعت این شکست سرمایه‌داری بعد از ایران به علت موقعیت ویژه‌ی استراتژیک خود، ده‌ها برابر خواهد بود. اما متأسفانه می‌توان مشاهده نمود که چپ سال‌هاست که از صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران بریده است، در حد تئوری‌های کلان به سر می‌برد، از عرصه‌ی عمل دور بوده و با انشقاق و اختلاف روبه‌رو است. بازی‌های تئوریک و زبانی تعدادی از سازمان‌های چپ و طبقه‌بندی کردن سازمان و نیروها، به خودی و غیرخودی و برچسب وابستگی به نیروهای دموکراسی‌خواه و آزادی‌خواه دیگر، جایی برای همگرایی و فعالیت‌های مشترک برای نیروهای برابری‌خواه و دموکراسی‌خواه نگذاشته و باید اشاره کرد که تمام نیروهای خلق‌محور بدون در نظر گرفتن مواضع سیاسی و اختلافاتشان، به‌عنوان نیروهایی چپ به حساب می‌آیند، نیروها را تنها نسبت به مواضع سیاسی و منطقه‌ای و جهانی‌شان و یا عدم استفاده از کلماتی مانند سوسیالیسم و یا کمونیسم نمی‌توان متهم به راست بودن نمود. به جای این طبقه‌بندی سلیقه‌ای و اتهام‌زنی بدون پشتوانه به نیروهای دموکراسی‌خواه مانند اتهام به روزآوا و نیروهای حاضر در انقلاب روزآوا از طرف تعدادی از نیروهای چپ باید در فکر راهکار مبارزاتی مشترک برای آزادی‌خواهی خلقی باشیم که به علت اشتباهات تئوریک و عملکرد این نیروها هنوز در شدیدترین شرایط و در زیر یوغ ظلم و ستم حاکمیت ایران می‌باشد.

چه بسا نیروهای زیادی همچون YPG و YPJ سال‌هاست با ادبیات و شیوه‌ی مبارزاتی کمی متفاوت‌تر از بیشتر

سازمان‌ها و نیروهای مارکسیستی و سوسیالیستی و برای ایجاد دنیایی آزاد و برابر مبارزه می‌کنند. نیروهای چپ در زمانی که کارگران در سخت‌ترین شرایط اقتصادی و وضعیت معیشتی سخت قرار دارند، زنان در بیشترین دوران خشونت بر علیه‌شان قرار دارند، جوانان کاملاً توسط سیستم پیرسالار به حاشیه رانده شده‌اند و خلق‌ها نیز از حق مدیریت بر خود محروم هستند، باید با برنامه‌ی مبارزاتی قابل عملی بودن و سازماندهی تمامی بخش‌های جامعه از کارگران و زنان گرفته تا جوانان و خلق‌ها، مبارزات رهایی‌بخش خود که با بهای زیادی همراه بوده را به نتیجه لازم برسانند و این وظیفه‌ی تاریخی و وجدانی تمامی این نیروهاست که رویاهای فرزادها و گل‌سرخ‌ها برای ایجاد دنیایی برابر را به واقعیت تبدیل نمایند.

حتی می‌توان گفت یکی از اصلی‌ترین دلایل وضعیت موجود در خاورمیانه و جهان و همچنین ایجاد هیولایی به نام داعش به کم‌کاری و کم‌رنگ شدن حضور نیروهای چپ در جامعه بازمی‌گردد. بی‌گمان در شرایط حاضر که ایران در بزرگراه تغییرات خاورمیانه قرار گرفته و بجز تغییر گزینه‌ی دیگری وجود ندارد، بیش از هر زمان دیگری نیروهای فرصت‌طلب داخلی، منطقه‌ای و جهانی درصدد استفاده از شرایط برای منافع خود بوده و برای منافعشان حاضر به فدا کردن خلق نیز می‌باشند، حتی جهت کسب منافع خویش با نیروهای منطقه‌ای و جهانی برای مداخله در ایران معاملاتی در حال انجام است. به نظر می‌رسد که نیروهای متحجر منطقه‌ای و نیروهای استعمارگر فرامنطقه‌ای در حال گردآوری نیروهای فاشیستی و ناسیونالیستی برای استفاده‌ی بهینه از آن‌ها و آماده کردن آن‌ها برای حضور در آینده‌ی ایران می‌باشند. به همین دلیل کوچک‌ترین فرصت‌سوزی و تاخیر نیروهای دموکرات و چپ می‌تواند آینده‌ی خلق‌های ایران را در حالت ابهام نگه داشته و کنترل کشتی طوفان‌زده‌ی ایران را به دست فرصت‌طلبان بسپارد.

جنبش آزادی‌خواهانه‌ی خلق کرد در شرق کردستان به پیشاهنگی کودار و پژاک با توجه به تجربیات و مبارزات موثر چندین ساله و حضور در میدان مبارزاتی داخلی ایران می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در همگرایی نیروهای چپ داشته باشد. همان‌گونه که کودار در بیانیه‌ی اطلاعاتی خود بیان نموده در برابر وضعیت حساسی که ایران با آن روبه‌روست، نیروهای چپ و دموکرات باید گام‌های اولیه و جدی‌ای برای همگرایی و نزدیکی بیشتر با هم بردارند و بی‌گمان تجربه‌ی کودار و ایجاد جبهه‌های چپ علیه فاشیست اردوغانی در شمال کردستان و در برابر داعش در غرب کردستان و توسط جنبش آپویی، ضرورت ایجاد این جبهه در ایران در برابر فاشیسم حاکمیت ایران را تأیید می‌نماید.

اورمیه

سرزمین مشترک کردها، آذری‌ها، ارمنی‌ها و آشوری‌ها

روحانی در شرایطی بر سر کار آمد که شرایط جهانی، منطقه‌ای و داخلی با سرعتی باورنکردنی وارد تغییر شده بود. این تغییرات در حال حاضر نیز ادامه دارد و معادلات منطقه‌ای روزانه در حال تغییر است. یکی از نیروهای تاثیرگذار در معادلات منطقه‌ای، کردها می‌باشند. کردها که تا چندین سال قبل اغلب اوقات به‌عنوان کارتی در معادلات سیاسی در دستان قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بودند، در حال حاضر در هر چهار بخش کردستان با رهبری جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد به سطحی از آگاهی و سازماندهی رسیده‌اند که می‌توانند با نیروی ذاتی خود در معادلات تاثیرگذار باشند. دیگر کسی قادر نخواهد بود کردها را به‌عنوان کارت بازی بکار برد. کردها دیگر در معادلات خاورمیانه خود بازیگر بوده و با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک خویش، به عنوان عامل قدرتمند معادلات خاورمیانه در میدان حضور دارند.

کردها در طول سالیان گذشته و با به عبارتی در طول سده‌های گذشته، به علل مختلفی نتوانسته بودند به موقعیت سیاسی مطلوبی دست یابند و هر بار قیام آن‌ها با شکست مواجه می‌شد. یعنی به علت خوانشی ضعیف از نیروی خویش و شرایط پیرامون، نتوانسته بودند از موقعیت‌های پیش آمده برای رسیدن به آزادی استفاده نمایند. یا حتی در صورت خوانشی صحیح، گام‌های لازم را برای حضور عملی برداشته‌اند. اما خلق کرد، این بار از طریق عبرت‌آموزی از مبارزات گذشته، به‌صورت مستقل و بدون وابستگی به هیچ یک از نیروهای خارجی در معادلات سیاسی منطقه حضور پیدا کرده است. کردها به جای نقش تماشاگر معادلات، خودشان بر مبنای خط سوم به وزنه‌ی سنگینی در معادلات مبدل شده‌اند. هویت کرد نوین خاورمیانه در مبارزاتش، نه در کنار حکومت‌های محافظه‌کار منطقه‌ای قرار می‌گیرد و نه محکوم به تن دادن به خواسته‌های نیروهای مداخله‌گر خارجی است. موفقیت کردها در غرب کردستان، ماحصل رویکردی سیاسی است که بر خط مشی دموکراسی و آزادی متکی بر نیروی ذاتی جوامع و خلق‌ها اصرار می‌ورزد. بی‌گمان سرنوشت تمامی ملت‌های خاورمیانه به گونه‌ای با هم در ارتباط می‌باشد؛ به‌ویژه سرنوشت ملت کرد در هر بخش کردستان بر روی بخش‌های دیگر تاثیرگذار خواهد بود. موفقیت خلق کرد در غرب و شمال کردستان و همچنین موفقیت کردها در جنوب کردستان بر روی شرق

کردستان نیز تأثیرگذار بوده است. کردها در شرق کردستان نیز با فعالیت‌های چندین ساله جنبش مان پژاک، به سطح مطلوبی از سازماندهی و آگاهی رسیده‌اند و می‌توانند به عنوان موتور پیشبرنده‌ی دموکراسی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران حضور یابند.

رژیم ایران که در بیش از سه دهه‌ی گذشته با سیاست انکار، آسیمیلیسیون و سرکوب سعی در ادغام خلق‌های ایران در سیستم حاکمیت داشت، نتوانست در این سیاست خود چندان موفق باشد و با مقاومت همیشگی خلق‌های ایران در برابر این سیاست خود مواجه شد. حکومت ایران که در سی سال گذشته با بحران مشروعیت در میان خلق‌های ایران مواجه بود، در انتخابات ریاست جمهوری اخیر سعی نمود تا حدی از این بحران مشروعیت خود بکاهد. به همین دلیل نیز، مباحث مربوط به حل مسئله‌ی خلق‌های ایران به یکی از اساسی‌ترین شعارهای کاندیداهای ریاست جمهوری تبدیل شد.

خلق‌های ایران دارای خواسته‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاص خود هستند. یعنی خواهان تعیین سرنوشت خود، مشارکت آزاد و داوطلبانه‌ی سیاسی و از بین رفتن تبعیضات موجود می‌باشند. می‌توان گفت تمام خلق‌های ایران دارای خواسته‌های مشترک می‌باشند اما به نظر می‌آید که دولت و تعدادی از فعالان مدنی و سیاسی در شرق کردستان خواسته یا ناخواسته درصد تقلیل مطالبات خلق‌های گوناگون ایران به خواسته‌های اقتصادی و اقلیتی هستند. بعد از روی کار آمدن روحانی و با توجه به لزوم حل مسئله‌ی خلق‌های ایران به عنوان اصلی‌ترین مسئله‌ی داخلی ایران، مباحث فراوانی در این راستا صورت گرفته و راهکارهایی نیز ارائه شده است. تدوین و انتشار منشور حقوق شهروندی، انتشار قانون احزاب و یا ایالتی کردن مناطق در ایران، از جمله‌ی این موارد می‌باشند. به جز این طرح‌ها، در میان خلق‌ها و فعالان سیاسی و مدنی ایران، پیشنهادهای نیز مطرح شده است. یکی از آخرین طرح‌هایی که مباحث زیادی را با خود به همراه داشت موضوع تشکیل کردستان شمالی در مناطقی از آذربایجان غربی بود. البته این طرح مدتی پیش نیز از سوی فعالان سیاسی آذری مطرح شده و آن‌ها نیز خواستار تشکیل استان آذربایجان در مناطقی به قول خودشان آذری‌نشین استان کردستان و تشکیل استانی کردنشین از مناطق کردنشین استان آذربایجان غربی بودند. مباحث پیش‌آمده درباره‌ی این موضوع نشان از جستجوی همگانی برای حل مسئله‌ی خلق‌ها در ایران دارد. اما عدم اتخاذ روش و رویکردهای صحیح می‌تواند نتایج کاملاً معکوسی به همراه داشته باشد. یعنی باید به جای ایجاد تفرقه سعی در چاره‌یابی مسائل داشت. در صورت برگزیدن مسیری صحیح، چنین مباحثی می‌توانند به نتایج خوبی برای حل مسائل داخلی ایران بیانجامند.

سوالی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که اصولاً یک چنین طرح‌هایی به چه میزان از قابلیت چاره‌یابی مسائل برخوردارند؟ خلق‌های ایران هزاران سال است به‌طور مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند. شاید کمتر سرزمینی را می‌توان یافت که در آن با وجود این همه تنوع فرهنگ‌های مختلف در صلح با همدیگر زندگی کرده باشند. البته در دو سده‌ی اخیر به علت سیاست‌های تفرقه‌افکنانه‌ی ملی‌گرای برخی از حکومت‌ها و افراد به اصطلاح روشنفکر، کدورت‌هایی

در میان خلق‌ها و تنوعات فرهنگی، ملی و دینی مذهبی ایران پدید آمد. اما به رغم تمامی این موارد، تنوعات هم‌جوار واقع در ایران در کمال آرامش و دوستی زندگی نموده‌اند. حالت امروزی این همزیستی مسالمت‌آمیز را می‌توان در استان آذربایجان غربی مشاهده نمود. این استان که از خلق‌های کرد، آذری، آشوری و ارمنی تشکیل شده، به گونه‌ای با حفظ فرهنگ خود با هم زندگی کرده که نامیدن یک شهر یا روستا برحسب اینکه متعلق به کدام هویت ملی باشد، واقعا دشوار است.

فرهنگ‌های متفاوت در این استان را می‌توان نمود « وحدت ضمن حفظ تفاوت‌مندی‌ها » عنوان کرد. فرهنگ‌های متنوع این استان، علاوه بر حفظ هویت فرهنگی خود از هر لحاظ، ارتباطات نزدیکی نیز با هم دارند و می‌توان گفت که جدا کردن این فرهنگ‌ها از هم غیرممکن می‌باشد. این خلق‌ها در طول تاریخ با هم تبادل فرهنگی طبیعی داشته‌اند که منجر به حاکمیت و تسلط هیچ کدام از این فرهنگ‌ها بر دیگری نشده است. مسئله‌ی خلق‌های ایران با استانی شدن و افزایش تعداد استان‌ها حل نمی‌شود. مثلا آیا با سه استان شدن استان خراسان و تشکیل استان‌های خراسان رضوی، شمالی و جنوبی، مشکل مردم این مناطق حل شده است؟ آیا وجود استان‌هایی به نام کردستان و یا کرماشان و یا ایلام، مشکل خلق کرد و خلق‌ها و فرهنگ‌های دیگر موجود در این مناطق را می‌توان حل نمود؟ می‌بینیم که این طرح‌ها مشکل خلق‌ها را حل نمی‌کند. بلکه مردم در استان‌های کردستان، کرماشان و ایلام طبق آمارهای رسمی سازمان‌های رژیم، در بدترین اوضاع اقتصادی به سر برده و شدیدترین تبعیض‌ها به مردم این استان‌ها روا داشته می‌شود.

چنین تجزیه شدن‌هایی فقط می‌تواند اختلافات را افزایش دهد. مثلا در صورت ایجاد کردستان شمالی، سرنوشت آذری‌هایی که در این استان زندگی می‌کنند چه خواهد شد؟ آیا خلق‌ها و فرهنگ‌های متنوع در ایران را می‌توان در چارچوب ترسیم مرزهای استانی قاطع از هم جدا نمود؟ به طور قطع در حال حاضر دیگر قادر نخواهیم بود خلق و فرهنگ‌ها را در چارچوب استان یا مرز از هم جدا نمود. این جدا کردن‌ها فقط در بین قشر محدودی از افراد به اصطلاح روشنفکر، سیاسی و از طرف دولت به جامعه القا می‌شود، وگرنه در صورت عدم مداخله‌ی دولت، تنوعات موجود در چهارچوب جغرافیایی مشخص، به صورت آزادانه و خودخواسته با هم زندگی می‌کنند و با هم یک کلیت فرهنگی را تشکیل می‌دهند. به این زندگی آزادانه و داوطلبانه در یک محدوده‌ی جغرافیایی و احساس تعلق همگانی به این محدوده‌ی جغرافیایی، می‌توان سرزمین مشترک عنوان نمود. سرزمین مشترک، متعلق به خلق یا فرهنگ خاصی نبوده، بلکه فرهنگ‌ها و خلق‌های متنوعی را شامل می‌شود.

مثلا سرزمینی که تحت عنوان آذربایجان از آن یاد می‌شود را می‌توان وطن مشترک آذری‌ها، کردها، آشوری‌ها و ارمنی‌ها نامید یا به همان صورت کردستان امروزی را می‌توان وطن مشترک خلق‌های کرد و آذری نامید که شامل مذاهب شیعه، سنی و یارسان و دیگر عقاید می‌باشد. در وطن مشترک، همه‌ی تنوعات ملی، دینی، مذهبی و فرهنگی موجود، خود را متعلق به آن سرزمین می‌دانند.

هیچ فرهنگ و خلقی انکار نمی‌شود و همگان می‌توانند با زبان، دین، مذهب و فرهنگ خود در آن زندگی نمایند. تنوعات موجود و تفاوت‌های‌شان نیز به خودی خود نشان از برتری یا ضعف یکی از آن‌ها نیست. نامیدن و متعلق دانستن وطن به یک خلق یا فرهنگ خاص، در صورتی که منجر به انکار و تبعیض دیگر خلق‌ها و فرهنگ‌ها شود به غیر از افزایش درگیری و اختلاف نتیجه‌ی دیگری در بر ندارد. جنگ‌های بسیاری در دو قرن اخیر به نام وطنی بر اساس هویتی تک پایه‌ای انجام شده و در این جنگ‌ها میلیون‌ها نفر به قتل رسیده‌اند. یک سرزمین و محدوده‌ی جغرافیایی را بایستی صرفاً متعلق به یک خلق، فرهنگ، مذهب، دین و یا زبان خاص ندانست. زیرا چنین نگرشی سبب می‌شود دیگر خلق‌ها و فرهنگ‌ها، یا در یک خلق و فرهنگ ادغام شده و یا مجبور به ترک آن سرزمین شوند. در طول بیش از سه دهه از عمر حکومت ولایت فقیه در ایران و حتی قبل از آن نیز بدون توجه به فرهنگ‌های متنوع موجود در یک محدوده‌ی جغرافیایی، استان‌بندی‌هایی انجام شده و با نامیدن یک محدوده‌ی جغرافیایی به خلق یا فرهنگی خاص، دیگر تنوعات فرهنگی مورد انکار قرار می‌گرفت. اما حتی این تقسیم‌بندی‌ها در طول سی سال گذشته و قبل از آن قادر به تضعیف همزیستی خلق‌ها نگشته است. گرچه نظام با چنین سیاست‌هایی در راستای منافع خود و حاکمیت بیشتر بر خلق‌ها، به نام حمایت از یک خلق، خلق‌های دیگر را انکار نموده، اما خلق‌ها بدون توجه به این سیاست‌ها، زندگی مسالمت‌آمیز بر حسب احترام و قبول یکدیگر را اساس گرفته‌اند. نمونه‌ی بارز چنین زندگی مسالمت‌آمیزی را می‌توان در اورمیّه مشاهده نمود. سرزمینی که در آن با وجود فرهنگ‌های متنوع موجود در آن، همه با حفظ هویت فرهنگی خود، با فرهنگ‌های موجود دیگر در صلح و آرامش زندگی می‌کنند. این خلق‌ها که با وجود تفاوت‌های فرهنگی، در طی هزاران سال زندگی در کنار هم، اشتراکات فرهنگی زیادی کسب نموده‌اند، با مرزهای ساختگی از هم جدا نخواهند شد.

رهروان خورشیدند

تابخشدگی دوباره‌ی راه‌بماند

در طول تاریخ، زندان و زندانی کردن یکی از راهکارهایی است که دولت‌ها و نیروهای قدرت‌طلب در راستای سرکوب و تسلیم گرداندن اراده‌ی مبارزان و جامعه آن را بکار گرفته‌اند. در این میان پیشاهنگان مبارزه و مدافعان ارزش‌های راستین جامعه، بیشترین فشار و انواع شکنجه‌های روحی و فیزیکی را در زندان متحمل شده‌اند. نکته‌ی مهم این است که دولت و قدرت هیچ‌گاه نتوانسته با به‌کارگیری این سازوکار، خفقان و سکوت را برای همیشه بر جامعه حاکم کند.

تا روزگار امروز نیروهای دموکراسی‌خواه و حقیقت‌جوی جامعه به مبارزه‌ی خود ادامه داده و در بسیاری موارد بر حاکمان و بانیان این نهاد سرکوب و سکوت غلبه کرده‌اند. در دوران اخیر نیز دولت و نظام سیاسی حاکم در ایران یکی از دولت‌هایی است که بیشترین سطح شکنجه و فشار را بر زندانیان و دگراندیشان اعمال کرده است. علی‌رغم وجود زندان‌های مخوف، همواره کسانی وجود داشته‌اند که در برابر نظام سرکوب و خفقان موجود در جامعه‌ی ایران، زبان به اعتراض و انتقاد گشوده و با اراده و مقاومت خود پایه‌های نظام جور و ستم را به لرزه درآوردند. در این زمینه می‌توان از شخصیت‌های مبارزی همچون روزبه، گل‌سرخ‌ی و کرامتیان نام برد. کسانی که دادگاه خود را به مکانی برای محاکمه حاکمان و بازخواست از آن‌ها تبدیل کردند. چنین نمونه‌هایی در تاریخ صدساله‌ی اخیر ایران اگر چه کم بوده‌اند، اما تأثیرات شگرف و عمیقی بر روی جامعه‌ی ایران داشته‌اند.

در شرق کردستان، تا اوایل دهه‌ی هفتاد با وجود مبارزات احزاب کلاسیک، مبارزات به اهداف و خواسته‌هایش منتج نشد و حکومت تا حدی توانست با توسل به خشونت و شکنجه در زندان به اهداف خود دست یابد. خلق کرد در شرق کردستان

که با وجود فداکاری و تقبل هزینه‌های فراوان نتوانسته بود به اهداف خود برسد، مدام در تکیا و جستجوی شیوه‌ای نوین از مبارزه بوده و این را در جنبش نوین آزادی‌خواهی خلق کرد یافت. رژیم ایران که تجربه‌ی پاکسازی نیروهای اپوزیسیون را در کارنامه‌ی خود داشت، از همان ابتدا با دستگیری تعدادی از کادرهای مبارز حزب حیات آزاد کردستان و خلق میهن‌دوست، سعی در تصفیه‌ی جنبش نوین آزادی‌خواهی خلق کرد در شرق کردستان نمود.

پژاک که بر اساس فلسفه و دیدگاه‌های رهبر آپو در شرق کردستان مبارزات خود را شروع کرد، از همان ابتدا شعار «مقاومت زندگی است» را سرلوحه‌ی مبارزات خود قرار داد و در مدت زمانی کوتاه توانست بار دیگر روح مبارزه و سازماندهی را به جامعه بازگرداند. سال ۱۳۸۷ اوج فشار و دستگیری میهن‌دوستان در شرق کردستان بود. اعتصاب غذای ۴۰ روزه زندانیان آپویی در شرق کردستان که هم از نظر زمان و هم میزان مشارکت زندانیان در تاریخ ایران بی‌سابقه بود، رژیم را وحشت‌زده نمود. این اعتصاب غذای فراگیر زندانیان آپویی همگان را نیز در ایران حیرت‌زده نموده و همه به این امر باور نمودند که شیوه‌ی مبارزات پژاک متفاوت است.

یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های ایران با اعدام رفقای زندانی ما در زندان اوین یعنی شهیدان فرزاد کمانگر، شیرین علم‌هولی، علی حیدریان و فرهاد وکیلی رقم خورد. اعدام این رفقا نشان داد که سیاست‌های حکومت ایران در تسلیم نمودن این رفقا با شکست مواجه شده است. حکومت ایران سعی داشت اراده‌ی این رفقا، خلق کرد و جنبش آزادی‌خواهی‌اش را به تسلیمیت بکشاند. همچنین جبران شکستی باشد که در سال‌های پیش از زندانیان آپویی در زندان‌ها خورده بود. ایران که در برابر این مقاومت و مبارزات آن‌ها مجبور به اتخاذ شیوه‌ای گردید که پیش‌تر نیز در برخورد با مبارزان آزادی‌خواه در پیش گرفته بود، در عملی دیوانه‌وار همه‌ی این رفقا را در یک روز اعدام نمود. اعدام آن‌ها تمام نگاه‌ها را به کردستان معطوف نمود.

دیگر هر کس می‌دانست که اعدام‌ها در ایران نه به دلیل به خطر انداختن امنیت ملی یا مبارزه‌ی مسلحانه، بلکه معلمی به خاطر آموزش زبان مادری به دانش‌آموزانش، زنی به خاطر مبارزه با تبعیض، جوانی به خاطر راه آزادی‌خواهی و پدری به خاطر مسئولیت‌پذیری در مقابل جامعه و خلق اعدام می‌شود. به این ترتیب شهدای ۱۹ اردیبهشت نه تنها در قلب و روح کردها بلکه در اندیشه‌ی تمامی آزادی‌خواهان جاوید ماندند. برخلاف پیش‌بینی‌های حکومت استبدادی ایران، اعدام این رفقا نه تنها باعث ضعف جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد در شرق کردستان نشد، بلکه بعد از اعدام این رفقا، صدها جوان نام فرزاد، علی، فرهاد و شیرین را بر خود گذارده و به صفوف مبارزات پیوستند. شهیدان راه آزادی، رهروان خورشیدند تا بخشندگی دوباره‌ی راه بمانند.

نوروز

پیام آور آزادی

فرهنگ یکی اصطلاح‌های آشنا برای خلق‌های ایران است. مدتی است که روزانه در رسانه‌ها و در همه‌ی محافل سیاسی و اجتماعی از آن صحبت می‌شود. البته در تعریف این اصطلاح نیز مانند بیشتر اصطلاحات در طی سالیان انحرافات روی داده است؛ تعریفات صورت گرفته بیشتر توسط حاکمان اقتدارگرا بوده است. حاکمان در طول تاریخ کوشیده‌اند این واژه را از ذهن جامعه یا کاملاً بزدایند و یا آن را به انحراف بکشانند. فرهنگ در معنای امروزی آن به معنای آداب و رسوم یک جامعه می‌باشد، اما این واژه در فلسفه‌ی آپوئیستی دارای بار معنایی دیگری می‌باشد. فرهنگ در فلسفه‌ی آپوئیستی بدین‌صورت تعریف می‌شود: «از منظری محدود فرهنگ را همچون جهان معنا، قانون اخلاقی، ذهنیت، هنر و علم جامعه تعریف می‌نماییم.» یعنی با این تعریف می‌توان گفت تمام اندوخته‌های مادی و معنوی جوامع و از جمله تمامی ارزش‌های دموکراتیک و اجتماعی در طول تاریخ را می‌توان فرهنگ نامید. فرهنگ برای جوامع از ارزش بالایی برخوردار می‌باشد به گونه‌ای که رهبر آپو جامعه‌ی بدون فرهنگ را همانند جسدی می‌داند که آماده‌ی تجزیه شدن می‌باشد. بخشی از فرهنگ شامل سنت‌های فرهنگی یا جشن‌ها و مراسم فرهنگی می‌باشد که از اهمیت خاصی برخوردار بوده و اصولاً یکی از مبانی تشکیل دهنده‌ی خصوصیات شخصیتی در بین خلق‌ها و جوامع همین جشن‌ها و مراسم می‌باشند. خاورمیانه با داشتن تاریخ دیرینه و ملت‌های کهن در آن دارای فرهنگ‌های متنوع، کهن و ریشه‌دار می‌باشد. حاکمان و نیروهای بیگانه برای تسلط بر خلق‌های خاورمیانه درصدی به تسلیمیت درآوردن خلق‌ها در برابر سیستم‌های اقتدارگرای خود بوده‌اند، اما تنها نیروی خلق‌ها در برابر این نیروها، فرهنگ غنی و ریشه‌ای آن‌ها است. فرهنگ‌های موجود در خاورمیانه با تنوعات خود، هزاران سال است به‌صورت مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر زیسته‌اند و به‌طور طبیعی با تبادل فرهنگ توانسته‌اند فرهنگ خود را غنا بخشند. اما در طول دو‌یست سال اخیر حاکمان وابسته به کاپیتالیسم هژمونی‌خواه که از فرهنگ مقاومت خلق‌های خاورمیانه آگاهند، سعی نمودند که ضدفرهنگ خود را به جای فرهنگ غنی خلق‌های خاورمیانه جایگزین نمایند. لذا از طریق سیاست‌های آسیمیلیسیون و انتگره سعی در دور کردن خلق‌ها از فرهنگ خود نموده‌اند. بعد از گذشت بیش از سه دهه از حاکمیت ایران نیز شاهد بودیم بیشتر سیاست‌های حکومتی در حوزه‌ی فرهنگ، گسترش فرهنگ اسلامی از نوع اسلام دولتی بود. حاکمان جمهوری اسلامی از همان ابتدای انقلاب، به اصطلاح خودشان انقلاب فرهنگی‌ای را در دانشگاه‌ها شروع کرده و به بهانه‌ی تهاجم فرهنگی یا شبیخون فرهنگی سعی در ایجاد ضدفرهنگ خود داشتند. یعنی رژیم از همان ابتدا به این امر واقف بود که برای حاکمیت تمام بر خلق‌های ایران، باید سعی نماید که فرهنگ آن‌ها را که در طول تاریخ با مقاومت عجیب شده بود، نابود گردانند. در غیر این‌صورت نخواهد توانست چندان با زور اسلحه، شکنجه و زندان خواست‌های خود را به جامعه تحمیل نماید. به این منظور نیز بیش‌ترین هزینه‌ی جمهوری اسلامی در طول این سی سال به غیر از حوزه‌ی نظامی در

حوزه‌ی فرهنگ بوده است. تمام تلاش حکومت در طول این مدت جایگزینی فرهنگ به اصطلاح اسلامی خود به جای فرهنگ هزاران ساله‌ی خلق‌های ایران بود. در واقع این نه فرهنگ، بلکه کاملاً ضدفرهنگ بود و باعث ابتذال، خیانت و تسلیمیت شد.

اما فرهنگ ریشه‌ای و اصیل هزاران ساله‌ی خلق‌های ایران، به گونه‌ای نبود که حکومت در طول سه دهه و یا بیشتر و با وجود تمامی امکانات خود قادر به نابودی آن باشد. در طول این مدت حکومت در بیشتر سیاست‌های به اصطلاح فرهنگی خود با شکست مواجه شد. در طول این مدت تمام سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی حکومت ایران در راستای نابودی فرهنگ خلق‌های ایران و یکسان‌سازی فرهنگی پی‌ریزی و اجرا شد. خلق‌های ایران در برابر این سیاست با تمامی توان کوشیدند که از فرهنگ خود محافظت نمایند. نمونه‌ی واضح چنین تلاش و مقاومتی را در مبارزه برای حفظ زبان، لباس و مراسم فرهنگی خلق‌های ایران می‌بینیم. این مقاومت باعث شد حکومت علاوه بر سیاست‌های آسیمیلیسیون و انتگره‌ی خود، سیاست دیگری را نیز اتخاذ و اجرا نماید.

حکومت ایران در طول این سال‌ها کوشید از تفاوت‌های فرهنگی خلق‌های ایران برای ایجاد اختلاف میان آن‌ها استفاده نماید، تفاوت‌هایی که نه تنها برای خلق‌های ایران کوچک‌ترین مشکلی نبود، بلکه ارتباطات خلق‌های ایران با هم باعث تبادلات فرهنگی بیشتر و در نتیجه غنای فرهنگی بیشتر خلق‌ها شده است. یکی از سنت‌های اجتماعی مشترک خلق‌های ایران و خاورمیانه، سنت نوروز می‌باشد. اسطوره‌های زیادی در ارتباط با نوروز شکل گرفته‌اند اما بیشتر از مسئله‌ی اسطوره یا واقعی بودن نوروز، پیام و معنای نوروز مهم می‌باشد. مهم‌ترین پیام نوروز اتحاد و مقاومت تا رسیدن به آزادی می‌باشد. در طول سالیان نیروهای اقتدارگرا توانسته بودند معنای نوروز را تغییر داده و نوروز را به یک جشن و مراسم ساده و بدون پیام محدود نمایند. اما در شمال کردستان جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد برای زنده نمودن خلقی که در آستانه‌ی مرگ بود، در ابتدا با زنده نمودن فرهنگ مقاومتی که ریشه‌ی هزاران ساله دارد و با احیای یکی از این نمادهای مقاومت هزاران ساله که سنت نوروز می‌باشد، سعی در دمیدن روحی نو در کالبد این جامعه نمود. کادرهای پیشاهنگ جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد در شمال کردستان در نوروز با شهادت خود در زندان آمد (دیاربکر)، روح تازه‌ای در کالبد خلق کرد دمیده و نوروز را به معنای اصلی خود بازگرداندند.

پس از این مقاومت زندان بود که دیگر نوروز یک جشن ساده پایکوبی برای خلق کرد در شمال کردستان نبود، بلکه نوروز نماد مقاومت، اتحاد و آزادی‌خواهی بود. هر ساله خلق کرد در نوروز با حضور میلیونی خود در شهرهای شمال کردستان، نشان می‌دهند که پویا و متحد هستند و تمام سیاست‌های نیروهای اشغالگر با شکست مواجه شده است. هر سال مراسم نوروز برای خلق کرد مانند تجدید پیمان خود با شهدای راه آزادی و ادامه‌ی راه آن‌ها تا رسیدن به خواست‌هایشان بوده و همچنین نوروز به روز تجدید پیمان خلق با رهبرشان تبدیل شده که در زندان امرالی در حال مقاومت تاریخی در برابر سرمایه‌ی جهانی می‌باشد. خلق کرد در شمال کردستان نوروز را که اولین روز سال می‌باشد، با مقاومت و قیام شروع می‌کنند و در تمام طول سال نیز به این مقاومت و قیام خود ادامه می‌دهند.

با تاسیس حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) و فعالیت‌های همه‌جانبه‌ی آن در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی،

اجتماعی و دفاع مشروع و افزایش آگاهی‌های تاریخی و فرهنگی خلق کرد، امیدی تازه و روحی تازه در جسم بی‌توان خلق کرد در شرق کردستان ایجاد شد. نوروز که در طول تاریخ برای خلق کرد و خلق‌های دیگر ایران و خاورمیانه به عنوان نماد مبارزه و مقاومت بود، بعد از صدها سال دوباره در شرق کردستان می‌رود که معنای اصلی خود را دوباره باز یابد. تمام تلاش حکومت ایران نابودی معنای نوروز و زدودن وجهه‌ی اجتماعی و سیاسی از آن بود. اما جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد که مبارزه‌اش در راستای بازگرداندن تمامی ارزش‌های دموکراتیک و اجتماعی خلق کرد بود، نوروز را نیز به معنای اصلی خود بازگرداند.

چندین سال است که در شرق کردستان نیز همانند شمال کردستان، نوروز گرامی داشته شده و این سنت به عنوان نماد قیام، مقاومت، اتحاد، آزادی‌خواهی و فرصتی برای بیان خواسته‌های خلق کرد تبدیل شده است، این نیز باعث وحشت حاکمیت ایران از این سنت فرهنگی خلق کرد شده است. به این دلیل نیز هر ساله چندین ماه پیش از نوروز با احضار فعالان فرهنگی، مدنی و سیاسی کرد سعی در جلوگیری از برگزاری این مراسم دارد. اما با وجود فشارها و فضای امنیتی، خلق کرد در شرق کردستان هر سال بیشتر از سال‌های گذشته و به‌طور گسترده‌تری این مراسم را گرامی می‌دارد. هر سال نیز این مراسم حامل پیام سیاسی خلقمان می‌باشد. امسال خلق کرد در شرق کردستان در مراسم‌های مختلف ضمن حمایت از خلق‌مان در غرب کردستان که در مقاومتی همه‌جانبه در مقابل دول خارجی و نیروهای مزدورشان می‌باشد پیام سیاسی‌ای نیز به مقامات ایران دادند. پیام آن‌ها این بود که با وجود مشکلات اقتصادی فراوانی که خلقمان در شرق کردستان با آن روبه‌روست، ولی قبل از هر چیز فرهنگ و آزادی‌های فرهنگی برای آن‌ها مهم‌تر است.

هر چند بعضی از افراد ناآگاه به‌صورت عمدی و یا غیرعمدی در تلاش هستند که مشکل اصلی خلق‌ها در ایران را به مشکلات اقتصادی محدود نمایند، اما مشارکت فعالانه‌ی خلقمان در نوروز و سنت‌های دیگر فرهنگی، اصرار بر آموزش به زبان مادری و بزرگداشت آیین‌های مذهبی و فرهنگی، خود نشان از این دارد که سیاست‌های حکومت و حکومت پادشاهی سابق در راستای یکسان‌سازی فرهنگی در ایران با شکست مواجه شده و خلق کرد برای حفظ و غنی کردن فرهنگ خود، حاضر به پرداخت هر هزینه‌ای می‌باشد.

برگزاری مراسم نوروز و پیام‌های سیاسی مستقیم و غیرمستقیم آن در حالی می‌باشد که امسال، اعدام و دستگیری‌های گسترده و وجود فضای امنیتی شدیدتر از هر سال بود، اما با این وجود خلقمان در شرق کردستان از اعدام‌ها، دستگیری‌ها و شکنجه‌ها هراسی نداشته و با هیجان و نیرویی که از مقاومت رهبر آپو و خلقمان در شمال و غرب کردستان کسب می‌نماید، بیش از هر زمان دیگری مبارزات خود را وسعت می‌بخشد. جشن نوروز امسال در اکثر روستاها و شهرهای شرق کردستان به‌ویژه در بانه، جوانرود، مریوان، دالاهو، اورمیه، بوکان، سنه، مهاباد، کامیاران و پاوه به‌صورت گسترده و با حضور هزاران نفر برگزار شد. با وجودی که رژیم به بهانه‌ی ایام فاطمیه حاضر به دادن مجوز به فعالان فرهنگی و مدنی برای اجرای مراسم نوروز در سنه و اسلام‌آباد غرب نشد؛ اما خلقمان در این شهرها و شهرهای دیگر شرق کردستان بدون توجه به هشدارهای مقامات دولتی در مورد برگزاری مراسم نوروز به بهانه‌ی ایام فاطمیه، نوروز را در اکثر شهرها و روستای شرق کردستان باشکوه برگزار کردند. خلقمان در این مراسم با خواندن سرودهای انقلابی نشان دادند که بهاران عطر و بوی خود را با عطر و بوی انقلاب خلقمان در غرب کردستان به شرق کردستان آورده است.



دیدگاه همرزمان

شهید آرگش در مورد شخصیت و مبارزات وی

شهید آرگش

کادری توانمند و مدیری لایق

ریاست مشترک کودار

جنبش آپویی از نیمه‌ی دوم دهه‌ی نود میلادی در شرق کردستان در حال فعالیت بوده و بعد از متارکه‌ی جنگ توسط احزاب شرق کردستان و روی آوردن آن‌ها به مبارزه از راه دور و با توجه به نیازهای خلقمان در این بخش نسبت به توسعه‌ی فعالیت‌هایش اقدام نمود. لازم است به مواردی اساسی در این زمینه اشاره‌ای داشته باشیم. مشکل اساسی که در کردستان به‌طور کلی و در شرق کردستان به‌طور اخص با آن مواجه هستیم عدم گذار به پروسه‌ی تحزب و سازمان‌یابی است. احزاب بسیاری در شرق کردستان تاسیس شده و با بهره‌گیری از تفکرات متفاوت اقدام به سازماندهی خود و جامعه نموده‌اند. میزان قابلیت این احزاب و توان آن‌ها در سازماندهی و آماده‌سازی جامعه برای پیمودن مسیر آزادی بر همگان روشن است و لازم نمی‌نماید که به این مقوله وارد شویم. اما به موضوع بحث که برگردیم به این نکته می‌رسیم که چه تفاوتی بین جنبش آپویی و این احزاب وجود داشت که توانست از شرایط به وجود آمده در شرق کردستان در آن بهره استفاده نماید؟ همچنین توانست در مدت کوتاهی خلاهای به وجود آمده در این بخش از کردستان را به خوبی پوشش دهد و جانی تازه را به فعالیت‌های خلقی ببخشد.

لازم است رکود مبارزاتی در شرق کردستان از آغاز دهه‌ی نود میلادی به صورت عدم ورود به پروسه‌ی تحزب درک شود. پیمودن راه آزادی، فراهم آمدن شرایط توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی و تکامل روند ملت‌شدن بدون یک برنامه‌ی منسجم و کارای تحزب ممکن نخواهد بود. این همان موردی است که در طول مبارزات معاصر کرد و از سوی اکثر احزاب شبه‌مدرن با تمایلات متفاوت به کناری نهاده شده است. معمولاً مسئله‌ی حزب‌گرایی، تاسیس حزب، افزایش نفوذ حزبی و انحصار امکانات یک جامعه توسط یک سازمان سیاسی با تحزب برابر دانسته شده و به جای تحزب به معنای واقعی شاهد یک جریان رقابت و حذف در میان نیروهای سیاسی بوده‌ایم. این موارد در شرق کردستان به وضوح مشاهده شد و هزینه‌های زیادی بر خلق‌مان در این بخش تحمیل نمود. هنوز هم این روند ادامه دارد و به جای تامل بر ایجاد یک نظام آلترناتیو و آماده‌سازی جامعه برای یک مشارکت سیاسی درست و همگانی، احزاب این بخش از کردستان تنها به رزومه‌ی حزبی خود می‌اندیشند.

مسئله‌ی تحزب به صورت گام‌به‌گام شروع شده و از خودسازی حزبی و شخصیتی شروع شده و در نهایت به تکامل روند اجتماعی‌شدن، خلقی‌شدن و ملی‌شدن می‌انجامد. یعنی شروع از خودسازی در مسیر گذار از تفرد و منیت به سوی جمع‌گرایی و ایجاد ذهنیت جمعی مبتنی بر فرهنگ سازمانی بر اساس اصول و معیار اخلاقی-سیاسی است. یک جریان دیالکتیکی که از رهبری سازمان یا حزب مربوطه شروع شده و با تشکیل یک مدیریت ایدئولوژیک نسبت به تکثیر این شخصیت ایجاد شده اقدام می‌نماید و با ایجاد روحیه‌ی کلکتیویسم و همگرایی در کارها به آفرینش و خلق اصول و معیارهای برجسته‌تر و کارآمدتر کمک می‌نماید. دیالکتیکی که بر اساس

شناخت تاریخی و اجتماعی از شخصیت جامعه‌ی آسیب‌دیده آغاز شده و ضمن بررسی انحرافات صورت گرفته در روند تکاملی و توسعه‌ی آن با تکیه بر ارزش‌ها و معیارهای اصیل اجتماعی‌شدن نسبت به انحراف‌زدایی، ترمیم و بر ساخت شخصیتی در ابعاد فردی و اجتماعی اقدام صورت می‌گیرد. صد البته که این روند بر اساس تدوین چشم‌اندازها و راهبردهای بلندمدت در راستای حیاتی معنامند، موفقیت‌آمیز خواهد بود. مبارزه در مقابل نظامی ایدئولوژیک و نهادینه شده با پرداختی ویژه و حجم ساختاری گسترده و برخوردار از حافظه، بدون خودسازی و شخصیت‌سازی انقلابی و سازمانی امکان ندارد. اگرچه در شرق کردستان معدود افرادی در جنبش چپ و برخی از احزاب قدم‌هایی در این رابطه برداشته و خواستند که راه نرفته‌ی تحزب را بیازمایند اما به دلیل ضعف‌ها و نارسایی‌های ایدئولوژیک و پارادایمیک نتوانستند کاری آنچنانی از پیش ببرند. برخی نیز به خاطر بازی‌های قدرت درون‌سازمانی ناتوان ماندند و بودند شخصیت‌هایی که شهادت مجال آفرینش بیشتر را از آن‌ها گرفت.

جنبش آپویی با تکیه بر تلاش‌های رهبر عبدالله اوجلان و سایر رفقای مدیریت جنبش روند تکوین حزبی را تاکنون با موفقیت پشت سر گذاشته و روند خلقی‌شدن و اجتماعی‌شدن را که محصول ایجاد ذهنیت و روح جمعی است از سال ۹۲ به بعد با تمام توان شروع نموده و این دستاورد از سال‌های نیمه‌ی دوم دهه‌ی نود به عنوان یک دستاورد ملی از سوی جنبش آپویی به شرق کردستان آورده شد. در راستای تلاش‌های صورت گرفته توسط کادرهای جنبش، فرهنگ صحیح سازمانی و تحزب راستین وارد فضای سیاسی شرق کردستان شد. هدف این رفقا ایجاد شخصیتی بود که بتواند به سوی فضای خارج از ساختار موجود حرکت کرده و از حالت استیصال‌رهایی یابد. توان معناآفرینی‌اش شکوفا شده و حسن‌زیبایی‌شناسی‌اش به جریان افتد. این رفقا تلاش نمودند تا با ایجاد رابطه بین این افراد و زنده گرداندن روح جمعی، فرهنگ سازمانی جنبش آپویی را به آن پیوند بزنند. البته که غره‌ی این پیوند مبارک در سال ۲۰۰۴ زده شد و خودسازی‌ها و شخصیت‌سازی‌های صورت گرفته وارد فاز نهادی‌نگی گردید. حزب حیات آزاد کردستان- پژاک ماحصل این روند بوده و حامل فرهنگ سازمانی است که نزدیک به دو دهه از مبارزات آن می‌گذرد و استوارانه به راه خود ادامه می‌دهد. شرط اساسی در ادامه‌ی این راه کادرسازی مبتنی بر خودسازی حزبی و تربیت نسل پیشاهنگ مبارزه و ادامه روند تکوین حزبی است. زیرا پژاک و کودار به عنوان حاملان اندیشه‌ی تکوین حزبی در شرق کردستان، معتقدند تنها در صورتی می‌توان بر نظام ستمگر و دیکتاتور ولایی پیروز شد که اصول و معیارهای اخلاقی و سیاسی لازم برای بر ساخت حیاتی آزاد و معنامند در میان جامعه به الگوی رفتاری و عملی تبدیل شود. صد البته جای دادن و نهادینه کردن این موازین و ارزش‌ها در میان جامعه توسط کادرهایی انجام خواهد شد که خود مراحل تکوین حزبی و خودسازی انقلابی را طی نموده‌اند.

در طی مبارزاتمان در شرق کردستان کادرهای پیشاهنگمان این وظیفه‌ی خطیر را بر عهده داشته و توانسته‌اند در مدت این دو دهه ابعاد مختلف فرهنگ سازمانی و مبارزه‌ی صحیح را در شرق کردستان پیاده نمایند. خصوصا رفقای مدیریت و اعضای مجلس پژاک و کودار در این مورد همواره در خط مقدم مبارزه حاضر بوده‌اند. قطعا در جنبش آپویی مسئولیت و مدیریت لباسی است از آتش و نه منزلگه آسایش و راحت. برای مدیر بودن باید زمینه و بستر مدیریت را فراهم آورد و توان مدیریتی را نشان داد. برای همین باید گام در راه گذاشت و جامعه را ساخت و با فرهنگ سازمانی درست و تحزب واقعی آراست. تا بتوان در آن به مدیریت پرداخت و آن را توسعه داده و به سوی آزادی رهنمون شد. جمله‌ی این موارد را به زبان آوریم که بگوییم، رفیق آرگش همان شخصیتی بود که با درک تمامی این موارد از همان بدو عضویت اقدام به بر ساخت شخصیت سازمانی و خودسازی انقلابی نمود. لازمه‌ی پیشاهنگ بودن و مدیر شدن را می‌دانست و آگاه بود که نمی‌شود بدون خودسازی گامی مثبت برداشت. هر کسی که از نزدیک این

رفیق و هم‌رمز را دیده به وضوح تمام رشد جوانب مختلف شخصیت سازمانی را می‌توانست در وی مشاهده نماید. خصوصاً رفتار با طمانینه و عزم در برداشتن گام‌های انقلابی شدن و ضرابهنگ رشد شخصیت سازمانی که هرگز دچار وقفه نشد از خصوصیات بارز ایشان بود. بویژه که هرگز حاضر نبود در مسیر خودسازی و کسب شناخت حزبی خطایی مرتکب شود. پابندی به اصول و ارزش‌ها اولویت اساسی‌اش بود و ایستاری انقلابی را نشان می‌داد. انسانی اهل جدل و مباحثه بود و برخوردی نقادانه در امور داشت که نشان از شکی سازنده بود. چه به عنوان یک کادر و چه به عنوان یکی از اعضای مدیریت کودار همواره در تلاش برای ایجاد هماهنگی و سازماندهی روابط داخلی و مردمی بود. برخوردی روادارانه ضمن تاکید بر اصول و موازین حزبی حس جمعی بودن، باهم بودن و اعتماد را به طرف مقابلش منتقل می‌نمود. هر چه که باشد او خود را شاگرد معلم شهید، «فرزاد کمانگر» می‌دانست. کسی که خود نماد فرهنگ سازمانی و گفتار و کردار انقلابی بود. همواره از مسئولیت سنگینی که در قبال مردم و خلق دارد و داریم صحبت می‌نمود و عاشق تحلیل و کشف مسائل و شناخت شخصیت‌ها بود. سعی می‌نمود که عقلانیت سیاسی شکل گرفته در جنبش آپویی را در شخص خویش نهادینه نماید. احساسات و عواطف پاک و بی‌آلایشش را با این عقلانیت سیاسی و محیط سازمانی به خوبی یکی کرده و ماحصل آن شخصیتی صبور و دانا و کارا بود. ناگفته نماند که زیربنای تمامی این موفقیت‌ها را خانواده‌ی گرمی ایشان گذاشته بودند. تربیت و ادب نیک و برآورنده‌ی که حاکی از زحمات شبانه‌روزی پدر و مادر ایشان است. زمینه‌های اجتماعی شدن و مبادی اخلاق را به بهترین وجه در شخصیت رفیق آرگش به وجود آورده بودند. یکی شدن این تربیت اجتماعی با تربیت سازمانی جنبش آپویی انسانی مهین دوست و پیشاهنگی منعطف بار آورد.

تکاپوی مداومی که در نهایت از او کادری توانمند و مدیری لایق ساخت. رفیق آرگش کارزان جهت تکمیل بیشتر خودسازی حزبی و کسب شناخت بهتر از ابعاد شخصیتی خود و تعامل نزدیک با مردم همواره در تلاش بود. با تاسیس کودار روند تحزب در شرق کردستان وارد مرحله‌ی خلقی شدن و اجتماعی شدن گشته و نیاز مبرمی به پیشاهنگی و حضور در میان مردم حس می‌شد. البته این انتظار از اشخاصی مانند رفیق آرگش می‌رفت که نقش خویش را در این مرحله ایفا نماید. زیرا همواره به عنوان یکی از اعضای مدیریت کودار برای رسیدن به چنین روزهایی تلاش کرده و زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شده بود. حضور ایشان در شرق کردستان و مناطق عملیاتی جهت سازماندهی و پیاده نمودن برنامه‌های سازمانی به منظور ارتقای سطح مبارزات و پیشبرد آن بود به قول خودش «کارهای ناتمام زیادی مانده که رفقای شهید مانند فرزاد کمانگر و فرهاد وکیلی برجای گذاشته‌اند و بارش بر دوش ماست». او نیز مانند تمامی رفقای مدیریت سازمان؛ دل‌پین، دلخوا، توله‌ل‌دان، کاوُندا، لشکر و جنگاور مسئولانه و دلاورانه پا به عرصه‌ی مبارزه نهاد و برای بر ساخت کودار و رشد دادن فرهنگ سازمانی و پیمودن آسان‌تر راه آزادی و هموار نمودن راه مبارزه برای خلقمان خاضعانه و فداکارانه جنگید و به مقام شهادت نائل آمد. ایشان چگونگی قبول و بجای آوردن مسئولیت انقلابی را به ما یادآور شده و وظایف پیشاهنگی و مدیریتی را به همه‌ی ما متذکر شدند. بدون شک اوامر این شهید بزرگوار را سرلوحه‌ی فعالیت‌هایمان قرار خواهیم داد و در راستای تقویت بنیان‌های تحزب و پیشبرد فرهنگ سازمانی مجدانه تلاش خواهیم نمود و تا به بار نشست نهال آرزوهای رفیق آرگش و سایر شهدا از پای نخواهیم نشست.

انقلابی بودن قیام است

آرین زانا

لبخندت آن زیباترین خاطره‌ای است که با نامت همزاد گشته و ناگسستنی است از نامت و یادت. به این می‌اندیشم که کی و کجا اولین لبخندت بر قاب خاطره‌ام حک گشته و رفاقت ساده و بی‌ریایت را احساس نمودم. به این می‌اندیشم که این زیبایی اندیشه و احساس از کدامین سرچشمه و کدامین مکتب الهام می‌گرفت که در شرایط سخت مبارزه و مقاومت نیز چونان آفتاب جاودانه بود و هیچگاه حتی ذره‌ای نیز کمرنگ نگشت!

لبخندت یک مبارز، جهانی از زیبایی‌هاست. لبخندت یک مبارز لبخند آزادی است که در روزگاران زنگار گرفته و بیهودگی، به یاد انسان می‌آورد فلسفه زیستن را و می‌گشاید دریچه‌ای فرای مرزهای مرگ روح و مرگ احساس...
لبخندت یک مبارز خوشه‌ای از نور است در سرزمینی که خو گرفته‌اند با تاریکی، و ظلمت تنها فصل مردم مردمان آن دیار است...

انقلابی بودن خود کنکاشی است برای یافتن راز زندگی! هر لحظه‌اش و هر درسش گامی است به سوی درک این راز. در همین مدرسه‌ی آزادی بود که درس مهر و بی‌آلایگی و صداقت را از تو آموختم. آری تو هیچگاه خویش را آموزگار ندیدی و همیشه در پی فرا گرفتن بودی! برایت خرد و کلان و کوچک و بزرگ وجود نداشت. آنچه برایت مهم بود، آموختن بود و گام نهادن فراتر از مرزهای محدود اندیشه که انسان‌ها برای خویش تنیده‌اند و شکستنش را ناممکن می‌پندارند.
لیکن ساده و بی‌ریا گفتارت و کردارت و پندارت، خود مکتبی بود تشنگان آزادی را!

از تو گفتن را هنوز باور نکرده‌ام، که با تو گفتن و با تو سرودن و با تو همسنگر و

همراه گشتن را آموخته بودم. آخرین سنگرت هنوز هم از یادت عطرآگین است و هنوز هم باد و باران و روزها و فصل‌ها نتوانسته‌اند در خاطره چشمه‌ها و درختان و پرنده‌گان یادت را بزایند. و از یاد ما که خو گرفته بودیم لبخندت روزمان را روشنا باشد...

انقلابی بودن عصبان است!

عصبان است در برابر زشتی و خودخواهی و منیت که انسان را از انسان بودن زدوده، و خشمی است که دیگر نمی‌خواهد فرو خورده شود و سر بر می‌آورد از سینه یک انسان و در چشمانش شراره آتش گشته و در دستانش مشت‌های سهمناک و هجا می‌کند تک‌تک حرف‌های انقلاب را و آزادی را، و می‌زداید بندگی و بردگی را از اندیشه انسان!

همین خشم بود که تو را آرگش نمود تا شراره خشمت بسوزاند ریشه‌های خیانت را، و چونان گدازه‌ای محو گرداند همه‌ی آن تاریخ دروغینی را که بر تن سرزمینت دوخته بودند و تو را هیچگاه باور آن دروغین گفته‌ها نبود.

آری آرگش بودی و چونان آتشی که هدیه خدایگان روشنایی است بر جان رنجور و زخم‌دیده کردستان مرهمی بودی و مژده سپیده‌دمان روشنایی دادی...

انگار که آتش رازی است که با تاروپود این سرزمین سرشته است و زاده می‌شود از نو، در چشمان هر مبارز که خاموشی را ننگ دانسته و می‌شورد بر مرگ ایمان...

رفیق لحظه‌های بکر آزادی!

لبخندت بر قلب کوهستان‌های کردستان جاودانه خواهد ماند و با آزادی یاد خواهد گشت...

آزادی را هرگز مرگ نیست...

و آزادگان هرگز نمی‌میرند...

رفیق آرگش

آمیزه‌ی صداقت و فروتنی و لبخند

مجموع تمام واژه‌هایی که آفریده‌ایم، هنوز هم کفایت نمی‌کنند برای توصیف و بیان آن چیزی که «راز زندگی» می‌نامیم‌اش. حتی همه‌ی شعرهایی که سروده‌ایم و تمامی هنرهای متعالی انسانی، هنوز در آغاز یک راه قرار داشته و در مقام یک تلاش‌اند و بس؛ تلاش برای بازگویی آن راز سحرانگیز ناگفتنی یا بسا دشوارگفتنی. همان راز که در زیبایی‌های شگرف طبیعت و در زیبایی شخصیت‌های بزرگ تجلی می‌یابد. رفیق آرگش کارزان نیز یکی از همین زیبایی‌های زندگی بود؛ خاصه زندگی انقلابی که یکسره جوشش و شور و تکاپوست. از آن دست زیبایی‌های بزرگی که غبار گذر زمان نیز نمی‌تواند از چشم دل پنهانش کند. او زاده شد، درخشید و رفت؛ به همین سادگی و زیبایی! مثل ستاره‌ای که یادش نیز بعدها و بعدها نور و روشنا می‌پراکند. آرگش، از جنس این‌نوع زیبایی‌ها بود. انسانی وارسته و مهربان و سرشار احساس‌های بزرگ و زیبا.

هر انسان آزادیخواه و پایبند به ارزش‌های حاصل‌شده از رنج اجتماعی، بی‌گمان موجودی زیباست. انسان انقلابی راستین، گوهر جاننش زیباست. زیرا جانی نازارم و جستجوگر دارد که قفس و مانع و ایستایی نمی‌شناسد. انسان انقلابی، آفریننده و ازخودگذشته است. ارزش آفرین است و ارزش‌هایش نیز از آن همگان‌اند؛ از همین‌رو حضورش زیباست و زندگی‌اش تجلی آن زیبایی چشمه‌آسا که جان‌مان عطشناک در پی آن است. زیبایی‌ای از جنس عطر گل‌سرخ یا چکاوکی نغمه‌خوان. اوج تبلور زیبایی را می‌توان در شخصیت و رفتار چنین انسان‌های انقلابی، مبارز و آزادیخواهی مشاهده کرد. شهید آرگش نیز زیبایی درونی‌اش را و هر آنچه را که در اعماق جاننش داشت، در شخصیت، رفتار و کردارش بازتاب می‌داد. او از لحظه‌ی پرشور پیوستن به صفوف مبارزات آزادیخواهانه‌ی جنبش آپویی تا لحظه‌ی پرواز و شهادتش، مسیری را پیمود که هر گامش آگاهانه و انقلابی بود. باورش محکم بود و برآمده از عشق و حقیقت‌جویی و دانایی.

ساده‌زیستی، فروتنی و تواضع از برجسته‌ترین خصوصیات بود که به راحتی می‌شد در نخستین نگاه و اولین برخورد، در شخصیت رفیق آرگش مشاهده کرد. هم خلق و هم رفقایش راحت می‌توانستند با او ارتباط اجتماعی و رفیقانه برقرار کنند. زیرا تواضع و فروتنی‌اش در شخصیت او صمیمیتی گرم و جاذبه‌ای اثرگذار ایجاد کرده بود.

بی‌شک برای برقراری رفاقت، وجود صداقت یک اصل و ارزش بنیادین است. و شهید آرگش از این لحاظ واقعاً یک نمونه و الگو بود. با تمام صداقت و از صمیم دل به کارها و فعالیت‌های سازمانی و انقلابی

می پرداخت. به آرمان و شیوه‌ی زندگی‌ای که خود برگزیده بود، عشق می‌ورزید. به همین دلیل، همیشه لبخند بر لب داشت و شادمانی را می‌شد از رفتار و گفتارش به خوبی لمس کرد. زیرا وقتی با عشق و صداقت کار و زندگی کنی، این امر باعث احساس خوشبختی و شادی درونی می‌شود. عشق و شور زندگی در رفیق آرگش چنان برجسته بود که می‌شد گرمای آن را در رفتار صمیمانه و به دور از هرگونه غل‌وغش او حس کرد و با او زیست.

رفیق آرگش، در مکتب آبیوی خود را به خوبی پرورش داده بود. هم از لحاظ اندیشه و دانایی و هم از لحاظ عمل و اجرای آموزه‌ها. پیداست که رفقای اینچنینی در فعالیت‌های انقلابی، نقشی پیشاهنگ و برجسته ایفا می‌کنند. رفیق آرگش نیز حقیقتاً پیشاهنگ بود و در صف پیشین مبارزه جای داشت. چون فروتن و متواضع بود، شخصیتش برای فراگیری و آموختن مستمر، پذیرا بود. از همین‌رو در طول سال‌های مبارزه، مدام مسیری صعودی می‌پیمود. مسیری چونان بالارفتن از قلعه‌ی شاهو و دالاهو! همتی بلند و قدم‌هایی استوار در مسیر پیشرفت داشت. به همین دلیل نیز به‌طور مداوم بر دامنه‌ی مسئولیت‌های سازمانی‌اش افزوده می‌شد و او نیز با آغوش باز به پیشواز وظایف انقلابی‌اش می‌رفت. تا لحظه‌ی شهادت، در فعالیت‌های گوناگون انقلابی جای گرفت و خالصانه برای پیروزی خلقش در نبرد آزادی، مبارزه کرد.

هرچه بیشتر بدانی و این دانایی‌ات تو را به معنایی عظیم‌تر رهنمون کند، معنویات نیز بیشتر و بیشتر اوج می‌گیرد. آرگش از آن دست مبارزان آگاه بود که با جستجوگری فکری و معنایی که در درون خود پرورش داده بود، توانسته بود انسانی خودساخته گردد. و این خودساختگی و توانایی‌ای که کسب کرده بود را در حد کمال، به خدمت آزادی خلق کرد و انسانیت درآورده بود. تلاش و پشتکاری که رفیق آرگش داشت، از او در میان رفقایش نمونه‌ای مثال‌زدنی ساخته بود. کوهی استوار که می‌توان با اعتمادی ژرف تا همیشه بر او اتکا نمود؛ رفیقی دوست‌داشتنی که با شهادتش جاودانه گشت.

در پایان این شعر کوچک را به خاطره‌ی بزرگ شهید رفیق آرگش کارزان تقدیم می‌کنم:

«ترانه‌ی چریک»

عشق، پرواز است

دریا، آسمان پرواز قطره‌هاست

دریغا، که در فقدان بزگِ عشق

آدمی، مردابِ رؤیاهاست!

تو ای ز نسل چشمه‌ها و رودها، چریک!

با نوای تفنگِ خشم خود

ترانه‌ای برای عشق... ترانه‌ای برای زندگی بخوان

شبانه بر فراز کوه دور.

باشد که باز بشکُفند

در رگانِ خسته و کیودِ ذهنِ مردمانِ شهر

لاله‌های سرخ نور.

شهید آرگش

واقعیت مبارز آپوئی بود

شروین مظلوم

بدون شک زبان و قلم هیچگاه نخواهند توانست حق رفقای شهید را ادا نمایند. مگر شهید خود بتواند خویشتن را تعریف نموده و ما را یاوری باشد برای جاودانه گرداندن حقیقت قهرمانی شان. آسان نیست که بتوان تعریفی لایق عظمت و والا بودگی شهید بیان نمود. لکن به مثابه هم‌زمان رفقای شهید که با آنها زیسته‌ایم و شاهد زندگانی گهربار آنان بوده‌ایم، هم دینی است که بایستی ادا نمود و هم می‌توان آن را به مثابه انتقال تاریخ مبارزه خلقمان به نسل‌های آینده تعریف نمود.

شهید آرگش یکی از رفقای است که بر ما بایسته است درباره ویژگی‌های ایشان صحبت نمایم. از اولین روزهایی که رفیق آرگش به صفوق گریلا ملحق گشت تا زمان شهادت، از نزدیک با ایشان برخورد داشته و بسیاری مواقع هم با ایشان گفتگو داشته هم شاهد گفتگوهای وی با سایر رفقا بودم. همیشه با برخوردی متواضعانه و فروتنانه با رفقا صحبت می‌نمود. با هرکسی به تناسب شخصیت وی برخورد می‌نمود. با کودکان کودک بود و با بزرگان بزرگ. با رفقایش فروتن و مهربان بود و در برابر دشمنان خلش و آزادی، لبریز از خشم و انتقام.

در برابر رژیم‌هایی که می‌خواست هر جایی را به زندانی روباز تبدیل نماید مقاومت نمود و تسلیم نگشت. زیرا جامعه‌ای که توان زیستن آزادانه و با اراده خویش را نداشته باشد، این زیستن هیچ تفاوتی با زندان ندارد. زیستن آزادانه به معنای از بین بردن چنین سیستمی و بر ساخت سیستمی است که هر کس در آن با اراده خویش زندگی نماید. شهید آرگش نیز به عنوان یک جوان کرد این وضعیت را مشاهده نموده و در پی راهی برای مبارزه با رژیم می‌گشت.

کامیاران شهر شهیدان است. تاریخ کامیاران مملو از قهرمانی‌ها و رشادتهاست. شهید فرزاد که مانگر از جمله شهدایی است که در تاریخ کردستان و کامیاران با تاروپود آزادی آمیخته گشت

و جاودانه شد. کامیاران شهر آرگش‌ها و فرزادهاست. اگر امروز جوانان این شهر به صفوف گریلا ملحق شده و قوانین رژیم را رد می‌نمایند، این مهم در حقیقت مبارزه فرزادها و آرگش‌ها نهفته است. پیوستن ایشان به حزب بر مبنای آگاهی و شناخت بود و به دلیل اینکه پیشتر نیز در فعالیت‌های دانشجویی مشارکت داشت، آگاهانه این راه مبارزه را انتخاب نمود.

رفیق آرگش در سال ۲۰۱۰ به حزب ملحق گشت. البته ایشان سال‌ها بود در مبارزه شرکت داشتند و در عرصه مبارزه در بین خلق به کار و فعالیت مشغول بودند. در حقیقت ایشان قبل از سال ۲۰۱۰ نیز به مثابه کادر محلی در مبارزه شرکت داشتند. شهید آرگش دارای ویژگی‌های الوای شخصیتی بودند. برخورد و شیوه تفکر رفیق آرگش حقیقتی است که هیچگاه از یاد نخواهد رفت. گفتگو و مباحثه با شهید آرگش هرگز انسان را خسته و ناراحت نمی‌کرد. به رفاقت و معیارهای رفاقت صادقانه احترام خاصی می‌گذاشت. هیچگاه به رفقا و همزمانش نه نمی‌گفت. شهید آرگش همیشه می‌گفت سازمان و رفقا چه وظیفه‌ای به من محول کنند با جان و دل حاضر و در هر فعالیتی حضور و مشارکتی خالصانه داشت. بودن در فعالیتی مشترک با رفیق آرگش خسته بسیاری از رفقا بود که متأسفانه برای من امکان‌پذیر نگشت. رفاقت ایشان با رفقای زن بر مبنای احترام بود. ایشان به پیشاهنگی زن در جنبش آپوئی اعتقاد قلبی داشت و بر این اساس با این موضوع رفتار می‌کرد. در اسلام به اعتقاد قلبی ایمان گفته می‌شود. شهید آرگش نیز به جنبش زنان آپوئی ایمان داشت.

رفیق آرگش در اکثر فعالیت‌های ایدئولوژیک جنبش آپوئی در شرق کردستان جای گرفت. اما بیشتر در فعالیت‌های اجتماعی کار کرد. برخورد ایشان با خلق باعث آشنایی انسان‌های بسیاری با جنبش آپوئی گشت و در این راه تلاش‌های بی‌وقفه‌ای نمودند. عشق ایشان به خلق و علاقه متقابل خلق به ایشان برای همگی هم‌زمان و هم‌سنگ‌رانش مشهود بود. رفیق آرگش با تمام وجود سعی بر درک مشکلات و مسائل خلق و نیز یافتن راه چاره برای این مشکلات بود. هیچگاه رفقای وی از زبان ایشان نشنیدند که این کار ممکن نیست. او با تمام وجود سعی بر شناخت فلسفه آپوئی و بر این مبنا تحلیل نقشه‌ها و توطئه‌های رژیم علیه خلق و شناساندن این نقشه‌ها به خلق داشت.

شهید آرگش واقعیت ملیتان آپوئی بود. هیچگاه از میزان پیشرفت خویش راضی نبود و همیشه می‌خواست به شکلی بهتر فعالیت نماید. رفیق آرگش با عشق به اینکه در میان خلق کرد در شرق کردستان به فعالیت و مبارزه بپردازد، در سال ۲۰۱۸ عرصه مبارزه را به میان خلق در روزهای تغییر داد. زمانی که برای انجام وظایف سازمانی در شرق کردستان بودند از سوی نیروهای رژیم ایران شناسایی شده و در حمله نیروهای رژیم همراه با ۳ هم‌رزم خویش به کاروان جاودانگان پیوستند.

آرگش

یعنی پایانی بر سمفونی مرگ ایمان

شهید زاکرس مانعی

بادی، چو داسی سرد، آسمان سرزمینم را به خشم درنوردید.
کبوتران و تو و آزادی به خون شدند. و خون ریخته‌ی تو و کبوتران، بدل به آتش و آزادی گردید. تو آتشی شدی بر بلندای زاگروس. آتشی که در راه ماندگان و درماندگان و منتظران و رهروان راه آزادی را به امید و آرزو و ایمان فرامی‌خواند. ایمان و امیدی به پایان فصل سرد... تاریک‌پرستان به کشتن ایمان، به سرزمین آتش و آفتاب و شعر در شتافته بودند. و تو به برافشاندن آتش و بازساخت ایمان، نستوه‌وار به میدان آمدی؛ و هراس نداشتی از مرگ در راه آزادی.

رفیق تو با لبخندت، مرگ و سپاه تاریکی را به سخته‌گرفتی. و دگربار فریاد برآوردی در صبحی خونین و ارغوانی « که ای خاموش مردمان به چه نشست‌اید که حرامیان به کشتن ایمان آمده‌اند».

پس به شتاب به برافراشتن مشعلی از جنس ایمان و آزادی در تلاش شدی و ستم‌دیدگان و فرودستان را به مبارزه و انتقامی سخت از مرگ و تاریکی به یاری فراخواندی. سکوت مرگبار را به فریاد درشکستی که « حقیقت عشق است و عشق حیات آزاد».

چرا که در آیین مردمانت، مرگ پایان نیست، آغازیست بر آن. در گرماگرم جنگ با سپاه تاریکی به ناگاه بانگی با طنین خونین و ارغوانی از اعماق سینه‌ات سر دادی که رفیقان « زندگی را آنچنان دوست بدارید که در راه آن مردن، شما را سهل نمایاند».

تو آغازی بودی بر پایان سروری تن

تو هبوط دگرباره‌ی انسان بودی در سرزمین مرگ انسان و خدا

تو تن پوشی شدی بر پیکر برهنه‌ی کودکان و زنان زاگروس

تو بلوچ، فارس، عرب، آذری، مازنی، کرد شدی

تو من و در هیئت ما شدی

آتشی شدی در هیئت آرگش، کارزان

و پایانی شدی بر مرگ ایمان و...

آرگش

دریای صبر و آرامش

آمد شاهو

شنیدن و بر زبان آوردن نامی از دیار نامداران کردستان ما را به دوران خاطرات مبارزات مان سوق می‌دهد و عشق و دوستی و مهربانی را در روح و روان مان زنده می‌نماید. ترسیم شخصیت قهرمانی در کالبد واژه‌ها کاری شگفت و دشوار است. برای همین تعریف و ابراز حقیقت یک شهید بسیار ارزشمند و حائز اهمیت است.

در وهله‌ای از مبارزات انقلابی‌ام، با جوانی از دیار کامیاران در آغوش کوهستان‌های قندیل آشنا می‌شوم. جوانی که با کوله‌باری از عشق و امید و فداکاری به صفوف گریلاهای کردستان می‌پیوندد. با چهره‌ای خندان و زبانی مملو از محبت، خوشحالی و امیدواری از وجودش موج می‌زند و محیط مبارزاتی مان را از این سرزندگی سرشار می‌کند. جوانی که در تکاپوی یادگیری و تعمق در زندگی گریلابی و کوهستان‌های صعب‌العبور کردستان را داشت و با انس در دامن طبیعت و آغوش گریلاها شور و شوق انقلابی او الگویی شد برای رفقایش. شهید آرگش در ارتباط با هم‌زمانش همواره رفتاری فروتنانه و بامحبتی داشت و همواره با احترام با اطرافیانش برخورد می‌کرد.

در مکتبی انقلابی شکوفه می‌نماید که اندک زمانی به قله‌ی موفقیت و کشف حقیقت صعود می‌کند. در هر عرصه‌ای از فعالیت با عشق و شور و هیجان انقلابی مشارکت می‌جوید. با انکا به اراده‌ی ذاتی خویش، مصائب و دشواری‌های مبارزه را یکی پس از دیگری طی می‌کند. جوانی که شیفته‌ی تحقیق و پژوهش انقلابی بوده و اغلب اوقات خویش را با خواندن، نوشتن، گفتگو و به‌جای آوردن فعالیت‌های سازمانی سپری می‌کرد. وی دارای شخصیتی بود که به شیوه‌ای عادلانه با هر قشری از جامعه ارتباط برقرار می‌نمود، علی‌الخصوص ویژگی شخصیتی‌اش در روابط و به‌جای آوردن وظیفه‌ی انقلابی رفاقت و همراهی‌اش با رفقای زن به گونه‌ای است که باید به عنوان نمونه و الگویی آن را سرمشق زندگی انقلابی و برطرف کردن مسائل ذهنیتی‌ای که به‌واسطه‌ی ایدئولوژی طبقاتی و جنسیت‌گرای اقتدار در اذهان مان شکل گرفته است، قرار داد. بخصوص ارتباط و رفتارش با رفقای زن جای تقدیر بود. همیشه برای فعالیت و مبارزه‌ی زنان احترام بزرگی قائل بود. با مبارزات خستگی‌ناپذیرش به هم‌رمز و رفیق واقعی زن مبدل گردید. در آغاز پیوستن خود به صفوف گریلا، به‌واسطه‌ی رسوم و فرهنگی که با آن بزرگ شده بود، ارتباط با رفقای زن برایش دشوار بود. لذا با گذشت زمان و تعمیق در فلسفه‌ی

آپویی به تدریج از این ویژگی خود گذر نموده و این گونه در اوامر خطیر و مهم سازمانی همگام و همراه با رفقای زن و با رفاقتی به وسعت دریا، انجام وظیفه نمود.

رفیق آرگش ایمانی راسخ به اتحاد و همبستگی خلق‌های ایران داشت و در این خصوص فعالیت گسترده و شایسته‌ای انجام داد. برای ارتباط با احزاب و سازمان‌های موجود در ایران، اغلب شخصیت‌های دموکرات و آزادی‌خواه تلاشی بی‌وقفه نمود. به دلیل آنکه در دوران دانشجویی خود با جناح‌های متفاوت در ایران ارتباط داشت، در صفوف گریلا نیز چنین مسیری را دنبال نمود و برای ترویج فکر و فلسفه‌ی رهبر آپو و اهداف و برنامه‌ی پژاک در میان جناح و سازمان‌های دیگر ایران تلاشی خستگی‌ناپذیر نمود و نام و نشان هم در میان اغلب این جناح و سازمان‌ها ماندگار است. دریای صبر و آرامش وجودش اطرافیان‌ش را شیفته‌ی خود نموده بود. شهید آرگش انسانی بسیار صبور بود و این خصیصه‌ی موجب می‌شد در مقابل بسیاری از شرایط دشوار همواره خون‌سرد و مقاوم باشد و هرگز آثار خشم و عصبانیت را نمی‌توان در چهره‌اش مشاهده نمود.

با توجه به مسئولیت و وظایفی که حزب به وی محول نموده بود، همواره در برابر انتقادات رفتاری متواضعانه داشته و این انتقادات را زمینه‌ای برای بیشتر کار کردن و رفع مشکلات می‌دید. پختگی شخصیت و رسیدن به سطح دانش و خودآگاهی نسبت به ایدئولوژی و اهداف سازمان موجب شد وی سریع‌تر مبانی و فرهنگ سازمانی را در شخصیت خود نهادینه سازد.

رفیق آرگش در زندگی انقلابی‌اش همواره منظم و دارای فکر و برنامه بود و برای عملی ساختن نظرات و پیشنهادات خود از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزید. وی تمامی زیبایی‌های انقلابی‌گری را از شهید فرزاد کمانگر به ارث برده بود. او رفیق فرزاد را معلم انقلابی خود می‌دانست و تمامی چیزهایی که از او فراگرفته بود را در زندگی انقلابی به منصفی ظهور می‌رساند. به این دلیل بسیار تحت تأثیر شهید فرزاد کمانگر بود و همیشه او را به‌عنوان الگوی مبارزاتی خود محسوب می‌نمود.

رفیق آرگش از قلب پاک‌ی برخوردار بود. همیشه خوش‌بین، آینده‌نگر و مورد اعتماد رفقا و خلقش بود. زمانی که در عرصه‌ی سازمانی فعالیت می‌نمود، خیال‌مان بسیار راحت بود، چون مطمئن بودیم که وظایفش را بسیار دقیق و جدی انجام خواهد داد. به‌خصوص زمانی که در راستای سازماندهی خلق، راهی شرق کردستان شد، همگی خوشحال بودیم و ایمان داشتیم که رفیق آرگش نقش تاثیرگذاری در سازماندهی و پیشبرد فعالیت سازمانی خواهد داشت و در حقیقت این نقش تاریخی را با اهدای جان‌ش در راه خلق و میهن اهدا نمود. برای همین شهید آرگش به یکی از پیشاهنگان مبارزات خلق‌مان در ایران و شرق کردستان مبدل گشت که همیشه نام و نشان‌ش در میعادگاه عاشقان آزادی جاودان خواهد ماند.

آرگش

حیات خود را در طوفان مبارزه معنا بخشید

گوران شاهو

چه دشوار است نوشتن یا سخن گفتن از انسان‌هایی شریف و آزاده که با جان خود تحجیری ساختند از جنس فلسفه‌ی آزادی و فرزاندگی، تا سقوط انسان را به مگاک کالاشدگی شاهد نباشند. نیاز به احساسی پرشور، شاعرانه و الهام گرفته است تا بتوان روح این ارزش‌های مقاومت در برابر وحشت روزمرگی و دست آموزش‌دگی انسان-بشر را بازتاباند. آدمیزادی که در این دوران بحران معنای زندگی، بیشتر ابزاری جهت تولید و بازتولید و مصرف و باز بیشتر مصرف خلاصه گشته است. یا بهتر بگوییم به موجودی با عنوان پرطمطراق "شهروند" جهان "مدرن" تعریف و به انحرافی درکشانیده شده است. چرا که لازمه‌ی شهروند بودن در میان دستگاه همونیژه کردن انسان و فرآوری آن به بشر، با قابلیت "شکوهمند" به خرید رفتن، همانا ارقام بانکی و لاجرم میزان مصرف اوست. "شهروندی" که دیگر مطلوب و یا نامطلوب بودنش محل مناقشه نیست. چرا که ناخودآگاهانه همه مناسبات موجود را پذیرفته و "کلام" مقدسش "همینه که هست" شده. و اگر چنانچه مبادا روزگاری خواست خارج از چارچوب‌های تعیین گشته توتالیتری که همه زوایا و جزئیات حیات و حتی احساسات درونی و بروز آن‌ها را نیز که به شکلی الگوریتمی، هدایت شونده شده‌اند جهان دیگری را متصور گردد، حتی را شامل نخواهد شد جز حق همگانی سرکوب و سکوت.

آرگش از جنس انسان "متفکر" است و بر آن متفکر بودن و دگراندیش "گشتن" پای فشرده. دگراندیشی که می‌خواهد "همینه که هست" را نادیده بگیرد و به آفرینش معناهای بدیع‌تر و انسانی‌تر دست زند و از این رهگذر به صفات خداگونه‌گی که دیری است در ساحت اندیشه و اجتماع، غبار تسلسل باطل بر آن نشسته، دستی کشیده و بگوید: جهان دیگری ممکن است.

آنچه در طول تاریخ از سوی نظام‌های حاکم بر روح و ذهن و بدن انسان تلقین و تحمیل می‌یابد، کشتن روح حقیقت‌جویی است. این روح حقیقت‌جو در همه‌ی ادوار در کالبد انسان‌هایی والا تجسد یافته و آتش فرزاندگی بر پای داشته‌اند. شاملو چه زیبا می‌گوید:

نه عادلانه، نه زیبا بود جهان

پیش از آنکه ما به صحنه برآییم
به عدل دست نیاافته اندیشیدیم

و زیبایی

در وجود آمد

بدون شک این سخن بزرگ شرح حال عصیانگرانی است که جهان ناعادل و نازیبا را برنتافته و با روح سرکش خود و در جستجوی کمال، هنرمندانه به آفرینش معناهای بکر و بدیع در ساحت جامعه اندیشیدند و جنگیدند.

رفیق آرگش از تبار این هنرمند-انقلابیونی است که همواره روح جهان و خرد انسان را با ایستار خود ایست زایش جهانی بهتر، انسانی‌تر، زیباتر و عادلانه‌تر نموده‌اند. آری و چه استادانه سیاست، هنر، خرد و ارزش‌های اجتماعی را درهم تنیدند و در مسیر کمال انسانیت گام نهادند. چه بسا اگر این روح انقلابی نبی‌بود، بی‌گمان انسانیت بدین‌گونه نبی‌بود و کماکان در شرق آفریقا و بر درختان پرسیه می‌زد.

مبارزه عظیم این بزرگواران با نظام‌های سیاسی-عقیدتی "آمیب ساز" که امروزه در موجودیت نظام‌های اندیشه‌گش خاورمیانه تبلور یافته، همان مبارزه‌ایست از برای دمیدن روح به کالبد انسان تهی گشته از روح و معنا. پس، از این منظر است که همواره راه انقلابیون بزرگ از سوی دستگاه‌های اندیشه‌کش، ملحد، مشرک، تروریست و یا محارب شناخته می‌شوند. درک این موضوع زمانی بهتر رخ می‌نماید که انسان-مبارز به صفات آفرینش‌گری و متحول‌ساز مزین می‌گردد.

چرا که آنچه نباید از منظر جباران رخ دهد، همانا تغییر در اوضاع است و هر تغییری در جهان، وجودشان را مملو از ترس و انزجار می‌کند. پس بی‌جهت نیست که در نظام‌های متحجر دین‌فروش، این همه از هنر، آفرینش‌گری و سیاست بی‌زاری بروز می‌یابد و هر آفرینش را تنها به ذات اقدس ارجاع می‌دهند. چرا که در نظر آنان، ذهن انسان توان اندیشیدن و آفرینش را ندارند و با تأسی به فلسفه‌ی مثل افلاطون بایستی به آنچه مقدر گشته، رضا داد.

کامیاران، سرزمینی که تاریخ لشکرکشی آشوریان را هنوز بر سینه "ته‌نگی وه‌ر" ش شاهد و هنوز زخم‌های ناشی از سوختگی دشت‌های حاصلخیز "گومه‌ته" اش التیام نیافته، در مسیر "شهر" گشتن و در گذر زمان به شدت سرعت‌یافته‌ی ناشی از مدرنیزاسیون آمرانه و تأثیر پذیرفته از تحولات سیاسی و فکری، پای در مسیر زمان نهاد. مکان و جامعه‌ای هر چند کوچک، اما به غایت جستجوگر و هویت‌خواه که متفاوت بودن خود را همواره به رخ کشانده و پلی گشته میان دره‌ای عمیق که دشمنان این سرزمین و خلق ایجاد کرده‌اند مابین هویت یکپارچه‌ی کردستانی بودن. حقا که این جامعه و پیشاهنگانش چه به هنگام و چه صحیح مناسبات دولت-ملت مدرن (مدرنیزاسیون) را در کردستان درک کرد. هر چند محیط ایدئولوژیک زده‌ی دولتی و تفکیک شده به خودی و دیگری، خواست این سرزمین را با وجود تنوعات عقیدتی و فکری و سیاسی به سرزمین حادثه‌ها و قباایل "اتو"، "توپسی" رواندایی سوق دهد، اما نه تنها به این توفیق نرسید، در تقابل آن به پیشاهنگی دلورانش به سرزمین تفاهم و همزیستی بدل گشت. حقیقتا در این

راه، این سرزمین شکاف‌های تصنعی ناشی از دشمنانش جامعه را پر کرد و پیوند مناطق شرق کردستان را ایجاد کرد.

این جامعه دیالکتیک ظلم و مبارزه را خوبی آموخته و در همه ادوار تاریخ از آشوریان و ایلخانان مغول گرفته تا "زاهدان" زهد فروش تحکم اسلامی، از چنگال نسل‌کشی‌های فیزیکی و فرهنگی، به حیات خود ادامه داده است. این مهم میسر نمی‌گشت مگر در سایه‌ی جستجوگران حقیقتی حیات آزاد. کسانی مبارز همچون شهدا "صدیق کمانگر"، سالار ابراهیمی"، شاپور فیروزی "بنی یوسفی" و صدها مبارز نستوه دیگر که در دیالکتیک مبارزه و ظلم به سوژه‌های آگاه بدل گشتند که با جاودانه کردن خویش، به جامعه‌ی فرهنگی-تاریخی حیات بخشیدند.

میراث این مبارزه مداوم با ظهور جنبش نوین مبارزاتی آپویی جانی تازه گرفت و قهرمانان نوین همچون شهدا فرزاد کمانگر، سیامند هورامان، چیا یوسفی "رامان" و مبارزان بی‌شمار دیگری را آفرید. حقیقتا این سرزمین و این جامعه دشواری وظیفه انسان بودن خود را نیک دریافت و در دشوارترین شرایط مبارزه مسیح‌وار صلیب آزادی را بر دوش کشید تا به رنج خویش ایمان وطن به آزادی و مبارزه را بر پای دارد.

آری "آرگش" از چنین خاستگاهی برخاست، درخشید و جاودانه گشت. همچنان که خیل مبارزان دیگر نیز درخشیدند و کهکشان آزادی را به هستی هدیه کردند.

شهید آرگش، انسانی از جنس وظیفه و مسئولیت، چه زیبا نقش و جایگاه تاریخی خود را شناخت و در مسیر دشوار "انسان" بودن به هنرمند-انقلابی کردستان و خاورمیانه‌ی مجروح از جهل و نازیبایی بدل گشت. مبارزی جدی، متین و عصیانگر که حیات پربار خویش را نه در ساحل عافیت، بلکه در طوفان مبارزه معنا بخشید. انسانیت در مسیر تکامل خود که مبارزه‌ایست میان آزادی و آفرینش از سویی و سکون و تجمد و تحجر از سوی دیگر، وامدار چنین شخصیت‌های بی‌بدیلی است. اینانند که به اوتاد جهان مبل گشتند که مبادا جهان و هر آنچه در اوست به ناگاه فروریزد.

بدون شک سرزمین مادریمان تا ابدالباد به چنین فرزندانمان خواهیم بالید و فخر خود را خواهد فروخت و چنین نیز باید باشد. چرا که شهید آرگش از زمره‌ی فرزندان راستین این "سرزمین" است که به "زیبایی" با درکی که از جهان و مافی‌ه به دست آورد، با فلسفه‌ی آزادی آپویی آبدیده کرد و به استادی دین خود را به تاریخ تکامل بشریت ادا نمود.

شهید آرگش

تصویر و تصویر يك حقيقت

همیشه از خودم می‌پرسیدم نام‌ها تا چه اندازه می‌توانند نشان‌دهنده‌ی افکار و رفتار و زندگی یک شخص باشند یا برعکس آن! یک شخص تا چه اندازه می‌تواند معنای واقعی نامش را به دیگران نشان دهد. گاه یک شخص آنقدر با معنا و مفهوم نامش یکی می‌گردد که تو با خودت می‌گویی انتخاب آن نام تصادفی، شانسی و یا یک انتخاب ساده نیست. این نام بخشی از معنا می‌شود، همان معنا مفهومی می‌سازد و همان مفهوم بودنت را رقم می‌زند. البته که این موضوع در پروسه‌ی انقلاب معنا و مفهوم خاص‌تری پیدا می‌کند و تازه متوجه می‌شوی که چگونه دیدگاه و شیوه‌ی زندگی انسان‌ها را تغییر می‌دهد. نام‌هایی مانند انقلاب، مبارزه و پیروزی و هزاران نام دیگر برای هر کدام‌شان جان‌ها فدا شده‌اند و خاک در آغوششان کشیده است. آرگش هم یکی از آن نام‌هاست.

آرگش در زبان کردی یعنی ناگری گه‌ش، یعنی فروزان است، یعنی می‌سوزاند، یعنی گرمابخش است. آرگش یعنی سوختن در حقیقت زندگی، یعنی مشعل روشنایی‌بخش راه، یعنی گرمابخش همه‌ی روزهای سردی که منتظرش بودند تا روح تمامی نگرانی‌هاشان سکنا یابد و وجود عاصی خموششان صدا و ندا بگیرد. همان نام، تصویر و تصویری روزهای گرم مبارزه‌اش بودند. خودش هم خوب می‌دانست بر فراز این کوهستان و در راه‌های پرپیچ‌وخم زاگرس آرگشی می‌بایست... اصلاً مگر می‌شود کوهستان بی‌آتش؟ و یا زاگرس‌نشین باشی و بی‌مشعل؟ و فرای همه‌ی این‌ها می‌شود در راه عشق نسوخت؟ با همین فکر و خیال گام نهاد و تا بی‌نهایت خواند و ماند. شاید زیباترین خیال هر انقلابی، بودن و ماندن برای همیشه است. شاید اصل هستی نیز

همین است که اگر نباشی و فمانی و دیگران نخواندت پس دیگر
زندگی چه معنا خواهد داشت؟ همین است که دلِ قلم را برای
نوشتنی به تپش در می آورد و به همین خاطر است که برایت
می نویسم...

سِرِ سِرِخِ سِرِبه مهر این سرزمینی که برایت می نویسم.
آوازِ آزادیِ کیوتَرهای این آشیانه ای که برایت می نویسم
تپشِ دلِ دانه ی سر برآورده از دل خاکی که برایت می نویسم
بوسه ی قطراتِ بارانِ بر تفنگِ یک مبارزی که برایت می نویسم
شور و شوقِ گام های رسیدنی که برایت می نویسم
فاصله ی آغاز و پایانی که برایت می نویسم
و در نهایت

در تمام سال های دورماندگی
در فاصله ی بین تغییر یک حرف و دو واژه و یک دنیا معنا و مفهوم
و برای بودن آنچه که نیستش انگاشتند
من برایت می نویسم...

گه شهی بزه

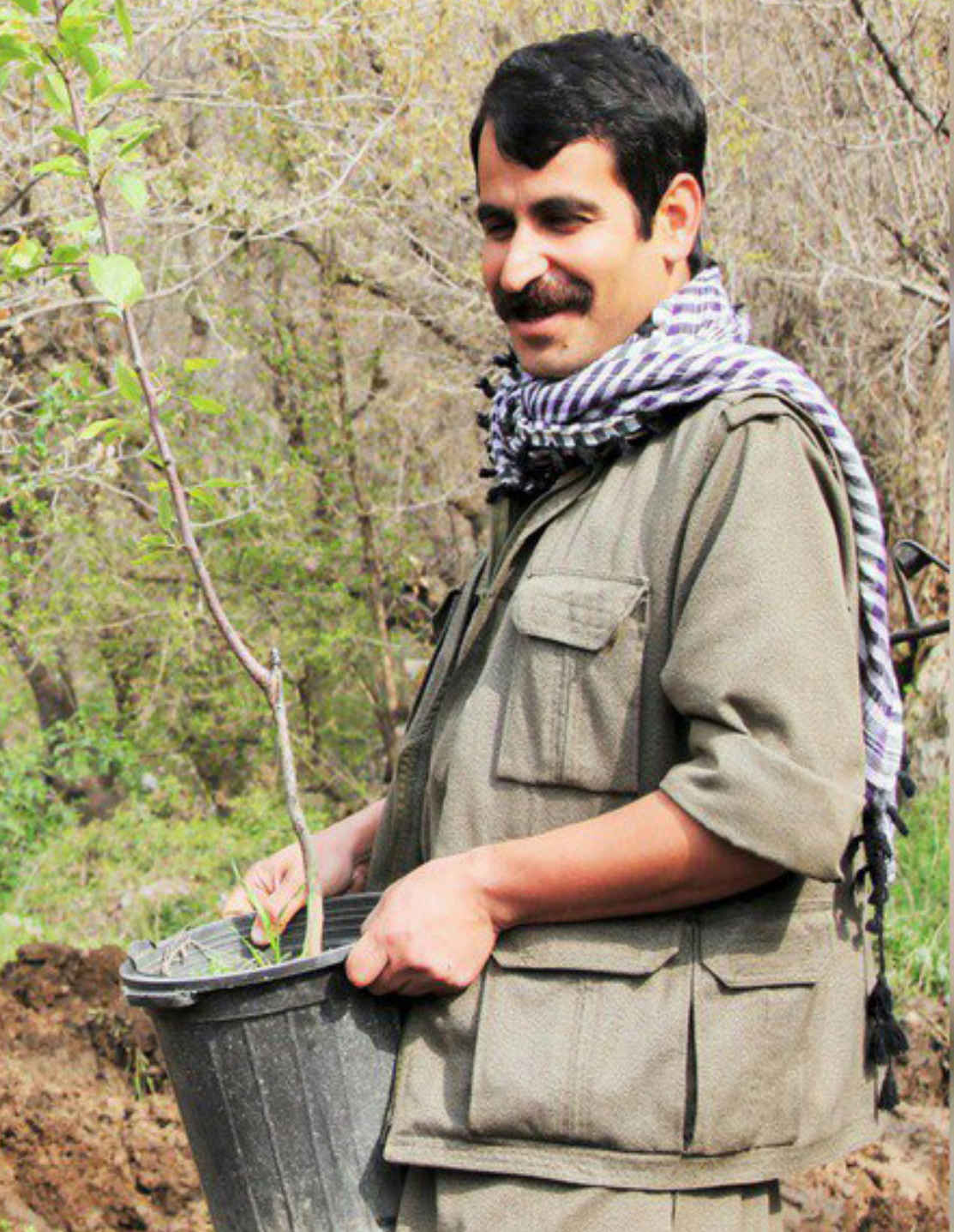
کاوه ندا ئاگری

که تا ئیستاش هه لوه دان بۆت، کانی و دار و شار و
کۆنه هه وار...
ته نیا له وی جیگه ی پیلاره ماندوووه کانت دیار بوو و
ئه یانشارده وه تا نه بیبنن گورگه چاو برسینه کان!
ئه ری هه قأل!
تۆ سه لماندت ئیدی دالاهۆ و ماداخ و شاهۆ و
کۆسالان به ته نیا نین و
ئه یلینه وه سه روودی نه سه روه تن و کۆلنه دان و
رانه وه ستان!
ئه ری تۆ بووی به ستانی ژیان و
کابوس بووی بۆ ئه وانیه وا له لیخناوی ئه ندیشه ی
گه یویان خه ووزراو بوون...
تۆ دار به پرویه ک بووی که خۆت به زه مه ندا ئالاند و
به ره وه خۆر هه لکشای و
سینه ری مرۆفه ماندوووه کانت هه سانه وه!
ئه ری تۆ نارگه ش بوویت و
هه میشه گه ش بوویت و
ئاگری ده روونت کلپه ی ئه دا و
پر بووی له ئه فین و راستگویی و به زه ی...
سترانی ئازادیت ئه خوینده وه و
رۆژباشت ئه وت به کوردستان...
ئیدی کۆتره کانش به یادی تۆ
فیر بوون هه ره به یانی رۆژباش له نیشتمان بکه ن
به لام له وه رۆزه وه تۆ مائاواویت له خاک کرد
خۆر ته رسیت له ئاوابوون و نه بیبنه وه ته و
دیتنی خاکی سووری دل بریندار...

ده مه وه ئیواره بوو که خۆر مائاواپی ئه کرد له خاک و
هیواش هیواش تیرژی خۆی دانه باراند به سه ر
ولآتدا ...
خاک ئه ترسا له وه ی که چۆن پارێزفانی له ژیان بکات
ئه یزانی چلکاوخۆره کان برسینه انه و
چاویان له بالای ولات پرپوه و
له ده رفه تیک ئه گه رین تا پشیله ئاسا چرپووک له
جهسته ی نه سه ساوه ی ژیان بگرن!
ولایتش ئه ترسا له وه ی که ئیدی له ده ست بدات
رۆله یه کی تری به نرخ که هیوا ی ئازادی له دلدایه
چون فیر بوو بوو که بیلاوینت بيشکه ی خه مه کانی و
رۆحی کۆرپه کانی له باوه ش بگریت...!
وه کوو ته شی ئه ریس و لولوی ئه دات ده رد و پیسی
و ده سه لات
ئه ییچیته وه و په لکه ی ئه کات تا نه رژیته خوینی
هیچ کۆرپه یه ک و
دل هیچ دایکیکی دی نه سووتیت
تا جاریکی تر ماموستای ره نج و خۆشه ویستی له
ده ست نه دات!
تۆ جوانترین هه قالی که به شه رمی شوپشگری سه ر
گونات سوور ئه بوو و
ده نگوت به رده وامکه ر و مه شخه ل هه لگری ریگه ی
فه رزاد و هه موو هه قالانیم
ماموستای ژیان بوویت و له به ژنت ئالا بوو
ئه ندیشه ی جوان و
جوانی و ئه فین و ئازادی...
ئه ری هه قأل!
تۆ مندالی کامیاران و رۆحی شاراهوی سه نه بووی









در آسمان شერთو

جایی برای پرواز پروانه‌ها نمانده بود

اره‌ها بغض گلویشان را گرفته بود

و آنگشتان را یارای باریدن نبود

همیشه سیاه بر تن داشتند

ابریکان این غمخیزان دیار...

در عزای بنفشه و سبزه‌ی بهار!

اما در خواب تو هر روز دسترکان سرزمینت

ترنای عروس باران می‌خوانند

و تو را فرامی‌خوانند

به رقص آزادی...

می‌دانم رفیق

که درد نیدنت را التیامی نیست...

لایه‌بان

در ترنای آزادی

شعر چشمانت

جاری این آزرده دیار خواهد گشت...